



بان ایرانیسم، نهضت:

پانزده ایران

حاکمیت ملت

Hakemiat Mellat

ضداستثمار، ضداستعمار، ضد استبداد

شماره ۱۰۷، سال یازدهم، تیر و مرداد ۱۳۸۷ خورشیدی

۱۳ مرداد روز ملی مشروطه کرامی باد



شیخ محمد مینایی



آخوند کرمانی



سید احمد کسروی تبریزی



میرزا آقاخان کرمانی

سوسیالیسم، دموکراسی بر بنیاد ناسیونالیسم

به نام خداوند جان و خرد

در این شماره می‌خوانید:

- مصاحبه سرور محسن پزشکیپور، در مورد جزایر سه گانه (بخش دوم)..... ۳
- خانه ای در بهشت قلعهک از: سرور ابوالقاسم پورهاشمی..... ۹
- نظر بان ترکیست ها در پیرامون ترکان (۱)..... از: دکتر عنایت الله رضا..... ۹
- نگاهی گذرا بر تاریخ بان ایرانیسم (بخش ۶۳) از: مهندس رضا کرمائی..... ۱۲
- بسته پیشنهادی ۱+۱ از: دکتر آرش خرسند..... ۱۵
- نبرد بر سر هست و نیست (بخش دوم)..... از: دکتر فرشید سیمیر..... ۱۶
- حل مسئله اتمی..... از: دکتر حسن کیا نژاد..... ۱۷
- کالبدشکافی روشنفکران دینی..... از: سرور منوچهر یزدی..... ۲۰
- حمله به بان ایرانیست ها بهانه ای برای پیش برد طرحی تروریستی..... ۲۵
- یک دنیا، یک آرزو..... از: آرش کیخسروی..... ۲۸
- جمهوری اسلامی- روسیه- جمهوری باکو..... از: مهندس هومن اسکندری..... ۲۹
- خاک وطن رفت چه خاکی به سر کتم..... از: شاهین فرازدوست..... ۳۴
- آنچه از استالین می توان آموخت..... از: شاهین زینعلی..... ۳۸
- نقدی بر مقالات سرور منوچهر یزدی..... از: علیرضا افشاری..... ۳۹
- شط العرب، مرگامرگ ما باد..... از: بیژن جاننشان..... ۴۳



نشریه داخلی حزب پان ایرانیست

شماره ۱۰۷

سال یازدهم، تیر و مرداد ۱۳۸۷

این نشریه ملی از هرگونه مطلب سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، علم و ادب که در آن منافع ملی باشد سخن می گوید. ماهی یک بار به چاپ می رسد و نوشتارهای سودمند با امضای مشخص را می پذیرد. اسم و امضا نزد حاکمیت ملت محفوظ خواهد ماند.

ایران دوستان و هموطنان، ماهنامه حاکمیت ملت را بخوانید و آن را در بین دوستان و آشنایان خود پخش کنید

تماس با ما:

نشانی ما در شبکه اینترنت: WWW.PAN-IRANIST.BLOGFA.COM و WWW.PANIRANIST.ORG

نشانی تارنمای دفتر شمال کالیفرنیا: WWW.PANIRANISM.ORG

با حزب پان ایرانیست از طریق نشانی زیر در ارتباط باشید:

MASHALEMEHR@YAHOO.COM

AZSOHRAB27@YAHOO.COM

AKHGAR@HAFEZ.NET

تلفکس قائم مقام دبیر کل حزب پان ایرانیست: ۰۲۱-۸۸۳۶۳۹۱۸

مصاحبه سرور محسن پزشکیور (پندار) در مورد جزایر سه گانه

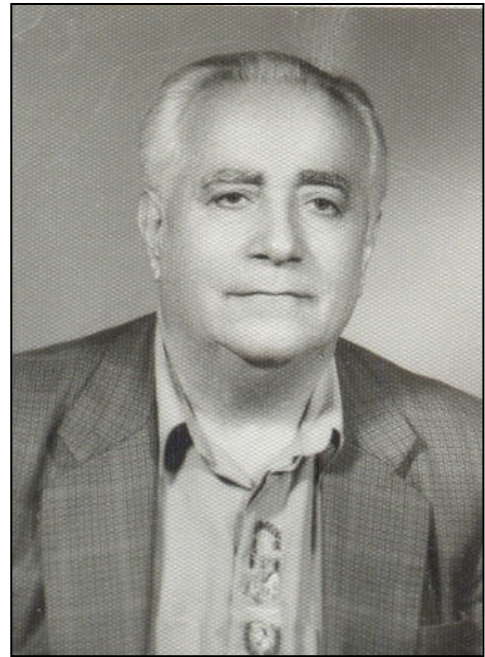
بخش دوم

حاکمیت ملت: در شماره گذشته، بخش یکم مصاحبه سرور محسن پزشکیور (پندار) با کیهان هوایی در مورد جزایر سه گانه ایران در خلیج فارس و جدایی بحرین به چاپ رسید. این مصاحبه، با توجه به مطرح شدن دوباره ادعاهای واهی اعراب و عدم توانایی دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی در دفاع از حقوق اساسی ملت ایران، مورد توجه بسیاری از کارشناسان و صاحب نظران قرار گرفت، در این شماره بخش دوم این مصاحبه که به بررسی توطئه های ضد ایرانی در خلیج فارس و ریشه های آن می پردازد، آورده شده است. این مصاحبه چهارشنبه ۲۲ مهر ۱۳۷۱ در نشریه کیهان هوایی به چاپ رسیده است.

نیست می بایست یکجا مورد امعان نظر قرار گیرد، بنابر اصل ژئوپلیتیک و ضرورت اتکا بر این اصل و نیز از نظر سرنوشت یک ملت سخن گفتم. ملتی که ریشه در عمق تاریخ دارد و به هیچ وجه یک کشور ساختگی نیست؛ کشوری که در دل تاریخ جای گرفته و موضع دارد و بر اثر یک قرار داد بین المللی ایجاد نشده است، بلکه سرنوشت و تاریخ و در واقع خواست خداوند و کردگار است که این ملت و این سرزمین را در این شرایط خاص فرهنگی، اجتماعی، سیاسی و جغرافیایی قرار داده است؛ بنابراین به طور قطع شناخت هر گوشه و هر قسمت از این سرزمین و جامعه به ویژه از نظر مسائل حاکمیت ملی به مفهوم تاریخی، سرزمینی و مردمی، مستلزم این است که ما به رهنمود و احکام اجتناب ناپذیر اصول ژئوپلیتیک حاکمیت ایران و موقعیت آن در متن مسائل بین المللی توجه کنیم.

اگر چه ممکن است حمل بر تکرار شود لکن بنابر اهمیت مسئله باید بگویم اصول ژئوپلیتیک حاکم بر سرنوشت ملت ایران و اصول ژئوپلیتیک حاکم بر این مملکت، جدای از اصول حاکم بر ژئوپلیتیک حاکم بر دنیا و جهان نیست. برای این که ایران سرزمینی است الهی و در مصاف با توطئه های استعماری دارای رسالت است و همه فراز و نشیبهای موجود در تاریخ ما و رسالتی که امروز همانند گذشته در برابر سیاستهای استعماری داریم، دلیل این رسالت الهی و تاریخی ملت ایران است. پس این اصول ژئوپلیتیک حاکم بر مملکت ما، خاص ما نیست.

بنابر همین دلیل بود که عرض کردم منطقه خلیج فارس در واقع شاهرگ حیاتی ملت ایران و بعد شاهرگ حیاتی همه دنیای مبارز و ستم کشیده و ضد استعمار است و به این دلیل بود که توطئه هایی برای اعمال و اجرای سیاستهای استعماری در خلیج فارس اجرا شد که جلوه



کیهان هوایی: در بخش گذشته این مصاحبه شما ضمن بحث مشروح و مبسوط، دلایل تاریخی و حقوقی اثبات حاکمیت ایران بر جزایر سه گانه تنب کوچک، تنب بزرگ و ابوموسی را به همراه موارد حقوقی نقض تفاهم نامه ۱۹۷۱ بین ایران و شارجه بیان کردید. نکته ای که در بحث گذشته شما مورد تاکید قرار گرفت این بود که مسئله جزایر سه گانه از مسئله توطئه تجزیه بحرین جدایی نداشته و بین این دو مسئله یک ارتباط وجود دارد. در این بخش از مصاحبه لطفا در مورد جدایی بحرین از ایران توضیحات خود را ارائه فرمائید.

پزشکیور: من از توجه شما به مسائل خاصی که اشاره کرده و برداشت مطلوبی که از بحث گذشته به عمل آوردید تشکر می کنم و همراه با اشتیاق در مسیر مصالح ملت بزرگ ایران، که مصلحت همه جهان ستم کشیده و استعمار زده است، مطالبم را ادامه می دهم. این که در مصاحبه گذشته تاکید کردم مسائل این جزایر از مسئله بحرین جدا

امکانات در اختیار ۷۵ درصد دیگر است. پس مسئله نظم نوین جهانی استیلای آن گروه اول است بر گروه دوم. من اصلا معتقد به وجود جهان اول، دوم و سوم نیستم بلکه معتقدم که در واقع دنیا به یک جهان استعمارکننده و استعمار شونده تقسیم می شود و به نظر من ریشه تحولات در شوروی سابق هم در این بود که غربی ها تصمیم گرفتند آن را کلا حذف کنند تا دو صف تشکیل شود و در یک طرف استعمار کنندگان و در طرف دیگر استعمار شوندگان قرار گیرند.

کیهان هوائی: اکنون در همین فضا تعبیر شمال و جنوب را بکار می برند؟

پزشکپور: بله از این جهت می شود گفت شمال و جنوب و تمامی این ستمهای جهانی که به وجود آورده اند همه در جهت قانونی جلوه دادن غارت غارتگران بوده است. بنابراین، این برنامه ها را اکنون سریعتر و شدیدتر اجرا می کنند و سازمان ملل و شورای امنیت تصمیماتی که اتخاذ می کند عمدتا معارض با اصول مشروع ملل متحد و معارض با حاکمیت ملتها و دولتهاست. استفاده از حق و تو نیز یعنی این که گروهی ارباب دنیا باشند و برخلاف اصول مشروع ملل متحد توطئه های بزرگتر و خطرناکتری علیه ملتها طراحی کنند.

کیهان هوائی: این برنامه ها از قبل شروع شده و دامنه آن وسیعتر از مسائل نفت مربوط به خلیج فارس یا مسائل دیگر آن است اما چرا بیشتر توجه روی ایران است؟

پزشکپور: برای اینکه ایران از نظر فرهنگی، تاریخی، موقعیت جغرافیایی، جمعیت و نیروی انسانی، اقوامی که به این جامعه پیوسته اند و نیز رسالت الهی و تاریخی ای که دارد، دارای حساسیت بیشتری است و تنها ملتی که هم در گذشته و هم اکنون نشان داده است که در مقابل توطئه ها می ایستد، ملت ایران است. پس توطئه های وسیعی علیه ایران انجام گرفت و در مسیر این توطئه ها، اظهارات علی امینی را می توان ذکر کرد. هماهنگ با صحبت های او و بلکه جلوتر از آن، همین مسئله به صورت موضوع بحث های تحقیقی دانشگاهی در دنیا مطرح شد که نظارت بر فلات قاره یک نظارت بین المللی باشد. همین کاری که اکنون شورای امنیت در موارد مختلف کرده و می کند. نمونه دخالت های شورای امنیت صدور قطعنامه ای است که دخالت شورای امنیت در انتخابات کلیه کشورها و مناطق را معجز می شمرد. در واقع اینها درصددند هرگونه انتخاباتی که صورت می گیرد به گونه ای باشد که مطابق اهدافشان باشد و نمونه بارز آن انتخابات الجزایر است.

مشخص و خشن آن حوادث چند سال قبل از سالهای ۱۳۵۰-۱۳۴۹ شمسی بود.

طی این سالها که انگلیسیها ظاهرا تصمیم به ترک خلیج فارس گرفتند- و من کرارا توضیح داده ام که هدف سیاستهای استعماری ترک خلیج فارس نبود بلکه هدف توسعه نفوذ استعماری و سلطه غارتگرانه بر منابع نفتی و فلات قاره و خلیج فارس و منطقه، با وجهه به ظاهر قانونی و مشروع بود- ما در این سیاست های استعماری سه جز به هم پیوسته را مشاهده می کنیم که در مجموع یک توطئه استعماری است. این سه جز عبارتند از: اول طرح شوم جدایی بحرین، دوم تشکیل امارات متحده عربی و سوم مسئله جزایر سه گانه خلیج فارس.

قبلا هم گفتیم که آغاز این توطئه به مصاحبه علی امینی (سفیر وقت ایران در آمریکا) در واشنگتن درباره ضرورت ایجاد یک نوع نظارت بین المللی بر منابع نفتی ایران برمی گردد. آمریکائیا در این چهارچوب برنامه های وسیعی را اجرا کردند و بسیاری نیز با این طرح در داخل هماهنگی داشتند که از جمله می توان از جبهه ملی دوم نام برد.

کیهان هوائی: شما در جلسه گذشته نیز اشاره گذارایی به مصاحبه امینی درباره طرح نظارت بین المللی بر منابع نفتی- که در واقع یک طرح استعماری بود و از سوی آمریکا هدایت می شد- داشتید. بیان مشروح و مفصل این طرح و مصاحبه امینی و نیز کسانی که در داخل تلاش می کردند این را بر ایران تحمیل کنند، به عنوان یکی از نکات مهم تاریخی ضروری است. لطفا در این مورد توضیح دهید؟

پزشکپور: بله، این اصلا گره کوری است که می بایست باز شود و ما می بایست آن را باز کنیم و نه تنها ملت ایران بلکه تمامی مردم منطقه و ملت های استعمارزده - که صاحب منابع نفتی و طبیعی اند- باید به ریشه این توطئه ها پی ببرند و اصولا طرح و اجرای همین توطئه ها بود که امروز به تشکیل یک حکومت تک استعماری یا نظم نوین جهانی انجامیده است. در واقع این نظم نوین جهانی در یک کلام چنین خلاصه می شود: در یک سمت غارتگران استعمارگر قرار دارند که می خواهند حاکمیت استعماریشان، یک حاکمیت حقوقی و قانونی تلقی شود و در سمت دیگر دنیای استعمارزده. برای این که از نظر اقتصادی این سخن ملموس باشد نکته ای را متذکر می شوم و آن این که ۲۵ درصد مردم جهان که در کشورهای ثروتمند زندگی می کنند ۷۵ درصد امکانات و ثروت دنیا را در اختیار دارند و ۲۵ درصد

در زمان همین دولتها بود که موضوع پیاده کردن این طرح به صورت دقیق در خلیج فارس مطرح شد و برای فریب کاری و قانونی جلوه دادن این طرح شوم استعماری، انگلیسیها فاش کردند که می خواهند از خلیج فارس خارج شوند؛ ولی در حقیقت در پی این بودند که این طرح و سیاست استعماری، یک وجهه قانونی پیدا کند. برای این کار سه طرح می بایست اجرا شود. در اینجا یادآور شوم که چنین برنامه ای درست در اوج قدرت غاصبانه فراماسونها در ایران صورت گرفت. یعنی در هیچ زمانی فراماسونها به آن اندازه در ایران به قدرت نرسیده بودند. در این زمان بود که این دولت تشکیل شد و در راس آن عنصر فاسد و غارتگری چون شریف امامی قرار گرفت. شخصی که به آقای ((۵ درصد)) مشهور شده بود چون در هر غارتگری مشارکت داشت و ۵ درصد آن را حق خود می دانست. در چنین زمانی کابینه های ایران غالباً از فراماسونها تشکیل می شد و این کابینه ها همچون موارد دیگر - از مسائل جنگ های قفقاز گرفته تا جدا شدن قسمت شمال ایران و مسئله افغانستان که به سبب قرار داد پاریس توسط آقاخان نوری، فراماسونر کثیف و اصولاً تبعه انگلیس از ایران تجزیه شد - به حاکمیت ملی ایران خیانت کردند و اصولاً تمامی تجزیه های استعماری به سبب فعالیت های فراماسونها صورت گرفت. شاید گروهی سوال کنند که آخر فراماسونها چه گناهی مرتکب شده اند؟ من فریاد می زنم که تمامی این شعارهای دروغین عداوت خواهی، برادری، برابری و آزادی از سوی آنها برای فریب مردم است و شعارهایی است فریبنده. ولی شما جستجو کنید و ببینید کدام تجزیه ها؛ کدام قراردادهای و سیاستهای استعماری و ایران برباد ده، توسط این فراماسونها بر ایران تحمیل نشد؟ و نه تنها در ایران بلکه در سایر مناطق نیز این طرح اجرا شد و همانطور که عرض کردم سه طرح توأم بود که بین سالهای ۴۹-۵۱ عملی شد. البته مقدمات آن از قبل فراهم شده بود. طرح اول، عبارت بود از طرح جدایی بحرین که خدا را سپاس می گویم و شاکرم که این موهبت را به من و پان ایرانیستها ارزانی داشت تا بتوانیم در این مورد به وظیفه خود در مقابل ملت ایران و جهان ستم کشیده عمل کنیم و به هر حال نتیجه این موضع گیری و مقاومت به این صورت بود که باید اعلام کنم از دیدگاه من و مطابق حقوق اساسی وقت ایران و حقوق بین المللی و موازین دیگر، بحرین سرزمینی است همیشه ایرانی و به هیچ وجه توطئه شوم جدایی برای بحرین تحقق پیدا نکرد.

کیهان هوائی: آیا تفکر استعماری نظار بین المللی بر منابع نفتی از سوی حکومت وقت ایران نیز حمایت می شد یا این که طراحان نظم بین المللی افرادی چون امینی را سپر خواستهای خود قرار می دادند؟

پزشکپور: حاکمیت وقت ایران در واقع در یک شرایط خاصی قرار گرفته بود؛ به نظر من، حکومت ایران به مرور تسلیم این برنامه شد.

کیهان هوائی: یعنی حکومت با چنین طرحی موافق نبود؟

پزشکپور: حاکمیت ملت ایران را باید از حکومت و هیئتهای حاکمه جدا کرد. هیئتهای حاکمه بر ایران از ۲۰۰ سال پیش در مجموع در یک مسیر ضد مردمی و استعماری قرار داشتند و همواره در برابر سیاستهای استعماری تسلیم بودند. به هر حال امینی این مصاحبه را انجام داد و بعد با فشار آمریکا، نخستین وزیر شد لکن شاه به زودی او را از صحنه خارج کرد و این البته بدین معنا نبود که شاه تسلیم برنامه آمریکائیا نشده بود، بلکه یک توطئه وسیعتر و دهشتناکتر در سطح منطقه اجرا شد و آن عبارت بود از استقرار دولت منصور - هویدا. البته به ظاهر دولتهای مختلفی بودند ولی در مجموع من آنها را دولت منصور - هویدا می نامم که دوران فراماسونری، نفوذ صهیونیست ها، عناصر سابق حزب توده و تکنوکراتهای بی آرمان و بی هدف بود. من همواره معتقد بوده ام عناصری که در مواضع حساس دولتی قرار می گیرند باید آرمانخواه باشند. این اصطلاحی بود که ما همواره بیان می کردیم. به هر حال تکنوکراتها و متخصصین بی هدف و بدون آرمان به عنوان ابزار حکومت در خدمت چنین دولتهایی قرار گرفتند. دولتهایی که به ظاهر در دل رژیم مشروطه قرار داشتند، ولی برنامه هایی همراه با خسرانی را برای این مملکت به ارمغان آوردند. این همان برنامه هایی است که امروز تداوم آنها را در برخی از شیخ نشین های خلیج فارس شاهدیم. این برنامه ها توسط یک گروه سه ضلعی، یک مثلث شوم انجام می گرفت و در راس آن دولت شریف امامی قرار داشت. دولتی که در تاریخ ایران خیلی شرم آور است زیرا تنها کابینه ای بود که بیشترین افراد فراماسون در آن حضور داشتند. سه ضلع این مثلث یکی فراماسونها و انترناسیونالیستهای راست و ضلع دیگر عناصر سابق حزب توده، مارکسیستها و کمونیست ها و ضلع سوم غارتگران بین المللی و ابزار کار اینها همان تکنوکراتها و متخصصین بدون هدف و آرمان بودند. بنابراین این هیات حاکمه دستاورد آن توطئه بود. توطئه ای که امینی شروع کرد و به نظر من قرار هم نبود که به امینی ختم بشود. او آغازگر این برنامه بود و در نهایت به دولت منصور - هویدا ختم شد.

من این را اعلام می کنم که همه بدانند که این به عنوان یک رویه در مهمترین مراجع بین المللی وجود دارد. شاید بتوانم بگویم در میان مراجع بین المللی، دادگاه‌ها به بالنسبه تاکنون عملکرد مطلوبی داشته است و در موارد متعدد، آراء این دادگاه آراء قضایی و حقوقی قابل قبولی بوده است. در همین جا یادآور می شوم که در این مورد سعی کردند مهر سازمان ملل متحد را پای آن بزنند که خوشبختانه بواسطه مقاومت من و دوستانم در مجلس در مقابل شاه، دولت هویدا و فراماسونری، کار به آنجا انجامید که امروز ملت ایران می تواند به احقاق حق خود بپردازد.

کیهان هوائی: بنابراین شما تشکیل امارات متحده عربی را طرحی در راستای جداسازی بحرین در مقابله با حاکمیت ایران بر کل خلیج فارس می دانید؟

پزشکپور: بله اینها را طرحی می بینم برای استقرار سیاستهای ظالمانه استعماری بر این منطقه و تمام منابع نفتی و فلات قاره و آن چه امروز به طرح شوم تشکیل نظم نوین جهانی منتهی شده است.

کیهان هوائی: پس بدین صورت دامنه بحث شما در مورد بحرین، امارات متحده عربی را هم در بر می گیرد؟

پزشکپور: بله امارات را هم در بر می گیرد و اینها مواردی بود که همزمان اجرا شد و من این پرسش را دارم که امارات هم باید پاسخگو باشد. من در این جا صریحا اعلام می کنم که نبرد ملت ایران با توطئه های استعماری یک نبرد محتوم و آشتی ناپذیر است. ما در مصالحه با قدرتهای استعماری چیزی بدست نمی آوریم برای این که ما قلب این نبرد استعماری هستیم. چگونه می توانیم این قلب را نزدیک دشنه سیاست های استعماری قرار دهیم. من قبلا هم اعلام کردم با همه سیاستهای استعماری حرف آخر را می زنیم و هیچ توطئه استعماری را قبول نمی کنیم. برای این که قبول هر توطئه استعماری یعنی پای گذاشتن در بند و زنجیر استعمار. بنابراین حیات معنوی، شرافت، حرکت و انقلاب ملت و همه جنبشهای ما به این بستگی دارد که دقیقا در مقابل سیاستهای استعماری بایستیم و با هیچ نوع تعارف دیپلماتیک و مسائلی از این قبیل، نه می توانیم و نه حق داریم که از این اصول کلی غفلت کنیم.

باید به همه عناصر آزاده و ضد استعمار دنیا بگوئیم که مقطع تاریخی ۵۱-۴۹ را پی گیری کنند تا بدانند که آن توطئه چگونه شکل اجرایی پیدا کرد، چگونه شد که بحرین را از سرزمین مادر یعنی ایران کنونی

توطئه دوم عبارت بود از تشکیل امارات متحده عربی، انگلیسیها اصرار داشتند قبل از خروج از خلیج فارس به قول خودشان این برنامه را اجرا کرده و امارات متحده را از برخی جزایر و مناطق کوچک - که همواره در پرتو حاکمیت ایران بوده است - تشکیل دهند زیرا به محض خروج انگلیس از خلیج فارس، بد استعمار از منطقه خارج شده بود و طبق قاعده کلی حاکم بر همه اصول حقوقی دنیا اعم از حقوق داخلی، بین المللی، موضوعه و مشروعه، در واقع پس از رفع ید غاصب، وضع به حالت اولیه برمی گردد یعنی حقوقی که از صاحبان حق غصب شده، به صاحبان حق بر می گردد.

اصل عبارت است از اعاده وضع به حالت اولیه، حال این پرسش را باید مطرح کرد اگر انگلیسیها به قول خودشان می خواستند خلیج فارس را ترک کنند چه حالتی پیش می آمد؟ این حالت عبارت بود از این که همان قدرتی که طی صدها سال بر خلیج فارس حاکمیت داشته، حاکمیتش بر این مناطق (مجمع الجزیره بحرین، شیخ نشین ها و سه جزیره) اعمال می شد. حاکمیت ما بر این جزایر اکنون یک حاکمیت بالفعل و به موجب تاریخ - که تاییدی برای حقوق ملتهاست - حاکمیت ما بر تمام خلیج فارس یک حاکمیت بالقوه بوده و هست. این سه جزیره که در یک خلا سیاسی و بدون حاکمیت نبودند، مثلا آیا جزیره قشم در خلاء سیاسی بود؟ در آینده در مورد این جزیره موارد مهمی را عرض خواهم کرد. به عنوان مثال در مورد جزیره ابوسعید - که در منتهی الیه جزیره قشم است و انگلیسیها آن را به بهانه گورستان سربازان انگلیسی و پایگاه های استعماری خود متصرف شدند و ادعای مالکیت آن را داشتند - توسط ایران به دادگاه لاهه شکایت شد و رای دادگاه به نفع ایران بود. این خود مسئله ای مهمتر از ادعای شیخ نشین شارجه است. این یک روال و رویه حقوقی در مسائل مربوط به خلیج فارس است. به این دلیل این رای صادر شد که نمی توان در مورد قشم یک نوع مالکیت خاص برای شیوخی که در آنجا هستند پدید آورد تا با انگلیس طرف قرارداد شوند و انگلیس بدین ترتیب صاحب حق بشود. لذا لاهه تشخیص داد که ابوسعید که در منتهی الیه قشم قرار دارد به موجب تاریخ در حاکمیت ایران بوده و دارای حاکمیت محلی نبوده است، چون چنین حاکمیتی را هیچ کدام نداشتند. بنابراین قادر نیستند طرف قرارداد قرار بگیرند، لذا رای دادگاه ، ادعای انگلیس را باطل شمرد و در حالی که انگلیس هنوز جزیره را ترک نکرده بود رای به نفع ایران صادر شد.

جدا کردند، چگونگی شد که همزمان چیزی به عنوان امارات خلق شد و سپس آن را در سازمان ملل به ثبت رساندند، چگونگی شد که توطئه فراهم آوردن تمهیداتی برای به اصطلاح طرح ادعاهای مجدد بر سه جزیره گلوگاه خلیج فارس (تنگه هرمز) انجام شد. اگر اینها ربطی به سیاستهای استعماری نمی داشت و اگر امارات متحده یک هویت تاریخی می داشت می بایست قبلا تشکیل شده باشد، بنابر این من صرفا از دیدگاه مسئله حقوق ارضی ایران به مسئله نگاه نمی کنم بلکه به عنوان یک توطئه استعماری مطرح است. مسئله این است که ما می بایست آنچه را به نحوی از انحاء مولد سیاستهای استعماری است بشناسیم. در نتیجه آنها اگر می توانند آن تغییرات ماهوی لازم را در خود به وجود آورند تا بتوانند هماهنگ با حرکت ضد استعماری ملت در منطقه و دنیا باشند و اگر نمی توانند با مردم امارات متحده عربی، کویت و حجاز است که این توطئه های استعماری را دریابند. چرا می گویم حجاز برای اینکه من به عنوان یک انسان و حقوقدان و کسی که آگاه به مسائل تاریخی، سیاسی و اجتماعی است نمی توانم در حجاز برای چیزی به عنوان دولت عربستان سعودی، مشروعیت قائل باشم بنابر این به طور قطع یک زمان باید از این قالب - که مانند زندانی است برای آن مکان مقدس و آن مردم - خارج شود.

بنابر این از آنجا که این سه توطئه همزمان اجرا شد ما از نظر مسائل سیاسی، مسائل خلیج فارس را نمی توانیم از یکدیگر جدا کنیم و در نتیجه جدائی بحرین و مسئله جزایر و مسائل دیگر از جمله تشکیل امارات متحده عربی می بایست در یک سطح مطالعه شود. یعنی اگر ما به دانشجویی بگوییم که شما بروید مسائل خلیج فارس را بررسی کنید نمی توانیم بگوییم امارات را مستثنی کن و آن وقت او در روزنامه ها و کتب، تصمیمات ناپخته مراجع ایران را مطالعه کرده و به آرشیو سازمان ملل مراجعه کرده و به این مسائل برخورد کند. پس این مسائل بایست توامان مورد بحث و بررسی قرار گیرد.

و اما مسئله دیگری که باید اشاره کنم موقعیت ژئوپلیتیکی بحرین با گرایش بیشتر به جغرافیای طبیعی آن است. اصولا تا قرن نهم هجری در همه تواریخ وقتی از سواحل جنوبی خلیج فارس صحبت به میان آورده می شد عمدتا منظور همین بحرین بوده است یعنی تمامی این منطقه به عنوان مجمع الجزایر بحرین تلقی می شد و حتی این عنوان تا برخی سواحل حجاز هم کشیده می شد. در طی این دوران متمادی، ما

دو حکومت سوای حکومت ایران در منطقه خلیج فارس داشتیم که یکی از آنها حکومت عمان و دیگری یمن بود. در کتاب ((یاقوت)) حموی - که از مشاهیر مورخان بوده و می توان گفت مشهورترین مورخ در این منطقه است و هیچ عربی نمی تواند دست کم در اظهارات او اظهار تردید کند - در مورد بحرین چنین آمده است: ((از اقلیم دوم، طول آن ۷۴ درجه و ۲۰ درجه از مغرب و عرض آن ۲۴ درجه و ۴۵ درجه است و برخی گفته اند از اقلیم سوم و عرض آن ۳۴ درجه و این نام جامعی است برای سرزمینی در میان بصره و عمان.)) و به همین کیفیت در تمامی کتب دیگر نوشته شده است.

برای این که آن موقع اصولا اثری از هیچ نوع حکومت و ساختار حکومتی دیگر نبود و در نتیجه اگر جزایر دیگری هم بود جزو بحرین محسوب می شدند و در واقع می توان گفت نخستین خاستگاه و مرکز تمدن و فرهنگ، تمدن بحرین در مرکز خلیج فارس بود. بحرین به مفهوم اختصاصی خود مجمع الجزایری بود که همچون گپ سبز (ابوموسی)، در اطراف آن آب شیرین و مروارید اصل وجود داشت. به هر حال در آن جا بود که فرهنگ و تمدن پایه گرفت و همچنان گسترده شد. فکر می کنم توضیحاتی که ذیل امارات متحده دادم کفایت می کند و خوانندگان گرامی در خواهند یافت که این مورد چگونه با این توطئه مرتبط بوده است. در اینجا یادآور می شوم که خاستگاه امارات متحده عربی به عنوان یک کشور ایجاد شده توسط استعمار، برای برنامه های بعدی علیه حاکمیت بر حق ایران چیست. اینها که امروز این ادعای مسخره را نسبت به جزیره ابوموسی بیان کرده اند آن چنان مست سیاستهای استعماری اند که فراموش کرده اند یک موجود مصنوع استعماری بیش نیستند.

دلیل عمده تشکیل آنها این بوده است که روزی بتوانند از آنها علیه ملت بزرگ ایران با چنین نقش و چنین ادعاهایی استفاده واهی کنند و من تکرار می کنم اینها عروسکهایی بیش نیستند و ما یقینا در نبرد با قدرتهای استعماری پیروز می شویم، به شرط آن که در مواضع بحق خود قاطعانه بایستیم و این حرف اساسی من است چه در مورد وضع کنونی بحرین و چه در مورد ادعاهای واهی و بی اساسی که نسبت به جزیره گپ سبز و یا ابوموسی و تنب ها مطرح کرده اند.

کیهان هوائی: برای تداوم روال منطقی بحث فکر می کنم بهتر است بحثی در مورد تاریخچه بحرین داشته باشیم. گویا برای تجزیه

او اشاره می‌شود - فقط برای این که کمپانی رژی تنباکو را پخش می‌کرد این فتوا را دادند؟ مسلماً نه. اصل عبارت بود از قیام علیه استعمار و اعلام حاکمیت ملی.

اصل حاکمیت ملی، اصل فراقانونی، فراققتصادی، فرا روابط سیاسی است و همانطور که عرض کردم ناموس طبیعت زندگی ملت‌هاست. این اصل بر اثر مبارزه ملت ایران در نهضت ملی شدن صنعت نفت به همراه دیگر مبارزات سیاسی و حمایت بی دریغ و قدرت عمیق یک روحانی بزرگ آیت الله کاشانی به موفقیت رسید که متأسفانه بعد چون این محور را نشناختند موضع این مبارزه با بسیاری نابسامانی‌ها گره خورد. اما این اصل از اصول حقوق بین الملل شناخته شد و در نتیجه مصوبات سازمان ملل بعد از آن حاکی از این بود که ملی کردن منابع را از حقوق ملت‌ها شناختند. بر اساس همین اصل بود که مصر توانست کانال سوئز را ملی کند و در حقیقت به خاطر مبارزه با این اصل بود که توطئه‌ها شروع شد و تاکنون ادامه دارد. در واقع مسئله جدای بحرین، توطئه برای ایجاد کشورهای پوشالی در خلیج فارس، سخنان امینی و غمخواری این ماسونر برای مردم بی چیز منطقه، کنفرانس‌های ماسونرها در دنیا به عنوان صاحب نظران قضایی و حقوقی برای نظارت بر منابع طبیعی و فلات قاره، بسیاری از مصوبات اخیر شورای امنیت، همه و همه برای این بوده و است که در واقع این اصلی که متعلق به ملت‌هاست و حقوق بین الملل بر اثر مبارزات ملت ایران آن را تأیید و تأکید کرده است، نادیده گرفته شده و نفوذ خود را از دست بدهد. پس این مسئله مهم و اساسی است و این اصطلاح را همه جا باید استفاده کرد: اصل فراقانونی، اصل فراروابط دیپلماتیک، اصل فرا مصلحت‌های اقتصادی.

بنابراین، حرف اول من این است که اصول حاکمیت ملی قابل تجزیه نیستند. و هیچ مصلحتی، هیچ حکومتی را - که باید مسئولیت و امانت‌داری خود در برابر تاریخ و سرنوشت یک ملت انجام دهد - به سمت نقض حاکمیت ملی نمی‌راند. من صریحاً به شاه گفتم که اگر در برابر چنین چیزی تسلیم شوید سقوط خواهید کرد.

...ادامه دارد

بحرین در آن مقطع لایحه ای به مجلس برده شد بدین امید که این تجزیه را قانونی نشان دهند. شما به عنوان کسی که در بجموحه این مسائل نماینده مجلس بوده اید این مسئله را چگونه ارزیابی می‌کنید و اطلاعات تاریخی شما در این مورد چیست؟

پزشکپور: من در واقع از همین سوال شما شروع می‌کنم. شما سوال را بسیار جالب مطرح کردید. چنان نکته بیان کردید اول آن که گفتید لایحه ای به مجلس رفت و دوم این که بیان کردید. می‌خواستند جدایی بحرین را قانونی نشان دهند. من در این زمینه ابتدا توضیحاتی را عرض کرده و سپس مسائل دیگر را خدمتتان بیان می‌کنم. البته اشکال هم ندارد که این بحث و بررسی به صورت مقطعی باشد چون ما یک کتاب را مطالعه نمی‌کنیم. این یک گفتگو است و به هر حال ممکن است از بحثی به بحث دیگر پریده شود و در نتیجه نکاتی را که آخر می‌خواستم بیان کنم در ابتدا بگویم.

اول این که اصولاً به نظر من با توجه به اصول متقن تاریخی و بین المللی، حاکمیت ملی قابل تجزیه نیست و این عمده ترین حرفی بود که در مورد حقوق ملت بزرگ ایران به ویژه در مورد بحرین با شاه، دولت و مجلسین زده ام و معتقدم هیچ مقام و مرجعی و با هیچ استدلال و ترفندی نمی‌تواند بخشی از حاکمیت ملی را - در اینجا مفهوم حاکمیت، اعم است از حاکمیت سرزمینی، ملی و تاریخی - تجزیه کرده یا به دیگری واگذار کند. بسیار خوشحالم که این را بیان کنم که این اصل با تأکید بیشتر در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران پیش بینی شده است هر چند اگر هم پیش بینی نمی‌شد باز هیچ دلیل و توجیهی نمی‌توانست اصل حاکمیت ملی را قابل نقض و تجزیه بداند. ولی در اصل ۷۸ قانون اساسی جمهوری اسلامی اصولاً هرگونه تغییر در حدود و ثغور ایران منع شده، مگر موارد بسیار جزئی که آن هم با تصویب ۴/۵ مجلس امکان پذیر است. و این خود نمایانگر سرسپردن قانون اساسی به این اصل اساسی است، نه این که اگر این اصل نبود می‌توانستند آن را نقض کنند. بلکه این اصل حاکمیت ملی است که بسیاری از جنبش‌ها و انقلاب‌های ضد استعماری را ایجاد کرده است. آیا در جنبش تنباکو فقط و فقط مردم به خاطر این که تنباکو نکشند، قیام کردند؟ آیا میرزای شیرازی و آن روحانی بزرگ که در تهران بود - مرحوم آشتیانی که به نظر من حق این مرد بزرگ ضایع شده و کمتر به

... مسئله جوانان، هنگامی پدید می‌آید که از طرفی جوانان برای انجام وظایف خود آماده باشند و از طرفی جامعه برای استفاده

از وجود جوانان آماده نباشد...

خانه ای در بهشت قلهک



نوشتاری از: سرور ابوالقاسم پورهاشمی

مکانهای مقدس جایگاه انسانهای والا و عاشقان و ایثارگران است و اگر امروز این خانه، خانقاه عشق است تعجبی ندارد؛ زیرا در این خانه دلی است که سالهاست دل به دلدار سپرده و عشق به وطن را به جان خریده و در راه هدف و آرمانش همه تار و پودش را سوزانده که اینچنین عاشقانه و عارفانه و صبورانه بر چرخش چرخ زندگی قرار گرفته و با خود زمزمه می کند: پسندم آنچه را جانان پسندند. اما پندار مهربانم، مگر همه درها به روی دل‌های عاشق بسته است؟ نه هرگز.

اگر بدانی، که می دانی، که این بهشتیان درون این خانه برای سلامتی و بهبودیت چه می کنند که تا به پا خیزی. تک تکشان از جان مایه می گذارند که این خود جای سپاس بسیار دارد به خصوص از سرور ضامنی عزیز، که نهایت فداکاری را نشان داده اند.

اما سرورم! همه ما در این راستای عشق خمیده بار محبت و صفای دل انسانی والا و مردی شایسته و پزشکی حاذق و مددکاری عاشق و عاشقی دل سوخته هستیم که او اینچنین عاشقانه و عارفانه حرفه پزشکی را برگزیده که تا نماز عشق را در پیشگاه خداوند به جا آورد و اگر امروز برگهای سبز سوخته ات سبز سبز، همه را مدیون توجه خاص و صفای دل دکتر نصرالله اکبر عزیز می دانیم و در این راستا همه بضاعت ما دعاست که دعایش می کنیم.

اما همه امیدم به دل‌های عاشق این سرزمین الهی است که پای می نهند در این وادی عشق تا روشن کنند شمعی و دعا کنند صاحب این خانه را که تا به پا خیزد، این زاده آزادی و سربلندی ایران زمین.

منهم نگاهم به سوی اوست

و تمنای دلم از اوست

و دعا می کنم این تک درخت همیشه پر بار عشقمان را

الهی گل کند در آسمانها خلوص غنچه سرخ دعایم

یاردبستانی

ابوالقاسم پورهاشمی

نظر پان ترکیستها در پیرامون ترکان (۱)

دکتر عنایت الله رضا

اسلامیسم و قرار دادن آن در خدمت پان ترکیسم است، از نظر خوانندگان بگذرد.

در تصویبنامه کمیته مرکزی حزب اتحاد و ترقی، مورخ سال ۱۹۱۱ میلادی از تبدیل امپراتوری عثمانی به امپراتوری اسلامی سخن رفته و حق تاسیس سازمان های ملی از سوی دیگر ملت‌های مسلمان منع شده است. کمیته مرکزی حزب مذکور مدعی رواج زبان ترکی در سراسر امپراتوری اسلامی شد و آن را شرط لازم برای تثبیت حاکمیت ترکان و استحاله دیگر ملت‌ها دانست. تنها نکته ای که در این تصویبنامه اندکی مبهم می نماید، واژه "مسلمین" است. هرگاه واژه مسلمین را برداریم و

از آغاز سده بیستم در سرزمین عثمانی - ترکیه - اندیشه ((پان ترکیسم)) قوت گرفت. نخستین، گروهی از ترکان کوشیدند ((پان اسلامیسم)) را به خدمت ((پان ترکیسم)) درآورده و حاکمیت ترکان را بر سراسر کشورهای اسلامی خاورمیانه و نزدیک مستقر گردانند. اینان از یک سو درباره اتحاد اسلام داد سخن می دادند و از سوی دیگر ((پان ترکیسم)) و اجزاء آن، از جمله ((پان تورانیسم)) را تبلیغ می کردند.

برای روشن شدن مقاصد پان ترکیستها جا دارد بخشی از تصویبنامه کمیته مرکزی حزب ((اتحاد و ترقی)) که نموداری از بکار گرفتن پان

۲) برای اثبات این اندیشه نادرست، چاره ای نبود جز آن که اقوام باستانی سرزمینهای مذکور به عنوان اجداد و نیاکان ترکان وانمود شوند.

۳) برای این منظور لازم آمد ماهیت قومی و زبانی اقوام کهن شرق، به ویژه آسیای مقدم مورد انکار قرار گیرد و به اصطلاح در آنان تجدید نظر شود.

هرگاه نوشته "ضیاء گوک آلپ" را که یکی از نظریه پردازان مشهور پان ترکیسم است اندکی مورد توجه قرار دهیم، پس آنگاه مسیر حرکت پان ترکیست های کوچک و بزرگ و هدفشان روشن خواهد شد. وی در کتاب خود زیر عنوان "مبانی ترک شناسی" چنین نوشت:

برخی از دانشمندان می کوشند تا به صورتی تصنعی ترکان، از جمله ترکان آسیای میانه، کرانه رود ولگا، سیبری و آسیای صغیر را از یکدیگر جدا جلوه دهند و آنان را از ملت ها و اقوام جداگانه به شمار آورند. هدف ما آن است که صد میلیون ترک را در ملتی واحد متحد گردانیم. (۲)

نظریه پردازان و تاریخ نگاران دیگر چون "گون آلتای" نیز ترکان را قدیمیترین و کهن ترین اقوام شرق دانسته اند و بر این عقیده که ترکان حدود پنج هزار سال پیش از میلاد، از آسیای میانه به سرزمین های کنونی خویش نقل مکان کردند.

در دومین کنگره تاریخ ترکیه که از سوی جامعه مورخان آن کشور برگزار شد، اکثر سخنرانان اعلام داشتند که ((ترکان نخستین مشعلداران فرهنگ جهانی بودند.)) (۳)

مورخان ترک در اثبات این مقصود چند نکته عنوان کردند که تا کنون هرگز از دیدگاه تاریخ به ثبوت نرسیده و تایید نشده است.

نخست آن که سرزمین آسیای میانه را جایگاه باستانی ترکان نامیده اند.

دو دیگر آن که ترکان را با توران و تورانیان یکی شمرده اند.

سوم دیگر آن که اقوام بسیار کهن آسیای مقدم از جمله ایلامیان، سومریان، هوریان، کوتیان، کاسیان، میتانیان، هیتیان، اورارتیان، سوبارها و سرانجام مادها را از اقوام ترک دانسته اند.

بجای آن واژه ترکان را بگذاریم، مسئله تمام و کمال روشن می گردد. در تصویرنامه مذکور چنین آمده است:

«امپراتوری (مقصود امپراتوری عثمانی است - م) باید به امپراتوری اسلامی بدل شود و به هیچ ملت دیگری نباید حق تاسیس سازمان ملی ویژه آن ملت داده شود... رواج زبان ترکی بهترین وسیله برای تثبیت حاکمیت مسلمین و استحاله دیگر ملتهاست.» (۱)

بی اختیار دو پرسش مطرح می شود:

۱) چرا رواج زبان ترکی بهترین وسیله برای تثبیت حاکمیت مسلمین است؟

۲) دیگر ملتها در چه قوم و یا ملتی باید مستحیل گردند؟

در مورد نخست اگر مقصود تثبیت حاکمیت مسلمین باشد، آنگاه چه ضرورتی به زبان ترکی است. حال آن که اکثر مسلمین منطقه به زبان عربی سخن می گویند. بدین سبب است که نگارنده اعتقاد دارد هرگاه واژه "ترکان" را به جای "مسلمین" قرار دهیم، جمله بدین صورت درمی آید: **رواج زبان ترکی بهترین وسیله برای تثبیت حاکمیت ترکان است.**

و اما در مورد دوم همواره استحاله ملی شامل مستحیل شدن ملت و یا مللی در ملت دیگر است. چنان که اشاره شد، هرگاه واژه "ترکان" را به جای "مسلمین" بگذاریم و اندیشه رواج زبان ترکی را نیز از نظر دور نداریم، مسئله روشن می شود و معلوم می گردد که هدف استحاله دیگر ملت ها در "ملت ترک" بوده است.

چنان که ملاحظه می شود در کشور ترکان عثمانی ایدئولوژی پان اسلامیسیم به عنوان وسیله ای در خدمت پان تورکیسم قرار گرفت. ولی در دوران ضعف امپراتوری مذکور، ایدئولوژی پان اسلامیسیم، اندک اندک از پان تورکیسم جدا شد.

ترکان جوان و بازماندگان ((کمالیست)) آنان که پیرو مصطفی کمال معروف به ((آتاتورک - پدر تورکان)) بودند، چون اتحاد اسلام را موافق مقصود نیافتند، راه اتحاد ترکان سراسر جهان را در پیش گرفتند و در این رهگذر ضمن تلاشهای سیاسی به کوششهای علمی و پژوهشی در مسیر یکی شمردن تاریخ و گذشته اقوام و ملل ترکی زبان پرداختند. در این زمینه چند دگرگونی تحریف در مسایل تاریخی عنوان شد که عبارتند از: ۱) ترکی زبانان ساکن سرزمین های آسیا و اروپا، گویا از جای دیگری به این نواحی کوچ نکردند، بلکه خود گویا از ساکنان اصلی این سرزمینها بودند.

مرو، بلخ، نسا= نسیایه یا مهرداد کرت، هرات، کابل و هلمند (هیرمند) را سرزمین نخستین آریائیان یا ایران ویج دانسته اند. (۱۰) در مهریشت که از کهنترین سرودها و نیایشهای دینی ایرانیان است، از سرزمین ها و منزلگاههای آریائیان یاد شده است. در فقره های ۱۳ و ۱۴ مهریشت چنین آمده است:

نخستین ایزد مینوی که پیش از خورشید فنا ناپذیر تیز اسب در بالای کوه هرا(۱۱) برآید نخستین کسی که بازینتهای زرین آراسته از فراز (کوه) زیبا سر بدر آورد از آنجا(آن مهر) بسیار توانا تمام منزلگاهان آریایی را بنگرد. آنجایی که شهریاران دلیر قوای بسیار مرتب سازند، آنجایی که کوههای بلند و چراگاهان بسیار برای چهار پایان... موجود است. آنجایی که دریاها عمیق و وسیع واقع است. آنجایی که رودهای پهن قابل کشتی رانی(۱۲) با خل امواج خروشان به سنگ خارا و کوه خورده به سوی مرو، هرات، به سوی سغد (گو) و خوارزم شتابد.(۱۳)

در سه فقره از فرگرد اول و ندیداد از شانزده کشور یاد شده است. در سر این کشورها ایرانویج(ایرین وئجه) نخستین سرزمین آریائیان قرار گرفته است. پس از ذکر ایرین وئجه در فقرات بعد از ممالک شمال شرقی و شرقی ایران از سغد، مرو، بلخ-باختر- نسیایه (میان مرو و بلخ)، هرات، کابل، مسیر رود هیلمند(هیرمند) و غیره سخن رفته است.(۱۴)

استاد پورداوود، خوا ایریزم یا خوارزم را نخستین اقامتگاه آریائیان دانسته است. بسیاری از دانشمندان نیز بر این عقیده اند. استاد مارکوارت هم بر همین عقیده بود.

ابوریحان بیرونی در آثار الباقیه به هنگام بحث پیرامون خوارزم، آورده است که مردم این سرزمین، ورود سیاوش پسر کیکاوس را مبدا تاریخ می دانستند که نهصد و هشتاد سال پیش از اسکندر بوده است.(۱۵)

هرگاه این رقم را به سال ۳۳۰ پیش از میلاد مسیح بیافزاییم، تمدن خوارزم دست کم به ۱۳۱۰ سال پیش از میلاد مسیح می رسد. شاید تمدن خوارزم به مراتب دورتر از این روزگار باشد. دیاکونوف، با اتکاء به نوشته های اوستا، نخستین سرزمین آریائیان را فاصله اورگنج و چارجو متعاقب آن مرو، هرات، دشت هامون، تجن(هریرود)، سبزوار، قندار و نیشابور دانست هاست. وی سکونت آریائیان در این سرزمینها را حدود هزاره سوم و هزاره دوم پیش از میلاد تخمین زده است.(۱۶)

نگارنده می کوشد تا آنجا که میسر باشد به اختصار نکات مذکور را که از سوی مورخان ترک به ابهام و تاریکی کشانیده شده است، روشن گرداند.

۱) آیا سرزمین آسیای میانه از روزگاران بسیار کهن سرزمین ترکان بود؟

همه مورخان جهان جز گروهی از مورخان پان ترکیست در یک نکته اتفاق نظر دارند و آن ترک نبودن ساکنان و اقوام باستانی آسیای میانه است. استاد بارتولد، دانشمند ترک شناس برجسته شوروی، باختریان، سکائیان، خوارزمیان، پارتیان و سغدیان را ساکنان باستانی آسیای میانه دانسته است(۴). وی اقوام مذکور را از نژاد آریایی نامیده و بر آن است که پیش از حمله اسکندر مقدونی، نخست حاکمیت دست خوارزمیان بود و پس از خوارزمیان، باختریان فرمانروا شدند.(۵) استاد بارتولد، آیین مزدیسنا را زائیده محیط و مردم خوارزم دانسته است.(۶) ببینیم استاد و مدارک به جا مانده از عهد باستان تا چه پایه موید این نظر است.

در اوستا به تکرار از "ایرانویج" یا "ایران ویجه" که نام سرزمین آریائیان است، سخن رفته است. شادروان استاد پورداوود معتقد است که ایران ویجه یا ایرین ویجه به سراسر ایران زمین بزرگ گفته نمی شد، بلکه اسم قطعه خاکی است که نخست ایرانیان به آنجا بار اقامت افکندند و از آنجا متدرجا پیشتر رفته سراسر ایران زمین را فرا گرفتند و بعدها همه ممالکی که در تصرف آنان بوده ایرین یا ایران نامیده شده است.(۷)

در مورد این محل اختلاف نظرهایی وجود دارد. برخی از پژوهندگان بااستناد به نوشته های فصل ۲۹ فقره ۱۲ کتاب پهلوی بندهشن ((ایرانویج را در طرف آذربایجان)) دانسته اند. بعضی نیز به سبب نزدیکی نام متاخر آلبانیای قفقاز که از سوی جغرافی نگاران ایرانی و عرب اران ضبط شده است با نام ایران، چنین پنداشته اند که ایران ویج آنجا بوده است. حال آن که استرابون ضمن بحث پیرامون رسوم و عادت اهالی آلبانیا=اران، غیر ایرانی بودن آنان را ثابت می کند.(۸)

گروهی از خاورشنایان چون کپرت Kiepert، گیگر Geiger، تیل Tiele، یوستی Yusti، آندرآس Andreas، مارکوارت Marquart، بارتولد Bartold و دیگران، آسیای میانه، از جمله حدود خوارزم و دشتهای اطراف رود زرافشان(این رود در اوستا به صورت دایتی= دایتیا آمده که همان رود ایرانویج است) (۹)، سغد،

از پادشاهی مادها و هخامنشیان برجا مانده است، آسیای میانه به عنوان سرزمین آریائیان ذکر شده است. هرگاه در این مورد که آذربایگان زادگاه سپیتامان زرتشت و یا رگا(ری) دیار او بوده است، جای شبهه و تردید باشد، دست کم در یک نکته نمی توان تردید داشت و آن، این که ویشتاسپ، حامی و اشاعه دهنده آیین زرتشت بر باختر باستانی - باکتريا و هیرگان - که بخشی از سرزمین آسیای میانه است، فرمان می راند.

از مندرجات بندهشن چنین بر می آید که ایران ویج در طرف آذربایجان است. در این کتاب از رود دارجه به عنوان رود بزرگ و رودباران سخن رفته و زادگاه سپیتامان زرتشت را کنار این رود دانسته است. ولی محل این رود تا کنون به درستی شناخته نشده است. بهر تقدیر، چه نخستین سرزمین آریائیان آسیای میانه و چه آذربایجان باشد، دست کم در یک نکته جای تردید نیست و آن اینکه در نوشته هایی چون یشتهاووندیداد که از روزگاران بسیار کهن و به یقین پیش



نگاهی گذر بر تاریخ پان ایرانیسم (بخش ۶۳)

از مهندس سیدرضا کرمانی

در پایان این اجتماع بزرگ سرور دکتر عاملی طی سخنانی یک ساعته از پان ایرانیسم، آرمان بزرگی که ملت ما را بسیج خواهد کرد و این که در زمینه انقلاب اداری و استقرار یک سیاست ارشادگر مسئولان حزب حاکم را سخت ناتوان می بینیم، بحث به میان آوردند.

در این مراسم سروران دکتر علیخانی و دکتر کیانزاد به همراه گروهی از تهران و سرور اکبر روناسی مسئول بروجرد، سرور مهندس فضل الله امینی مسئول اراک، سرور فضل الله خانه آبادی مسئول سنندج و سرور رحیم آل آقا از کرمانشاه و سرورانی از اهواز، خرم آباد و تاکستان حضور داشتند در پایان در شهرستان ملایر با حضور سرور محمد صادق تاجبخش مسئول آن شهرستان و دیگر مسئولان جلسه ای تشکیل گردید.

تصاویری از اجتماع نهاوند به نقل از شماره ۷۸۰ تاریخ ۱۳۵۳/۵/۸ روزنامه خاک و خون پیشکش می گردد.

برگزاری اجتماعات و دعوت مردم به حمایت از حزب پان ایرانیست پی گرفته می شد. در شهرهای ایزه، آبادان، گچساران، تبریز، ارومیه، اصفهان مراسم پرشکوهی برگزار گردید که تصویرهایی از آن در پیوست ۲ آورده شده است. افزون بر تلاشها و مبارزات در شهرهای گوناگون، در تهران نیز حزب پان ایرانیست روز به روز قدرت بیشتری

کوشش ها و مبارزات پان ایرانیست ها همچنان دنبال می شد و حزب پان ایرانیست به عنوان تنها حزب برخاسته از متن جامعه ایران به پیش می تاخت.

نهاوند شهر باستانی ایران که در زمان یورش اعراب به ایران آخرین مقاومت منظم و یک پارچه ایرانیان را شاهد بوده، پان ایرانیست ها را پذیرا شد.

دکتر محمد رضا عاملی تهرانی (آزیر) جانشین رهبر حزب پان ایرانیست و اندیشمند و آموزگار پان ایرانیسم، به همراه گروهی از رزمندگان تهران و همراهی سرور مهندس پرویز ظفری، سرباز کوشا و فنا در آرمان در میان ابراز احساسات پرشور مردم وارد شدند و در محل جدید حزب پان ایرانیست و محل اجتماع آنان مستقر شدند.

سرور غلامرضا محمودی، رابط تشکیلات نهاوند، خیر مقدم گفته و سرور عزیز ملکی از سوی دانش آموزان حزب پان ایرانیست نهاوند پیامی فرستادند، آنگاه سرور مهندس ظفری طی پنجاه دقیقه سخنرانی از پان ایرانیسم و خواست ملت ایران و تفاوت های مبارزه ی حزب اصیل با بوروکراسی غارتگر باشگاه های کاریابی به نام حزب سخن به میان آوردند.

در این مراسم از سوی پان ایرانیست ها اعلام شد هدف اصلی انقلاب مشروطیت از بن برانداختن رژیم تجزیه طلب، پایان دادن به حکومت غارتگران و ستمکاران و تامین یگانگی ملت بزرگ ایران بوده و پان ایرانیست ها ادامه دهندگان جنبش مشروطیت بوده و خواهند بود. به پیوست شماره ۳ به نقل از شماره های ۷۸۲ و ۷۸۳ روزنامه خاک و خون تصاویری تقدیم می گردد.

می یافت. در همین روزها به سبب روز نفت و گران شدن نفت اوپک به رهبری ایران مراسمی از سوی حزب برگزار و نیز به سبب چهاردهم امرداد ماه روز مشروطیت، پان ایرانیست ها به پیشگامی سروران محسن پزشکپور و دکتر محمدرضا عاملی تهرانی به باغ طوطی (شاه عبدالعظیم حسنی رحمته الله علیه) بر مزار ستارخان (سردار ملی) حاضر گردیده و از مبارزات دلاوران آذربایجان تجلیل به عمل آوردند.



زنان و مردان آزاده ی نهاوندی، افتخار آفرین از حزب پان ایرانیست استقبال نمودند. در صف نخست سرور دکتر عاملی و سرور دکتر علیخانی دیده می شوند

نموداری دیگر از اجتماع ایرانپرستان نهاوند در کنفرانس پرشکوه و پیروز حزب پان ایرانیست



سخنگویان و مجریان برنامه میتینگ حزب پان ایرانیست ایده



کوشنده دیرگام، مینا ظفری

سرور بهاء الدین هاتفی

در کنفرانس حزب پان ایرانیست بسالگر روز نفت، نیایش حزبی را فروخواند

یار دیرگام نهفت در کنفرانس پر شکوه سالگر پیروزی نفت، هفت پیمان حزبی را

صلاداد



درفشهای پان ایرانیسم که نشانی از بزرگی و یگانگی نژاد ایرانی است بهمت خاکستری پوشان با نظمی ویژه در آئین سیاس پیروزی نفت را برافراشته گردید



سرور دکتر محمدرضا عاملی، جانشین خردمند رهبر حزب پان ایرانیست به هنگام ایراد سخن در کنفرانس شکوهمند نهاوند



سرور مهندس منصوری - سرور جلال زرشکی و سرور مهندس یزدان بخش از سوی دانشجویان پان ایرانیست نشسته در انگلستان، آمریکا و آلمان پیامهایی به کنفرانس پیشکش داشتند.



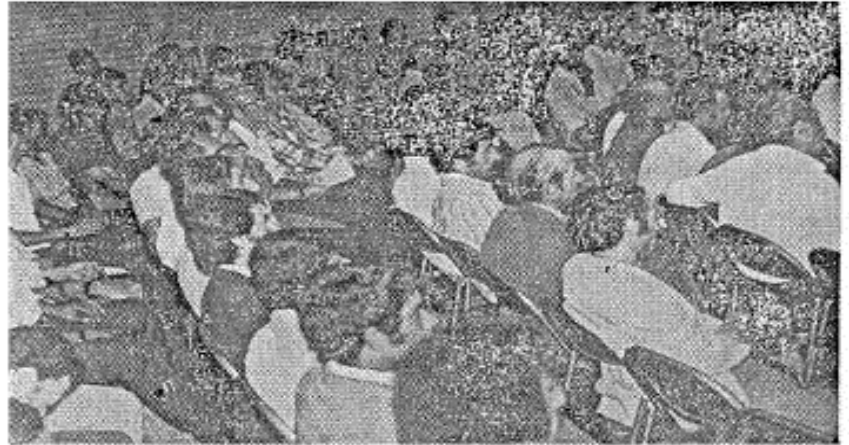
نموداری از اجتماع ایرانیان استان تاکستان در کنفرانس حزب پان ایرانیست



سرور مهندس فضل اله امینی



ستارخان و باقرخان سردار
ملی و سالار ملی و جیرانی
جگدانی پیام نسیوالیستی
سرور ملت ایران، پر خند
نور و قلمدان قلند خاکی
آزادگان ایران است، ره
این دو نفر زنده لاور همینها
قیال میکنند



گوشه ای دیگر از اجتماع زنان و مردان آزاده پایتخت در آئین سالگر روز نفت که در باشگاه مرکزی حزب پان ایرانیست برگزار گردید.



سرور مهندس رضا کرمانی، مسئول کوشنده و مبارز حزب پان ایرانیست تشکیلات اهواز به هنگام سخنرانی در میتینگ آبادان



سروران، مهندس رضا کرمانی، پندگیر، محمدتقی توفیقی، غلامعباس حیدری، عبدالله فریدونی، اسکندر سلیمانی و محمد رضا کشوری سخنگویان و مجریان برنامه میتینگ گچساران



سرور شعبان رحمانی، خداقلی طاهرخانی، علی طاهرخانی، سید جواد رحمانی و اسد الله طاهرخانی، سخنگویان و مجریان برنامه کنفرانس تاکستان



خاکستری پوشان پان ایرانیست این چنین غرور انگیز و افتخار آفرین آئین سهاس پیروزی نفت را بجای آوردند.

حاکمیت ملت: مقاله کوتاه ذیل توسط دکتر آرش خرسند (مسئول دفتر حزب پان ایرانیست در هلند) به دست ما رسیده است که در این شماره به درج آن اقدام نموده ایم.

بسته پیشنهادی گروه ۱+۱

دکتر آرش خرسند

۱) حضور نظامی بیگانگان را در مجاورت خود در عراق، سرزمین ایرانی تباران شیعه و کرد که هزاران سال بخشی از سرزمین نیاخاکی ما بوده، نمی پذیریم. به صرف اینکه ۸۰ سال پیش با تحریک و تسلیح انگلستان، یک عشره مزدور ۱۸۰۰ نفری از بدویان گریسته و وحشی عربستان را بر جان و مال این هموطنان مظلوم ما مسلط ساخته بودند و حکام بی لیاقت وقت ایران را درگیر مسائل فرعی و داخلی کرده بودند، اینکه که ملت ایران بیدار گشته، هرگز از دفاع از کیان و فرهنگ خود و این هموطنان مظلوم دست برنخواهد داشت و می بایست نظامیان بیگانه ی فرمانطقه ای، هرچه زودتر از این سرزمین که با مقدسات ما هم عجین گشته است، خارج شوند.

۲) آبراه جنوبی کشورمان، خلیج همیشه فارس، به عنوان یک دریای بسته متعلق به همه کشورهای حاشیه آن است و نمی توان مجوزی برای حضور قلدرانه نظامیان فرمانطقه ای در آن یافت. این آبراه از قدیم الایام به نام خلیج پارس و یا خلیج فارس نامیده شده است و تغییر نام آن به معنای دشمنی با ملت بزرگ است که این توهین به ارزشهای تاریخی را نمی پذیریم.

۳) طبق قوانین بین المللی تا چند سال پیش از این که قلمرو سرزمین هایی که مرزهای آبی دارند، از دورترین قلمرو تا عمق ۲۰ کیلومتری، آبهای مرزی، به عنوان قلمرو آن کشور محسوب می شود و بر طبق این قاعده، تنگه حیاتی هرمز متعلق به کشور ما است و عبور و مرور از این آبراه باید با اجازه ما و پرداخت حق عبور به ما باشد و حمل و نقل هرگونه محموله مشکوک را که با کیان و منافع ما در ستیز باشد نمی پذیریم.

دسیسه و خیانتی را که بعد از ۱۲ تیرماه ۱۳۶۱ و به دنبال به موشک بستن هواپیمای ایرباس ایرانی در خلیج فارس توسط نظامیان نیروی دریایی آمریکا و شهادت ۲۹۰ زن و بچه و افراد بیگناه ایرانی بر فراز خلیج فارس صورت گرفت و آن تقلیل مرزهای آبی از ۱۶ مایل دریایی (حدود ۲۰ کیلومتر) به ۳ مایل دریایی (۵ کیلومتر) بود، نمی پذیریم و همچون گذشته خواهان اعمال قدرت در تمامی قلمرو

مدتی است که بسته های سیاسی محرمانه ای با عنوان هایی [چون] بسته محرمانه ۵+۱ (یعنی از طرف پنج قدرت خودخوانده جهانی بعلاوه آلمان یا پنج کشوری که قلدرانه حق وتو دارند بعلاوه آلمان که حق وتو ندارد) و کشور ما رد و بدل می شود که از محتوا و جزئیات آن همگان بی خبرند و فقط می توان حدس زد که شامل تشویقها و تهدیداتی چند می باشد. [چنین امری] موجب نگرانی ما پان ایرانیست ها می شود که مبادا در این رد و بدل کردن نامه ها و نیز در نشست هایی اینچنین، [مسئولان حاکمیت] به توافقی کشیده شوند که [در آن] منافع ملت ایران آنچنان که باید رعایت نشود و [یا] در چنگال تاریک اندیشی مسئولین و یا رعب و وحشت سازی های غربی ها و لابی های داخلی آنها، نادیده گرفته شود.

درباره این موضوع، ما نیز بسته پیشنهادی سیاسی خودمان را ارائه می دهیم. بسته ما، بسته محرمانه نیست، بلکه نامه ای سرگشاده است که آن را علنی و شفاف و با افتخار در معرض دید و قضاوت ملت بزرگ ایران قرار می دهیم. ما از حفظ و گسترش منافع ملت بزرگ ایران سخن می گوئیم و هیچ دلیلی برای زد و بند با اجنبی و پنهان کردن آن از ملت بزرگ ایران نداریم، [بلکه] برعکس، ملت ایران را صاحبان اصلی هر قرارداد و پیشنهادی می شناسیم و آگاهی و پشتیبانی آنها را در همه ی قرار و مدارهای سیاسی الزامی دانسته و نقطه قوت آن طرح می دانیم.

ما به دلیل موقعیت سوق الجیشی و جغرافیای کشورمان، وارث قلب تپنده انرژی جهانی، وارث بزرگترین و قدیمی ترین فرهنگ زنده جهان، وارث گسترده ترین امپراتوری جهان، آموزنده بنیادهای شهروندی و مملکت داری و عدالت گستری و در نتیجه شایسته به رسمیت شناختن حقوق بین المللی در صحنه جهانی هستیم و در این راستا حرکات غیر دوستانه کشورها و گروه هایی که حق و حقوق ملت بزرگ ایران را خدشه دار کنند، چه در گفتار، چه در کردار و چه در نوشتار بر نمی تاییم و با آنها برخوردی متناسب با ستیزشان خواهیم داشت.

مکه و مدینه از اماکن مقدس همه مسلمین جهان و از جمله ما شیعیان و ایرانیان است. اداره امور آن را به دست فرقه کوچک و متعصب وهابی بر نمی تابیم، این اماکن مقدس باید با حضور و دخالت ما ایرانیان اداره شود و مال و ناموس همه زیارت کنندگان و به ویژه ایرانیان در امنیت کامل باشد.

۵) حضور نظامی بیگانگان در منطقه افغانستان (خراسان شرقی) و ایجاد پایگاههای نظامی در آنجا را بر نمی تابیم. آنجا منطقه ای فرهنگی و افغانستان، هم تباران و برادران تاریخی ما هستند که باید از امنیت پایدار و حکومتی دارای روابط دوستان با ملت بزرگ ایران برخوردار باشند.

۶) گسترش فرآوری در همه زمینه ها و نیز در زمینه انرژی اتمی از حقوق مسلم ماست و ذره ای از این حق عقب نشینی نخواهیم کرد. ما مسلح شدن و قوی شدن ملت ایران را ضامن صلح و ثبات در منطقه می دانیم تا با موازنه قدرت در منطقه، قدرت های فرامنطقه ای نتوانند جنگ و خونریزی را به ما تحمیل کنند.

دکتر آرش خرسند

دفتر اروپایی حزب - هلند

آبراهی خود می باشیم. نظامیان فرامنطقه ای باید هر چه زودتر خلیج فارس را ترک گویند و حقوق مسلم ما را به رسمیت بشناسند.

۴) دسیسه های آمریکا و متحدان وهابی آنها در منطقه را علیه ایران و مقدسات شیعیان نمی پذیریم. وهابیان فرقه متعصب و کوچکی از شبه جزیره عربستان هستند که از حدود ۵۰ سال پیش با به دست گرفتن حکومت در عربستان و اضافه کردن نام سعودی به آن، به زور می خواهند عقاب دوران جاهلیت عربستان را بر مسلمین تحمیل کنند. اینها آشکارا با ایرانیان و منافع ایران و عقاید و مقدسات شیعه در ستیزند؛ ما را رافضی (خارجی و غیر مسلمان) می نامند و از همه خطرناک تر، تجاوز به مال و ناموس ما را ثواب هم می دانند؛ اخیرا آمریکایی ها با آگاهی از این خصومت پلید آنها، از ایشان در بمب گذاری اماکن مقدس شیعه در عراق استفاده می کنند و عده ی زیادی را به خوزستان کوچ می دهند تا آنجا را پتانسیل جدا سری در آینده سازند. دولت ایران باید در تقابل با این نفوذ و تجاوز خزنده اجانب، مهاجرین عرب را با دقت زیر نظر گیرد و مانع حضور غیر ایرانیانی که خود را ایرانی قلمداد می کنند، شود.

نبرد بر سر هست و نیست (بخش دوم)

دکتر فرشید سیمبر

لیاقت قاجار را به امضا عهدنامه ای در پاریس متعهد نمودند که در لوای آن حدود ۶۵۰/۰۰۰ کیلومتر مربع از قسمتهای شرقی ایران از پیکره میهن جدا گشت و کشوری جدید بنام افغانستان را بوجود آورد. در قسمتهای غربی ایران مناطقی را ترکیه، در حین جنگ جهانی اول اشغال نمود که بعد از تجزیه امپراطوری عثمانی در سال ۱۹۱۸ و تحت حمایتی انگلیس قرار گرفتن، مناطقی از ابن امپراطوری بطور کل از سرزمین ایران جدا شدند و امروزه جزء کشور جدید التاسیسی که بعد از جنگ جهانی ایجاد شد و به نام عراق معروف گشت، می باشد. اگر کلیه سرزمینها و مناطق جدا شده را با وسعت امروز کشورمان که معادل ۱/۶۴۸/۰۰۰ کیلومتر مربع است در مقایسه قرار دهیم در آنصورت متوجه میشوم که بیش از دو برابر مساحت امروزی مان سرزمینهای ایران از پیکره مام وطن جدا شدند و با وضعیت ناهنجاری بمانند سرزمین ما دریشان، ایران، در صحنه گیتی مواجه هستند.

در مورد سرزمین ما، ایران؛ دول انگلیس و روس با تبنانی یکدیگر و تحمیل جنگ های طولانی بر ملت ما، در دوران ننگین قاجاریه، بالاخره طبق قراردادهای اسارت باری در سال ۱۸۱۳ تا ۱۸۲۸ میلادی قسمتهای وسیعی از مناطق شمال شرقی و همینطور شمال غربی کشورمان را از دامن وطن جدا نمودند. سپس انگلیسها با لشکرکشی به ایران و اشغال بلوچستان و تقسیم آن به دو قسمت بلوچستان شرقی و بلوچستان غربی و تحت حمایتی خود قرار دادن بلوچستان شرقی، مسبب جدا نمودن سطح وسیعی از جنوب شرقی کشورمان گشتند که تا به امروز با وجود همدلیها و همبستگی های فراوان که بین مردم این دو قسمت بظاهر جدا شده وجود دارد، با اینحال هر یک از این دو قسمت متعلق به دو کشور جداگانه می باشند.

در سال ۱۸۵۷، در دوران قاجار، انگلیسها با پیاده کردن تانک های خویش در قسمت بلوچستان و پیشروی آنان در خاک ایران، شاه بی

شده نظیر ژاپن و آلمان و ایتالیا، این وضعیت قابل دوام نبوده و لاجرم آنان با فاجعه هولناک جنگ همه گیر روبرو خواهند شد. "ولادمیر ایویچ لنین" در سال ۱۹۱۶ در کتاب "امپریالیسم بمتابۀ بالاترین درجه سرمایه داری" این مطلب را ناشی از ماهیت رشد و توسعه نظام سرمایه داری دانسته که در آن سرمایه داران با انگیزه کسب سود بیشتر دست تعدی به متصرفات رقبای خویش در سایر نقاط جهان زده و خواهان تنظیم مجدد جریان مواد اولیه و سرمایه های مستعمرات بسمت سرزمینهای خود می گردند. البته هابسون متفکر اجتماعی دیگر اروپایی ها (انگلیسی) در کتاب "امپریالیسم" خویش در سال ۱۹۰۲ به زمامداران اقتصادی و سیاسی کشورهای صنعتی این توصیه را می نماید به عوض اینکه با تجاوز به کشورهای دیگر در قاره های آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین و غارت سرزمینهای آنان، برای تداوم جریان تولید و سود، دستمزد کارگران و کارکنان شاغل در کشورهای صنعتی را افزایش داده و از این طریق می توانید یک تقاضای مداوم در درون کشورهای خویش بوجود آورده بدون اینکه مجبور به لشکرکشی و قتل و غارت ملل دیگر باشید.

ادامه دارد...

از این رو به راحتی میتوان گفت که مساحت ایران قبل از تجزیه آن، توسط دول اروپایی غربی و شرقی و انگلیس و روس معادل ۴/۸۰۰/۰۰۰ چهار میلیون و هشتصد هزار کیلومتر مربع بوده که تقریباً برابر قاره پنجم دنیا بنام قاره اقیانوسیه است.

در این جا دیگر نمی توان گفت مناطقی از کشوری تجزیه شده و یا دولت آن را تضعیف نمودند و مردمانشان را غارت نمودند؛ بلکه می بایست گفت قاره ای را قطعه قطعه ساخته و دستگاہها و سازمانهای سامان دهنده و تنظیم کننده این قاره و اطراف آن را به اضمحلال کشاندند و بصورت نهادهای ضعیف شده در منطقه در آوردند بصورتی که مجری برنامه های ویران ساز تجزیه کنندگان در آید.

از اوائل قرن بیستم تا اواسط آن در سال ۱۹۴۵، جهان با دو جنگ ویران کننده ای مواجه گشت که تقریباً در همان سالها (دقیقاً از سال ۱۹۱۴) متفکران سیاسی و اقتصادی جهان با پیشگویی آن می خواستند توجه مردم جهان را به این امر معطوف سازند، که بعلت تضادهای اقتصادی بوجود آمده ناشی از جریان صنعتی شدن اروپایی غربی و آمریکای شمالی و ژاپن و بوجود آمدن رفاه و تنعم در بعضی از این کشورها و برقراری فقر و فلاکت و بیکاری در سایر کشورهای صنعتی



ی جهانی برای پایان دادن به جو حاکم تحریکات بحران آفرینی، که عناصر ماجراجو، خودسر و کینه جوی حکومت در ایران، پیگر به آن دامن می زنند. در این راستا، هشدارهای هانس بلیکس رئیس پیشین آژانس جهانی انرژی اتمی و همچنین جانشین او آقای البرادعی و دیگر سیاستمداران و کارشناسان نهادهای سیاسی و نظامی جهانی و همچنین سران اتحادیه اروپا، بی تاثیر در روند و ادامه ی گفتگو ها بر سر یک راهیافت مشکل گشا، نبوده است.

در حاشیه ی گرامیداشت از کنش های جرج بوش، رئیس جمهوری پیشین آمریکا در گستره سیاست خارجی و بویژه پشتیبانی جدی او از وحدت آلمان در اکتبر ۱۹۸۹، از سوی هنری کیسینجر و بنیادش، پس از پایان مراسم و اهدای جایزه به او در شهر برلین در چهارم ژوئیه، روزنامه "فرانکفورتر آلتگماینه" گفت و شنودی با هنری کیسینجر و فرانک اشتاین مایر، وزیر خارجه آلمان انجام داده، که اشاره به بخش هایی از آن در رابطه با ایران از اهمیت ویژه برخوردار است. خبرنگار با اشاره به اینکه بدون حضور روسیه نمی توان مشکل برنامه اتمی را با

حل مسئله اتمی

دو گزینه، در لحظه های برگشت ناپذیر تاریخ

دکتر حسن کیانزاد

به نظر می آید، نبرد گرم تبلیغاتی گسترده میان سران حکومت در ایران، اسرائیل و آمریکا، همچنین نهادهای اطلاعاتی و نظامی آنان، بر سر برنامه اتمی جمهوری اسلامی و تعلیق غنی سازی اورانیوم از سوی ایران، یا احتمال پذیرش بسته پیشنهادی گروه ۵+۱ با پارامتری اتحادیه اروپا و دیگر کارشناسان هسته ای و نظامی، که از گزینه حمله نظامی، به درستی، بگونه یک فاجعه در خاورمیانه با پی آمدهای غیر قابل کنترل و خسران آور آن در جهان، سخن می گویند، به سردی گراییده باشد. مشکلات اقتصادی جهان غرب با نوسانات روز به روز و فزاینده ی بهای نفت به سبب نیازهای روز افزون نفتی نه تنها آمریکا و اروپا، بلکه کشورهای در حال رشد مانند هندوستان و چین، خود عاملی است بازدارنده در جهت تنش زدایی، بگونه کوشش های چند سوبه

نتیجه نرسیدند، چه باید کرد و کدامین برنامه ی گسترده سیاسی را با هم پیمانانمان هماهنگ در برابر ایران در پیش گیریم و آمریکایی ها باید که در این راستا آماده برای همیاری و همکاری باشند. زیرا که اگر گفتگوها با شکست روبرو شوند، یک پرسش جدی پیش روی ما قرار می گیرد و آن این است که هیچکس نباید آبستراکت از حمله نظامی بگونه ی یک راه حل سخن بگوید، اما می توانیم پیرامون کاربرد سخت ترین تحریم ها بیندیشیم!!). خبرنگار می پرسد، آیا آن هنگام روسها هم همراه خواهند شد؟ کیسینجر پاسخ می دهد: ((در پایان این پروسه، هنگامی که روشن شود که ایران در لحظه های پایانی دستیابی به تولید تسلیحات اتمی رسیده و همچنین تا آن لحظه تمام کوششها و تدابیر دیپلماتیک برای حل مشکل بی اثر مانده اند، آن هنگام روسها به خاطر منافع و خواست های سیاست راهبردی شان آماده خواهند بود، برای حل مشکل، جدی با دیگران همکاری کنند. زیرا که آنها هم مرز با ایران، مورد یک خطر مستقیم قرار می گیرند)).

کیسینجر سپس با یادآوری از دوران مسئولیت اش در وزارت خارجه آمریکا، می گوید: ((همیشه این فکر مرا مشغول می کرد که اگر رئیس جمهور یک روز آمد و گفت ما اکنون تمام امکانات دیپلماتیک را به کار بسته ایم و نتیجه ای نگرفته ایم، آیا تنها راهی که برای مان باقی می ماند استفاده از بمب اتمی نیست؟ من چه پاسخی می توانستم بدهم؟ من می دانم، که از این ابزار کشتار جمعی تا کنون به گونه ی یک عامل تهدید و فشار سخن گفته ایم، اما تصور اینکه این تهدیدها وارد گستره عمل گردند و در یک روز میلیونها انسان جان خود را از دست بدهند، این یک مسئولیت بزرگ انسانی و اخلاقی است، که برابر ما قرار دارد. تا کنون هیچگاه آن شرایط پیش نیامده است، زیرا که تنها دو کشور در صورت کاربرد تسلیحات اتمی از ریسک مساوی برخوردار بودند، اما اگر ده تا پانزده کشور به این تسلیحات دست بایند که تنها با ما هم سر جدال ندارند، بلکه میان خودشان هم اختلاف وجود دارد، آن هنگام دیگر از تسلیحات اتمی، نمی توان تنها با توجه به آورده های فرازین و پرخطر همچون گزینه ی حمله نظامی از یکسو و از سوی دیگر ارائه ی بسته پیشنهادی، که حاوی امتیازات اقتصادی و سیاسی بسیار بویژه در رابطه با تحریم می باشد، بگونه ای که - حتا برخی از نخبگان و دست اندرکاران رژیم، چونان ولایتی از ضرورت پذیرش آن صریح سخن می گویند -، در این مرحله از

ایران حل کرد، می پرسد: در نیمه ی ماه ژوئن خاویر سولانا مسئول روابط خارجی اتحادیه اروپا یک بسته پیشنهادی نوینی را از سوی پنج عضو دائمی شورای امنیت سازمان ملل متحده که دارای حق وتو می باشند به اضافه آلمان در اختیار مقامات مسئول حکومت ایران قرار دادند، این کوشش تا کنون چه فرآیندی را به همراه داشته است؟ فرانک اشتاین مایر پاسخ می دهد: ((در حال حاضر هیچکس نمی تواند بگوید که پاسخ نهایی ایران چه خواهد بود. نشانه هایی وجود دارند، که باید مورد ارزشیابی قرار بگیرند. یک نشانه، برخورد باز مسئولین در ایران به هنگام دریافت بسته پیشنهادی است و اینکه سولانا توانست با رسانه های گروهی درباره آن گفتگو کند و این گفتگوها در آن رسانه ها، انتشار یافتند. به نظر می آید که ایران می خواهد بار دیگر در گستره سیاست جهانی فعالتر شود. از سوی دیگر می توانیم بگوییم، که در رابطه با این مسئله، رهبری جمهوری اسلامی برخوردار از یک رویکرد "یگانه و بسته" نیست. بر این پایه، راهکار این چنین خواهد بود که ما باید مسئولین مذاکره کننده ایرانی را متقاعد سازیم، که تنها راه حل خردگرایانه و دور اندیشانه، آغاز گفت و شنودهایی است که ما را به یک راه حل دیپلماتیک رهنمون شوند و نه نظامی.

آیا در این راستا موفق می شویم، پاسخ اش از روشنی و حتمیت برخوردار نیست. اما اگر از سوی ایران هیچگونه پاسخ سازنده ای که منوط به پذیرش پیشنهادات باشد، داده نشود باید که مسئله باردیگر در شورای امنیت سازمان ملل متحد مورد شور قرار گیرد. البته با پشتیبانی فعال روسیه و چین)). در این باره هنری کیسینجر می گوید: ((من همواره این امکان را که بتوان با استفاده از تحریم های کوچک به عنوان عامل فشار به مقصود رسید، تردید داشته ام. من بر این باورم که مسئله اتمی را باید در یک گفتمان گسترده تری در باره نقش ایران و چگونگی مناسبات ما با ایران بررسی کرد)). خبرنگار می پرسد: مقصودتان اینست که مذاکرات مستقیم میان آمریکا و ایران انجام پذیرد؟ کیسینجر می گوید: ((آری. از یک سو گفتگوی مستقیم بر سر یک موضوع معین و از سوی دیگر باید در این باره صحبت کنیم، که تا چه هنگام فرصت داریم که رویکردهای خودمان را روشن کنیم نسبت به اینکه، اگر در رابطه با برنامه اتمی ایران به فرآیندی مثبت دست نیافتیم و در برابر آن نقطه ی برگشت ناپذیر تصمیم قرار گرفتیم (The Point Of No Return)، آن هنگام چه باید کرد؟ ما نیاز به اتخاذ مواضع همخوانی داریم درباره اینکه اگر مذاکرات به

م تنها گزینه در این لحظه پایانی تصمیم گیری جز پذیرش راه حل پیشنهادی شورای امنیت سازمان ملل متحد، نمی تواند باشد، که ادامه مذاکرات ثمر بخشی را در جهت تعلیق غنی سازی اورانیوم و دادن امتیازات و رفت تحریم ها به دنبال دارد. و برای اینکه، این امر انجام پذیرد باید که فشار های چند سویه نهادهای جهانی و سیاسی اقتصادی نه تنها پیگیر دوام یابد، بلکه تشدید گردد تا سرانجام حکومتگران غاصب و غارتگر به حقوق ملت ایران، احتمال گزینه ی حمله نظامی را جدی گرفته و با قبول بسته پیشنهادی ملت زیر ستم ایران را بار دیگر ماجراجویانه، قربانی خواستهای قرون وسطایی مذهبی - سیاسی خود نسازند. از سوی دیگر باید به همه آن گروهها و فعالین سیاسی که گزینه حمله نظامی را در چالش با رژیم و برکناری آن بگونه یک راه حل به شمار می آورند، گفت ، که بدور از تمام نابسامانیهای ناشی از تخریب و کشتار انسانی و بحران های منطقه ای اقتصادی و سیاسی ، کشور ما با مخاطراتی گوناگون از جمله تمامیت سرزمینی و ستیزه های قومی و مذهبی و فرقه ای روبرو خواهد گردید، که این خود می تواند بهانه ای گردد برای حکومتگران در جهت ایجاد فضای اختناق و سرکوب بیشتر و اقتدار حاکمیتی که خود، عامل اصلی فاجعه در سرزمین ایرانیان و منطقه می باشد.

آلمان، ۱۴ ژوئیه ۲۰۰۸ برابر با ۲۴ تیرماه ۱۳۸۷

شرایط حساس و لحظه های تصمیم گیری برگشت ناپذیر تاریخ، دیگر سردمداران حکومت در ایران نمی توانند به جای پاسخ منطقی به جامعه جهانی، با وقت گذرانی و تحریک گماشتگان خود به مانند سالهای گذشته، همچنان بر طبل تبلیغات عوام فریبانه و شعاری و گوش آزار خود، از جمله "قبر کنی" برای سیصد و پنجاه هزار سرباز بیگانه و یا بستن تنگه هرمز، بکویند و با رزمآب راکت های کوتاه و میان بُرد بگونه ابزار فشار و تهدید و بی توجه به مصالح ملی کشور، در لحظه های پایانی و برگشت ناپذیر تاریخ، با ناچیز شمردن حریف قدرتمند، شرایطی را سبب گردند، که بار دیگر چونان جنگ هشت ساله، فرآیندی خفت آور را برای ملت ایران تحمیل گردانند.

با آگاهی بر واقعیت های فرازین است که کسانی از درون نهادهای ساختاری و رهبری حاکمیت ، چون لاریجانی، مُتکی و ولایتی هر یک به گونه ای، برای حفظ نظام و به مخاطره نیفتادن موجودیت لرزان آن در صورت گزینه ی حمله نظامی به پیشواز پذیرش بسته پیشنهادی رفته و به نظر می آید که در این راستا، ابایی هم از درگیری رودررو با احمدی نژاد و هواداران او در نیروهای بسیج و سپاه، نداشته باشند. در این میان اپوزسیون دموکرات جمهوری اسلامی در درون و برون از میهنمان در کلیت اش، باید که راهکردهای خود را نسبت به دو گزینه ی موجود، الف ، بگونه پذیرش بسته پیشنهادی و ب، حمله نظامی، شفاف و بدور از شگرهای متداول سیاسی بیان بدارد. و به باور

شترنگ

ای آنکه تو را بهره ز کوشش رخ زرد است
همبستگی امروز تو را داوری درد است
همسنگ به هم رای زن و انجمن آئید
یاران دی امروز نه جولان نگه فرد است
آزاد و رها باید اگر انجمن و فرد
این در گرو باور یکسر زن و مرد است
خود بین نبرد سود بفرجام که حاصل
بار آمده نر از حدثان است و نه درد است
شترنگ بود عرصه این گیتی و کیهان
ز اندیشه پویا سوی مقصود بگرد است
امروز نه تنها که خط و رسم همیشه
در نزد خردمند همین راه و شگرد است

کالبد شکافی روشنفکران دینی (قسمت چهارم)

سرور منوچهر یزدی

هیات متولفه چگونه تشکیل شد و چه کرد ؟

جرا منصور نخست وزیر ایران را کشتند ؟

گروه های مذهبی عدالت اسلامی را در کجا می جستند ؟

اپوزیسیون نظام شاهنشاهی را بشناسیم

، حاج احمد قدیریان ، عباس مدرسی فرد (که بعدها به مسعود رجوی پیوست) ، حاج حسین رحمانی و حاج عبدالله مهدیان هیات سوم گروه اصفهانی ها که آدم های سرشناس شان عبارت بودند از : حاج سید علاء لدین میر محمد صادقی ، حاج مهدی بهادران ، عزت الله خلیلی ، حاج محمد متین و اسدالله بادامچیان . از جمع روایات در می یابیم که آیت الله میلانی در تشکیل هیات های متولفه نقش اساسی داشت و آنان سپس به آیت الله خمینی پیوستند و پس از دیداری که با امام خمینی بعمل آوردند آقایان مطهری و بهشتی و محی الدین انواری و مولایی از روحانیون نیز به آنان ملحق شدند و در این میان مرحوم بهشتی طرحی جامع برای تاسیس یک حکومت اسلامی تهیه کرده بود .

بهشتی از سال ۱۳۳۸ با نوشتن مقالاتی پیرامون حکومت اسلامی ، نگاه اش به انقلاب اسلامی و ایجاد یک حکومت اسلامی بود . بنابر این حضور نامبرده در صف هیات متولفه اسلامی برای آنان هویت فکری به ارمغان آورد و اسلحه شان تیز تر شد

برای معرفی این گروه لازم است به اولین اقدام سیاسی آنان اشاره کنم ، تو خود حیث مفصل بخوان از این مجمل .

اولین اقدام این گروه ، ترور حسنعلی منصور نخست وزیر در اول بهمن سال ۱۳۴۳ خورشیدی بود که فتوای آن از سوی آیت الله میلانی صادر شده بود . ترور توسط یک گروه سه نفره شامل محمد بخارایی ، رضا صفار هرنندی ، و مرتضی نیک نژاد صورت گرفت... البته آقای جلال الدین فارسی معتقد است که " ...بنده و حاج صادق امانی این کار را رهبری کردیم "

علاوه بر این عده دو برادر صادق و هاشم امانی و مهدی عراقی و سید علی اندرزگو هم گروه ترور را حمایت میکردند ..

در بررسی و کالبد شکافی روشنفکری دینی دوران معاصر ، فداییان اسلام را تشریح کردم و بازیگران و صحنه گردانان اصلی را در ارتباط با جبهه ملی باز نوشتم .. اما باید بدانیم گرچه این گروه از فعالین سیاسی مذهبی از مهمترین ها بودند ولی تنها نبودند و داستان مبارزات مسلحانه مذهبی به آنان ختم نمیشد . آزادی سیاسی و اجتماعی دوران آغاز سلطنت محمد رضا شاه ، شرایط را برای بازیگران عرصه خون و آتش فراهم ساخته بود و هر گروه و دسته سیاسی و مذهبی با سلیقه های شخصی و گاه عقده های روانی در این آشفته بازار به فروش یا تحمیل کالای خود میپرداختند ...

بنابر این ضرورت دارد که نقش سایر گروههای مذهبی را به اختصار یاد آور شوم تا شما خواننده عزیز به ان دسته از روشنفکرانی که معتقدند در زمان پهلوی ها آزادی نبود یاد آوری فرمایید که آزادی بود ولی آزادگان کم بودند ... آزادی را نمیشناختند و اساسا روشنفکران دینی در پی آزادی نبودند بلکه جویندگان عدالت اسلامی آنهم با اسلحه دین بودند .

از تشکل های مذهبی ، که دنباله رو فداییان اسلام شدند ، هیات های متولفه اسلامی بودند که از سه هیات تشکیل میشدند . نخست هیات مسجد امین الدوله که افراد برجسته آن عبارت بودند از : مهدی عراقی (که بعد از انقلاب هدف تروریسم انقلابی واقع شد و در گذشت) حبیب الله عسکر اولادی ، حاج حبیب الله شفیق ، مصطفی حائری ، حاج مهدی احمد ، حاج سید محمود محتشمی ، و حاج هاشم امانی

هیات دوم - هیات مسجد شیخ علی که نفرات برجسته آن عبارت بودند از : صادق امانی ، محمد صادق اسلامی ، سید اسدالله لاجوردی (رئیس زندان اوین در بعد از انقلاب که به تیر مجاهدین در گذشت)

سخنرانی میکردند و نیز هیات انصار القرآن که واعظ آنان نیز محلاتی بود و همچنین هیات انصارالحسین که آقایان هاشمی رفسنجانی و باهنر و محلاتی برایشان سخنرانی میکردند و حتما از نبودن آزادی داد سخن داده و همگان را به یک انقلاب اسلامی وعده میدادند که اگر برای پامنبری ها، نان و آبی نداشت برای آقایان همه چیز داشت بویژه آب و نان دوران پس از انقلاب که خیلی هم خوشمزه و لذیذ و چرب بوده است ..

هیات حسین مظلوم که در سال ۱۳۳۷ با مسئولیت حسین صدری تاسیس شد . فقط یاد مان باشد که این هیات ها در سراسر کشور تشکیل میشدند تا به یزید زمان یعنی پادشاه ایران اهانت کنند و نظام موجود را زیر سوال ببرندوشگفتا که این همه هتاکی علنی بر روی منابر در سالهایی صورت میگرفت که همه معتقدند آزادی وجود نداشت !!!!

حزب ملل اسلامی

یکی دیگر از تشکلهای مذهبی که در آستانه دهه ۱۳۴۰ در ایران تشکیل شد و با نام مذهب فعالیت های سیاسی میکرد حزب ملل اسلامی بود . این حزب در بین جوانان به عضو گیری پرداخت . رهبر این تشکیلات سیاسی - مذهبی سید محمد کاظم بجنوردی فرزند آیت الله میرزا حسن بجنوردی یکی از علمای نجف بود ... سید محمد کاظم در ۱۸ سالگی به ایران آمد و در بیست و سه سالگی حزب ملل اسلامی را با آرزوهای بسیار بنیان نهاد . ایشان هم مانند سلف خود از عراق با دست پر و در جوانی به ایران آمد تا بر آرمان فداییان اسلام و گستردن سفره خون و شهادت تداوم بخشد

اعضای مرکزی این حزب را آقایان حسن عزیزی _ سید مصطفی طباطبایی قمی _ سید محمد سید محمودی _ مولوی _ شهبازی و هاشم آیت الله زاده اصفهانی تشکیل میدادند که بعد ها افرادی همچون ابوالقاسم سرحدی زاده و محمد میر محمد صادقی و سید حسن طباطبایی و عباس دوز دوزانی و سید اصغر قریشی و محمد جواد حجتی کرمانی و احمد احمد و مرتضی حاجی و نیز . عباس آقا زمانی که بعد از انقلاب با نام ابو شریف فرمانده سپاه پاسداران شد و سپس از ایران گریخت به حزب پیوستند .

ذکر برخی از اسامی ، بدان دلیل است که خواننده عزیز در یابد سربازان پیاده نظام انقلاب که اکنون مشاغل مهم اقتصادی و سیاسی را دارا هستند از چه زمانی به صف مخالفان رژیم شاهنشاهی پیوسته و هر

در اینجا باید اشاره کنم که هیات مولفه نقشه ترور شاهنشاه را داشتند و تایید آن را هم از آیت الله میلانی گرفته بودند ولی چون شاه در دسترس نبود به نخست وزیر اکتفا کردند . البته آن چه که آن روزها بر سر زبانها میگذشت و باید آن را از روایات مردمی دانست آن بود که منصور فدای نبرد پنهان دو سیاست آمریکا و انگلیس در ایران شد ... انگلوفیلیا دولت منصور را که گرایش آمریکایی داشت نمی پسندیدند و بایدوی را از صحنه سیاست ایران خارج کنند بنابراین منصور را هدف ترور قرار دادند ولی پافشاری شاهنشاه برای ادامه کابینه منصور و انتخاب امیر عباس هویدا به جانشینی منصور یکی دیگر از گناهان نا بخشودنی شاه توسط انگلیسها بود !!!... ترور منصور بوسیله یک گروه تروریست مذهبی نشان از آن دارد که کسی برای عدالت و تامین حقوق مردم نمیجنگید ، جنگ بر سر حفظ منافع قدرتها بود که عده ای آلت اجرای آن بودند و صد البته بعدها پاسخ خدمات شان را تمام و کمال در حکومت اسلامی دریافت داشتند .

دولت وقت ، تروریست ها را به سرعت دستگیر و محمد بخارایی و رضا صفار هرنندی و مرتضی نیک نژاد و صادق امانی به اعدام محکوم شدند . این حکم با همه فشار های داخلی و خارجی روز ۲۶ خرداد ۱۳۴۴ اجرا شد و عسکر اولادی و مهدی عراقی و محمد تقی کلاچچی و ابوالفضل مدرسی فر به حبس ابد و محی الدین انواری به ۱۵ سال زندان محکوم شدند آقای انواری همراه با ۶۶ نفر دیگر در بهمن ماه ۱۳۵۵ از زندان آزاد شدند تا برای زمینه سازی انقلاب در صحنه حاضر باشند ... آیت الله انواری پس از انقلاب با سمت قاضی شرع به محاکمه انقلابی و اسلامی و با شتابی باور نکردنی ، حکم اعدام فرماندهان ارتش را صادر و آنان را در پشت بام مدرسه رفاه تیر باران کردند و مقدمات فرو پاشی ارتش را فراهم ساختند ... این اعدامها ، صدام حسین را که منتظر فرصت بود به وجد آورد و در حمله به ایران درنگ را جایز ندانست بویژه که اعدام ها توسط انقلابیون مولفه و نهضت آزادی بسرعت و پی در پی بدون فرصتی برای دفاع مظلومانه صورت گرفت و عرصه نبرد را از وجود فرماندهان لایق و تحصیلکرده خالی کرد !!!!

هیات مولفه در ازای ترور منصور بهای سنگینی پرداخت و تقریبا تار و مار شد ولی هیات های دیگری هم در مساجد شکل میگرفت که جملگی گرایش سیاسی داشتند از جمله هیات اتفایون بود که در سال ۱۳۴۳ تشکیل و شهید محلاتی و سید احمد جبرئیل برای آنان

حزب ملل اسلامی که نام نشریه اش را خلق گذارده بود میتوانست پیام آور خیلی از خبرهای پشت پرده باشد و نیات التقاطی آنان را گزارش میکرد و زمانی هم که بر اریکه قدرت تکیه زدند با همان ذهنیت های دهه ۴۰ و ۵۰ به شکار ارزشها رفتند و دامان حکومت را آلوده به تعصبات خلقی خود نموده و جنگ خانگی را در کنار جنگ خارجی براه انداختند و ایران را عرصه کشمکش هایی نمودند که هنوز دامان این ملت بزرگ و ساده دل را رها نکرده است .

بیژن جزنی ، در یک تحلیل سیاسی ایدئولوژی حزب ملل اسلامی را حد فاصل بین ماتریالیسم و ایده آلیسم توصیف کرده بود و دقیقاً از همین حد فاصل بود که جریان های مذهبی و سیاسی و یا ملی گول خوردند و به دام افتادند و من نمیدانم اگر ایستادگی آقای خمینی در برابر این تحفه های چند رنگ نبود ایران به کجا میرفت و ایرانستان از چه زمانی بوسیله این چهره های وارداتی از عراق و اروپا و آمریکا پدید می آمد...؟!

در دهه ۵۰ که بازار مبارزات سیاسی و نظامی داغ و همه در پی قهرمان شدن بودند علاوه بر احزاب و تشکلهایی که نام بردیم ، گروه های پراکنده سیاسی مذهبی دیگری بودند که از دل سازمان مجاهدین خلق بیرون آمده و تحت تاثیر افکار علی شریعتی خود را به آب و آتش میزدند تا ابودر زمانه شوند و با شهادت سرخ زمینه مدینه فاضله را مهیا سازند و با تشکیل امت واحده جهان اسلام را زیر پرچم عدالت اسلامی قرار دهند ...

باید چهره دهه ۵۰ ایران را ترسیم کرد و بازیگران آن را معرفی نمود باید اپوزیسیون نظام شاهنشاهی را که امروز به اهداف خود رسیده اند شناخت .

من تا به حال به نقش انجمن های اسلامی و جلسات قرآنی و مسجدی اشاره ای نداشته ام ولی باید بدانیم که در همه این سازمانها ، نیروی پیاده نظام تربیت میشد و من به برخی از این نیروها اشاراتی میکنم ::

گروه امت واحده : این گروه از دل جریان چپ و مجاهدین خلق در آمدند که بعد ها مذهبی شدند . چهره معروف این گروه آقای بهزاد نبوی بود که بازداشتش نه بدلیل مذهبی بودن نبود بلکه اتهام نامبرده ارتباط با مارکسیستها بود . بهزاد نبوی در مصاحبه ای که با مجله شاهد داشته شروع فعالیت های سیاسی اش را از سال ششم دبیرستان و در جبهه ملی سوم اعلام میکند و سپس در سال ۱۳۴۹ به گروه مصطفی

گونه اصلاحاتی را نفی نموده و در پی ایجاد حکومت عدل علی بر آمدند !!!... نمیدانم این آقایان امروز پس از چهل سال فعالیت مذهبی و سیاسی از کرده خود راضی هستند یا نه و باز نمیدانم از اینکه در ایجاد حکومت عدل علی توفیقی نداشته اند به کسی پاسخگو میباشند یا نه ؟ و اما... هدف تاسیس این حزب که در مرامنامه شان آمده ، سرنگونی نظام پادشاهی و ایجاد حکومت اسلامی بود که البته ابر و باد و مه و خورشید و فلک هم به یاری شان آمد تا نظام شاهنشاهی فرو پاشید و کرسی های قدرت هم اکنون در تصرف و اشغال آقایان قرار دارد ولی باید در یک همه پرسی آزاد از ملت ایران سوال شود این مدعیان عدالت اسلامی ، موفق بوده اند یا نه ... آن چه که مسلم است تاریخ قضاوت تلخی در باره این آدمها خواهد کرد .

حزب ملل اسلامی یک برنامه ۶۵ ماده ای داشت که در آن به ایجاد دو مجلس یکی مجلس مردم و دیگری مجلس بزرگان تاکید داشت که در مجلس مردم میبایست لوایح مطرح شود و برای تعیین حدود شرعی باید به مجلس بزرگان ارجاع گردد تا به تصویب فقهای عادل برسد در مرامنامه حزب ملل اسلامی آمده بود که اعضای مجلس بزرگان باید نیمی به انتخاب مردم و نیمی دیگر به انتخاب حزب باشد .

نشریه ارگان حزب ملل اسلامی " خلق " نام داشت...!! که در سال ۱۳۴۳ انتشار یافت ... برای توجه کسانی که میگویند چرا شاه اجازه نمیداد مذهبیون حرفهایشان را بزنند باید اضافه کنم صدها نشریه اسلامی در تهران و شهرستانها کشور چاپ و توزیع میشد و هزینه آنها را نیز بازاریها و مراجع دینی میپرداختند که در آن مقالات تند نوشته و حکومت را به چالش میکشیدند ، تنها زمانی ماموران دولت به سراغ شان میرفتند که همگان دعوت به شورش و کشتار و قیام مسلحانه و بالاخره شهادت میشدند .

بی تجربگی و شتابزدگی و تند روی نویسندگان مقالات و رهبران حزب که عده ای طلبه بودند سبب دستگیری آنان شد ، بر اساس قوانین جاری کشور همه آنان مقدمین علیه نظام بودند و مجازات شات اعدام بود ولی دخالت علمای نجف مانع از اعدام بجنوردی و یارانش گردید . ملاحظه میفرمایید که علمای نجف مراجع تقلید همیشه از احترام ویژه ای برخوردار بودند و توصیه های آنان حتی المقدور رعایت میگردید ... و تنها زمانی که قدرت به دست انقلابیون اسلامی افتاد دیوار بلند حرمتها و ارزشها شکسته شد و مراجع هم طعم تلخ اهانت و تبعید و ترور را چشیدند !!!...

الویری یکی از افراد گروه به نجف می‌رود و پس از ملاقات با آیت الله خمینی به ایران باز گشته و در نهضت اسلامی به کوشش می‌پردازند. آقای الویری و دوستانش پس از انقلاب، پست های مهمی را اشغال کردند ...

گروه موحدین: این گروه از جوانان خوزستانی بودند که بیشتر با گروه منصورون در خوزستان همکاری داشتند و فعالیت عمده آنان حمله به مراکز دولتی و براه اندازی تظاهرات بود از چهره های سرشناس این گروه برادران حسین و کاظم اعلم الهدی بودند. شهرت این گروه بیشتر به سبب ترور پل گریم آمریکایی یکی از مسئولان شرکت نفت بود.

گروه بدر: هسته اولیه این گروه در سال ۱۳۵۴ در شهر ری تشکیل گردید که با روحانیت ارتباط نزدیکی داشت و از حمایت آیت الله شاه آبادی بر خوردار بودند.

گروه صف: این گروه در سال ۱۳۵۵ توسط محمد بروجردی، حسین صادقی و سلمان صفوی در اصفهان تشکیل شد و با سازمان فجر اسلام ارتباط نزدیک داشت و از مشورت های آقایان پرورش و طاهری بر خوردار بودند. یکی از رهبران این گروه صفوی بود که در لبنان دوره نظامی را دیده و آموخته های خود را در سالهای ۵۶ و ۵۷ با انفجار کاباره خوانسالار در تهران به نمایش گذارد

گروه ابوذر: فعالیت سیاسی - دینی این گروه از سال ۱۳۴۹ با تشکیل انجمن ضد بهائیت در نهادند آغاز شد. پس از تاسیس یک مدرسه اسلامی بنام مهدیه در این شهر تربیت جوانای که گرایش مذهبی داشتند در این مدرسه پی گرفته شد و گروهی از آنان بهم ارتباط داده شدند و آنگاه به مبارزات سیاسی مذهبی پرداختند. بهمین منشط و عباد الله خدا رحمی و حجت الله عبدی - ماشائ الله، ولی الله، و روح الله سیف از فعالین این گروه بودند که به دلیل وابستگی شان به مجاهدین خلق و کشتن یک پاسبان به قصد سرقت اسلحه وی، دستگیر و اعدام شدند. پس از اعدام این افراد ارتباط این گروه با برخی از طلاب و روحانیون قم آشکار شد و در نتیجه تعداد ۲۵ نفر از آنان دستگیر و به نقاط مختلف تبعید شدند

گروه مهدیون: این گروه که از قلب سازمان مجادین بر خاسته بود در سال ۱۳۵۲ به رهبری مهدی امیر شاه کرمی در اصفهان تشکیل گردید. مهدی پس از جدایی از مجاهدین همراه برادرش محمد و سه نفر دیگر از جوانان اصفهانی گروه مهدیون را تشکیل داد.

شعاعیان مارکسیست و نیز سازمان مجاهدین خلق می‌پیوندند و در سال ۱۳۵۱ دستگیر و روانه زندان می‌گردد.

نبوی می‌گوید: پس از مارکسیست شدن سازمان، رابطه من با آنها خراب شد و سپس من و رجایی و دوزدوزانی و چند نفر دیگر همدیگر را پیدا کردیم و در خط اسلام اصیل شروع به کار کردیم.

گروه امت واحده در زندان تشکیل گردید و محمد سلامتی نیز به آنها پیوست و با تئوریهای خود، چهره نوینی از اسلام ارائه می‌کرد که فقط میتوانست در آن آشفته بازار مبارزاتی رنگ و رویی دیگر داشته باشد و روشنفکران متاعی برای عرضه داشته باشند.

گروه منصورون - این گروه نیز جدا شده از بدنه مجاهدین خلق پس از ماجرای ارتداد تشکیل شد که بیشتر از جوانان جنوبی کشور مان بودند.

اوج فعالیت آنان سال ۱۳۵۶ و هدایت آن وسیله غلامحسین صفاتی دانشجوی دانشگاه علم و صنعت انجام میشد. گروه منصورون در سالهای ۵۶ و ۵۷ فعالیت های مسلحانه متعددی داشت که مجوز شرعی آن از طریق آقای راستی کاشانی از علما گرفته میشد. کشتن سرگرد عیوقی رئیس گارد دانشگاه جندی شاپور و چند تن از مسئولان شهربانی در نقاط مختلف و راه اندازی اعتصابات نفتی در جنوب از کوششهای این گروه به حساب آمده است. از مبارزات مسلحانه این گروه آیت الله راستی در قم و آیت الله جزایری در اهواز آگاه بودند از چهره های سرشناس این گروه میتوان از محسن رضایی - محمد باقر ذوالقدر و علی شمخانی نام برد که هر یک پس از انقلاب به مقامات بالای نظامی دست یافتند ... حال تا چه اندازه به به عدالت اجتماعی مورد نظرشان نزدیک شدند داستان دیگری است که وجدانهای بیدار باید پاسخگوی آن باشد

گروه فلق -

گروهی از دانشجویان و روشنفکران مذهبی بودند که در خارج از کشور سنگ فرو پاشی نظام شاهنشاهی را به سینه میکوفتند و برای ایران خوابهای بسیار دیده بودند. از سرشناسان این گروه که در آستانه انقلاب به ایران آمدند حسن واعظی و مصطفی تاج زاده و محمد طیرانی را میتوان نام برد که با بنی صدر بیشتر محشور بودند.

گروه فلاح این گروه که از سالهای ۱۳۵۳ با گروه مهدیون اصفهان، بریده از مجاهدین، ارتباط بر قرار کردند به دلیل آشفتگی ذهنی و ایدئولوژیکی راهی به جایی نبردند تا آن که در سال ۱۳۵۵ مرتضی

کوششی که علیه نظام به طور آشکار انجام میدادند و حتی در مبارزات زیر زمینی و براندازی سخت کوشا بودند فقط یک سال در زندان بسر میبردند و پس از آزادی اقدامات شان را جدی تر و با کسب آموزش بیشتر دنبال میکردند .

گروه مجاهدین اسلام در برهم زدن جشن هنر شیراز تحت عنوان اشاعه فساد و فرهنگ غرب نقش عمده ای داشت و کاش افراد انقلابی دیروزی به مردم میگفتند چرا در برابر فساد موجود و رسوایی فحشا، اقدامی از سوی این مسلمانان صورت نمیگیرد .؟

طاهری پس از مشارکت در چند عملیات تخریب و انفجار دستگیر و به ۱۳ سال زندان محکوم ولی مدتی بعد آزاد گردید و اکنون پس از انقلاب مورد توجه نظام قرار دارد

سازمان فجر اسلام: بنیانگذار این سازمان محسن کنگر لو میگوید: از سال ۱۲۴۶ هیات متوسلین به چهارده معصوم را تشکیل داد و در سال ۱۳۵۲ تشکلی تحت عنوان سازمان آزادیبخش اسلام داشتیم که بعد از دوسال به سازمان فجر اسلام تغییر نام داد . سازمان فجر اسلام نیز مانند بقیه گروهها درد دین داشت و ما نمیدانیم این همه سازمان و گروه و حزب و تشکل و هیات و کانون اسلامی و مسجد و شخصیت های مذهبی و انجمن های اسلامی که در سراسر کشور فعالیت میکردند چرا فقط طالب فروپاشی نظام موجود و برقراری حکومت اسلامی بودند...؟ و چرا حال که به مقصود نایل شده اند در اجرای شعار های خود در مانده شده اند ... آیا اشکال در مسلمانی آنان است یا ایراد در جای دیگری است که امروز پس از سی سال حکومت مقتدرانه ، کمیت اقتصاد لنگ میزند و از اداره کشور عاجز مانده اند ؟...

سازمان فجر اسلام یک کارخانه نارنجک سازی در خیر آباد ورامین داشت که محصولاتش را به گروه صف میداد در قرچک ورامین نیز مرکز انتشاراتی داشتند که اعلامیه ها را تا تیراژ پانصد هزار تکثیر میکردند .

تشکیلات محمد منتظری در دمشق: محمد منتظری فرزند آیت الله منتظری در سال ۱۳۵۰ از ایران گریخت و به دمشق رفت و یک تشکل سیاسی نظامی را بنیان نهاد . وی با نام ابو احمد فعالیت میکرد و از حمایت های دکتر هادی در پاکستان و سراج الدین موسوی و شیخ حسن ابراهیمی و هادی مدرسی بر خوردار بود . از جمله افرادی که با تشکیلات منتظری سرو کار داشتند عبارت بودند از : علی جنتی -

مهدی و محمد دو برادر که هردو از دانشجویان دانشگاه آریامهر (شریف بعدی) بودند تحت تاثیر صمدیه لباف و شریف واقفی از سازمان مجاهدین بقرار داشتند در سال ۱۳۵۱ دستگیر و روانه زندان شدند . جالب توجه اینکه زندان دوران آریامهری بهترین مکان برای گرد همایی گروههای مختلف سیاسی و مذهبی از چپ و راست بود و در آن مکان بحث و تبادل نظر و حتی هدایت و تربیت آدمها و برنامه ریزی برای مبارزات بیرون از زندان انجام میشد و به تعبیری کانون پرورش و نشر ایدئولوژیهای گوناگون بود و هر یک از آنان که آزاد میشدند خود رهبری یک گروه یا جریانی را به عهده میگرفتند .

مهدی نیز پس از آزادی از زندان و آشنایی با تفکرات دینی ، دچار سرگردانی سیاسی شد و به ملاقات آقایان شریعتمداری و خوانساری رفت و پاسخ سولات خود را از آنان طلب میکرد بیچاره این جوان در آقایانوس ایدئولوژیها دست و پا میزد و راه نجات می جست . او حتی با آیت الله منتظری دیدار داشت و سرانجام با هدایت مردی در اصفهان با امام خمینی مرتبط شد و در همین سال ۱۳۵۲ بود که اندیشه تشکل مستقلی را با دوستانش مطرح کرد و کوشش جدید خود را با نام مهدیون آغاز کردند.

اصول مبارزاتی گروه مهدیون عبارت بود از : مبارزه مسلحانه - مخالفت با مارکسیسم - اعتقاد به امام زمان - تهیه بمب و نارنجک و تشکیل خانه های تیمی .

سازمان مزبور پس از یک سلسله عملیات تخریبی و ترور و جنگ با نیروهای امنیتی ، عاقبت رهبرانش یا دستگیر و اعدام شدند و یا در جنگهای خیابانی به قتل رسیدند .

گروه مجاهدین اسلام: این گروه که بوسیله رجبعلی طاهری و اکبر سلیم حقیقی و مجید تراب پور و جواد شقایان و حاج تقا و حاج فرارویی و عدلو و شاپوریان هدایت میگردد در شیراز تاسیس گردید . رجبعلی طاهری بنیانگذار این گروه از فارغ التحصیلان روشنفکر دانشکده فنی بود که کار سیاسی را از انجمن اسلامی آغاز و به چریک بازی ختم کرد . طاهری که در اعزام تنی چند از جوانان به خارج از کشور برای کسب دوره های نظامی دست داشت در سال ۱۳۴۸ دستگیر و در سال ۱۳۴۹ آزاد شد . همین آقایان که امروز بر مسند قدرت نشسته اند و از سکوی پرتاب برخی جراید بهره میبرند اگر امروز فردی نیمی از اتهامات سیاسی ایشان را مرتکب شود به کمتر از نابودی او رضایت نمیدهند در حالیکه او و امثال وی با همه

میشد دامنه کار های محمد منتظری به دمشق و عراق و لبنان و پاکستان محدود نمیشد بلکه به لندن و پاریس هم سرایت داشت بطوری که در سال ۱۳۵۶ تحصنی را در کلیسای سن مری پاریس ترتیب داد که با اعتصاب غذا همراه بود از جمله در خواست های آنان یکی هم آزادی زندانیان سیاسی مانند مانند آیت الله طالقانی و عزت الله سبحانی و لطف الله میثمی و نیز مهدی هاشمی بود

.....ادامه دارد

علیرضا آلاد پوش - احمد موحدی - محسن شجاعی - مهندس غرضی - علی یونسی - مر ضیه حداد چی (دباغ) - مهدی باکری - محمد واقفی - محمود شریفیان - شریف خانی و عده ای دیگر

خانم حداد چی که در سال ۱۳۵۳ در زندان بود توانست با حمایت این تشکیلات از ایران فرار کند و به انگلیس برود ، محمد منتظری سه ماه بعد به لندن آمده به خانم حداد چی پیوست و سپس همراه وی به دمشق باز گشت . منابع مالی این تشکیلات توسط آیت الله پسندیده تامین



حمله به پان ایرانیست ها بهانه ای برای پیش برد طرحی تروریستی نسبت به ایرانیان

دکتر حکمت

را لمس کرد، بلکه فروپاشی رژیم تهران آغاز سخت ترین فاز مبارزاتی ملت احواز(کذا) محسوب می شود که می بایستی پایه های قدرت را در احواز بسط و گسترش دادو اجازه نداد بار دیگر امثال محمد مالی ها و مهدی مکارمی که امروزه نوکر رژیم تهران هستند، بیکباره رنگ عوض کرده و خود را مبارز جا زده و در قتل و کشتار ملت احواز سهیم شوند. می بایست از هم اکنون برای آینده و عدم تکرار جنایت محمره کوشید و برنامه ریزی کرد و جوانان احوازی را برای آموزش های نظامی جذب کرد". بنابراین مشخص می شود که حمله ی او به سرور ابوالفضل عابدینی و وارد کردن اتهام سنگین بمب گذاری و یا معرفی او به عنوان فردی برانداز که برای تحریک نهادهای امنیتی عنوان شده از چه بابت صورت گرفته است و چه اهدافی را دنبال می کند. او - آنها - می خواهند افراد هشیار در خطه خوزستان را با وارد آوردن تهمت و افترا مرعوب و یا به دست نیروهای امنیتی حذف کنند تا زمینه برای اهداف شومشان در غفلت و ناآگاهی مسوولین به خواب رفته، مساعد شود. ما تعجب نمی کنیم سرور ابوالفضل عابدینی را تروریستها و همینطور مقامات احوازی هر کدام از جهاتی بمب گذار معرفی کنند که حتی اگر خود او را هم بمب معرفی کنند جا دارد. آن مقام آگاه (؟!) که نمی خواست نامش فاش شود از آن جهت دوربین و قلم عابدینی را بمب معرفی کرد که گذرش از هفت تپه افتاده بود و جرم او بمب خبری بود که با خودش و داخل آن دوربین به همراه داشت. و آن تروریستها از آن جهتی که عنوان شد سرور ابوالفضل را مصرانه و با قاطعیت بمب گذار « بازار بزرگ احواز (اهواز) با چهار طبقه و وجود بیش از سیصد فروشگاه» و

اخیراً مطلبی موهن با عنوان موهوم " بمبگذاری که آزادانه در اهواز می گردد" در " سایت عربستان" که تریبونی است برای گروهکهای تروریستی و ضد ملی منتشر شده است که با توجه به سیاق عبارات و خط و ربط آنها می توان به منظور و منطوق این افراد و طرحها و جهت گیریهایشان پی برد. این نویسنده ی کینه توز با ادبیاتی سخت سست و در جملاتی متناقض و بی ربط ، با به هم بافتن رطب و یا بسی چند و با قربانی کردن فردی میهن پرست به قلم کینه جوی مغرضش و وارد آوردن اتهاماتی بسیار سنگین به این ایرانی ملت خواه که به صورت غیر مستقیم در این نوشتار نمادی است از عنصر ایرانی که با عنوان "مجوس" از او یاد شده است، کوشیده خارج نشینانی که طراح و فرمانده ایده های ضد ملی هستند- که چه بسا خود نیز یکی از آنان باشد- را نسبت به عمق و شدت کینه ی گروهی نژاد پرست که صرفا ساخته ی ذهن بیمار خود نویسنده و همقطاراننش است، ترسانیده و آنها را نسبت به اتخاذ یک راهبرد جدید - که البته به لحاظ روش نه جدید است بلکه روشی است قدیمی اما می توان گفت به لحاظ شدت وحدت و شکل می تواند دوباره موج جدیدی باشد- دعوت کند . او خود، این راهبرد که هدف غایی طرح این مطلب بوده است را چنین بیان می کند: "هدف از بیان این وقایع این بود که دوستان و مخالفین سیاسی خارج از کشور تصور نکنند که به سادگی می توان بعد از فروپاشی رژیم تهران احواز را آزاد کرد (کذا) ، خیر بیان این روایت هشدار می است به سازمانها و احزاب احوازی (کذا) که بار دیگر خیال نکنند با فروپاشی رژیم به مانند فروپاشی رژیم پهلوی می توان آزادی

به عنوان بزرگترین مرکز فروش وسایل و تجهیزات کامپیوتری در اهواز می خوانند که راه برای اهدافی که از زبان خود آنها آوردیم باز شود

این نویسنده - علی احوازی (کذا) برای رسیدن به بیان هدفی که ذکرش رفت مقدمه ای آورده که البته ارزش مفهومی نداشته و از تعقل عاری و تهی است اما شدت یاوه بافی، قوه ی عقل را تحریک کرد، کلامی نیز از این جایگاه جاری شود تا عدالت برقرار گردد که امور عالم بر تعادل است و در برابر باطل حقی، بخصوص آنکه اظهارات او همان اظهارات رسمی و کلیشه شده ی دیگر عوامل گروهکهای تروریستی ضد ملی از جمله پان عربیستهاست.

این نویسنده مدعی است، «در تابستان» ۸۶ کسانی از جمله «سر دبیر هفته نامه بهار سبز» طی «سلسله مقالاتی» خطاب به سازمانهای امنیتی «آه و فغان» کرده اند که چرای ساکت نشسته اید ... و هنوز تمامی ... تروریستها را دستگیر» نکرده اید

هر چه زودتر دست به کار زده و تمامی تروریستها(منظور همه ملت اهواز) را دستگیر کرده و به شدت وحدت بیشتری با آنها برخورد کنید» اما این نویسنده و دیگر دوستانش باید توجه کنند که آقای محمد مالی و دیگر کسان از این قبیل، مسؤولین را به مبارزه با مردم ساکن اهواز و دیگر جاها دعوت نکرده و نمی کنند - که اگر چنین شود به بیراهه رفته اند- بلکه از مسؤولین خواسته اند و می خواهند با تروریستها مقابله کنند خود این نویسنده هم این امر را تأیید کرده است اما نمی دانم چرا در چند سطر پایین تر این واژه ی تروریست را به همه ی مردم اهواز نسبت داده و بی آنکه بدانند چه می نویسند گستاخانه به مردم اهواز توهین کرده است که البته حق شکایت و اعاده ی حیثیت برای مردم ساکن اهواز از این فرد هتاک ناشناخته و سایت بازتاب دهنده ی آن محفوظ است - مگر آنکه مقصودش «اهالی ملت موهوم احواز» باشد که حمل بر امر عدمی یا تخیلی صورت گرفته و موضوع از جهتی منتفی است. این نویسنده معتقد است که "مسئولین نژاد پرست فارس" که "اشغالگر" هم هستند تحت تاثیر «نویسندگان فارسی» که «ضد ملت احواز» می باشند مدام برای سرکوب «ملت احواز» (کذا) تحریک می شوند. همانگونه که اشاره شد اولاً ملت موهوم احواز از آنجایی که وجود خارجی ندارند حمل سرکوب بر آنان موهوم است و نمی توان برای امر عدمی چیزی اثبات کرد- از جمله سرکوب شده- اما اگر مقصودش از این واژه همان

تروریستها باشد که خود بدان اشاره دارد و این واژه جعل جدیدی است برای نامیدن تروریست ها باید بگویم که ما «نویسندگان فارس» و از جمله خود من که اهل آذربایجانم مسؤولین را نه تحریک که به دلیل نا کار آمدی و ناتوانی در برخورد کافی و بایسته با تروریستها بازخواست کرده و آنها را به ناتوانی در خشکاندن - و حداقل محدود کردن - ریشه های فساد متهم می کنیم که گاه خود دانسته یا نا دانسته که هر دو محل تعقیب و تنبیه و هشدار دارد زمینه های ایجاد و گسترش تمایلات ضد ملی - ضد ملت ایران و تمامیت ارضی - و حتی گرایش به اعمال تروریستی را سبب می شوند. اینکه زمینه برای تولید و گسترش تمایلات ضد ملی و تروریستی و بنیاد برافکن مستعد نگه داشته شود آنگاه هر از چند گاهی چند جوان هموطنمان را که فریب خورده ی خبائثی شده اند که این سوی نامرئی اند و اما در آنسوی و در جاهای خوش آب و هوا به حال عیش و تنعم اند ظاهرند ... را گرفته و به دار مجازات یا شکنجه ی بازپرسان سپردن و دل خانواده هایی را به درد آوردن نه تنها به در نمی خورد و اسف بار است بلکه شبیه آن باشد که دیواری را از پی کندن و بر بلندای آن افزودن. آقای علی احوازی (کذا) و دیگر دوستانشان باید بدانند که از این جهات - و جهات دیگر - است که ما با حکومت های خود مخالفت هایی داریم یعنی از جهت اصلاح و ایجاد روشها و نگرشها و هیچ مهم نیست که ایشان و دوستانشان این اصلاح و ایجاد را «براندازی» بدانند و متعجب بپرسند که: «چگونه می شود رژیم تهران که کوچکترین فعالیت ... را با شدت و با وحشیانه ترین شکل قلع و قمع می کند... اجازه فعالیت به کسانی را می دهند که خواهان «براندازی نظام» هستند؟! همه باید بدانند که ما برای وطن پرستی خود اجازه از کسی نگرفته ایم و مهری هم در این راه از حکومت ها ندیده ایم اما بی مهری چرا، اما ریشه ی فعالیتها و مبارزه های ما با حکومتها نه از بابت سلطنت طلب بودن ما پان ایرانیستها - آنگونه که نویسنده مدعی شده است - می باشد که ما نه سلطنت طلبیم و نه جمهوری طلب بلکه ما تنها سعادت ملت خود را می طلبیم و این یک طلب خود را از همه ی حکومت ها خواهانیم آن مقدار که ادا شد راضییم و آفرین گو، آن مقدار که نشد راه ما و حکومتگران جدا می شود. بسط و ایضاح منطق نگرشهای ما پیچیده تر از این حرفهاست که در این مختصر بگنجد اما می توان به وجهی که متناسب با اشاره ی مقاله ی ذکر شده است اکتفا کنیم ما پان ایرانیست ها معتقدیم که همه ی

علیه یکی از فرزندان عاشق ایران و ایران چنین گستاخی و لجن پراکنی کنند. ما همه ی این مسائل و همه ی این آتشها را از چشم مسئولین حکومت و بویژه دستگاه امنیتی اهواز می بینم و هشدار می دهیم که همه این موارد در حافظه ای ملت ایران ثبت می شود و تمام آنهایی که در این راه - حفظ منافع ملی و پاسداری از وطن پرستان - کوتاهی می ورزند می بایست سخت پاسخگو باشند.

در حالی که بقیت السیف پان عربیسم از اردن تا عربستان و امارات و باقی مانده ی بعثیان از تمام جبهه های تنها در ایران و به ویژه در خوزستان به یک وحدت رسیده اند و در غفلت مسئولین هر آن آتشی که می توانند بر می افروزند، جنگ برادری به راه می اندازند، به اختلافات مذهبی و محلی دامن می زنند، زمین های مردم غیر عرب زبان را با پرداخت پولهای گزاف خریداری کرده و بافت جمعیتی منطقه را به هم می زنند و یا حداقل نفت آتش افروخته در ایران را فراهم می آورند، ابوالفضل عابدینی و کسانی دیگر بی حامی و بی پناه و دست خالی در مقابل این توطئه های مخوف با تمام قد ایستاده و سرزمین خود را پاس می دارند، دستگاههای امنیتی منطقه با هر آنچه در چنته دارند برای زدن این وطن پرستان کوتاهی نمی ورزند. این جوان ایران خواه، تنها به این جرم، امروز زندگی خانه به دوشی و بی پناهی را سپری می کند. از ابتدایی ترین حقوق، یعنی کار و منزل و ... بی بهره است و تمایلات طبیعی و ابتدای و همگانی خود را فرو می کشد و در عین حال از برخوردهای احتمالی و نامعلوم دستگاههای قضایی و امنیتی در بیم به سر برده و امروز ما می پرسیم چرا؟، چرا باید این وطن پرست در چنین بیمی به سر برد و پاسخ این چرا را خود را می جوئیم. همه باید بدانند که این برخوردهای غلط اگر اصلاح نشود روزی دامن مسئولین پر اشتباه را خواهد گرفت تا ریشه های چنین برخوردهایی روشن شود. امروز هر حادثه ای و هر برخورد قهر آمیزی با این جوان وطن پرست بروز یابد ما از چشم مسئولین تسلیم شده به جریانهای تروریستی پان عربیسمی می دانیم.

دست پُر قدرت ملت ایران حامی فرزندان خود است!

ایرانیان فارغ از رنگ و جنسیت، دین و مذهب و نژاد در حوزه ی اجتماع و در شناخت حیات ملی به صرف ایرانی بودن با هم برابر بوده و لذا حق دارند همه با هم در اداره ی سرزمین خود نقش داشته باشند، و از ابزارهای لازم برای اعمال این حق برخوردار گردند تا از عهده ی مسؤولیت حفظ مصالح ملی برآیند، بدین ترتیب برای ما تفاوتی میان عرب زبان خوزستانی و دیگر ایرانیان در میان نیست. حق هر ایرانی است که استعداد هایش شکوفا شود، حقیقت انسانی اش محترم داشته شود، به اندازه ی شایستگی اش برخوردار شود، از حداقل های یک زندگی سالم بهره مند گردد و ... بنابراین طبیعی است که از این منظر ما حکومت خود را مورد بازخواست قرار دهیم که چگونه است در حالی که خوزستان، استان نفت خیز ایران و محل درآمد میلیارد دلاری ایران است می بایست در حسرت آب و برق و گاز و نفت و ... سر کند و با تعجب بپرسد چه حکمتی است که تمام مناطقی که از آب خلیج فارس سیراب می شوند به غیر از مناطق ایران ثروت مند و دارا هستند الا ما. به درستی که ما می خواهیم خوزستان ما یکی از داراترین و آبادترین مناطق جهان باشد، این استان زرخیز و مرکز کشت وزر و آبهای جاری و پر برکت است و شایستگی اش بسیار بیشتر از این است. همانگونه که برای سایر نقاط ایران چنین آرزویی داریم و آبادانی آنها را خواهیم. آنچه مانع این تحقق است نه تسلط افکار ملی و پان ایرانیسمی بلکه عدم اسقرار چنین نگرش و نیز فقدان افراد آگاه و مسئول در دستگاههای حکومت است والا دید پان ایرانیستی آن است که گفتیم و می خواهد و جب به وجب ایران رشک جهانیان باشد و آبادانی و خرمی وصف جای جای آن گردد. دست حکومتگران ایران باید حامی افراد ایران باشد و آنها را از گزندها نگهبانی کند و گرامیشان دارد اما اگر کسی یا گروهی بر آن بود که بر خلاف مصالح ملی گام بردارد و کینه ی ایران و ایرانی را به دل پیوردد به سخت ترین راهها و روشهای جلوی او گیرد و مانع گردد و بسیار توانمند ریشه ی فتنه بخشکاند حال پیرسیم چگونه است که گروهی موهوم پرست ضد ایرانی بدین راحتی در اهواز بی ترس و هراس در ایران و جلوی چشمهای به ظاهر باز دستگاههای امنیتی بر

آیا مسئله عظیمی که هم اکنون جامعه ما با آن روبروست، مسائل بزرگ و خطیری که ملت ما، در این منطقه از جهان، با آن روبروست، ارزش و اهمیت آن را ندارد که در برابر دیدگان نسل جوان به جای مسائله سلوار و دامن مطرح شود؟!

یک دنیا، یک آرزو

آرش کیخسروی



بعد از این فوفش جایم را عوض کنند، مساله ای پیش نمی آید، شاید ارتقا هم پیدا کنم.

آیا این جای سوال نیست که آقایانی که از ورزش سر در نمی آورند، حتی یک باشگاه را تا کنون اداره نکرده اند، فاقد تفکر و برنامه ی استراتژیک هستند، هیچ برنامه ی نوشته شده و به نقد گذاشته شده ای ندارند، هیچ سابقه مدیریتی ورزشی موفقی نداشته اند، چگونه می توانند مسوولیت ورزش را بر عهده بگیرند؟ جواب این سوال خیلی ساده است که: ما با آدمهایی روبرو هستیم که گرچه همگی خود را به نوعی اصولگرا می دانند اما این اصول در جهت حفظ منافع ملی نیست، بلکه اصولی است در جهت حفظ قدرت و منافع شخصی خودشان.

روحیه ورزشکاران افت کرده و با شعار و وعده وعید نیز این روحیه بالا نمی رود. باید فکری کنیم که چگونه می توانیم از سوء مدیریت این مدیران پرگو رها شویم. چگونه می توانیم از همه ظرفیت فرزندان ایران استفاده کنیم، چگونه می توانیم این مرزبندی های غیر واقعی و نادرست انقلاب و ضد انقلاب که منجر به رد صلاحیت بهترین فرزندان کشور می شود را اصلاح کنیم، چگونه می توانیم دست تزویر مدیران نالایق را از منابع انسانی و مادر کشور برداریم و از افراد شایسته ورزشی نظیر "حشمت" و "مهاجرانی"، "جلالی" و بسیار کسان دیگر در مسوولیت های اینچنینی استفاده کنیم. من مطمئنم مهندس علی آبادی هم از شکست بچه های ایران ناراحت می شود، اما باز هم مطمئنم که میز ریاست را از هر چیز دیگر بیشتر دوست دارد و برای حفظ آن هرکاری انجام می دهد، توهین می کند، شکایت می کند، از زیر بار پاسخگویی شانه خالی می کند، اما هرکاری که انجام دهد بی برنامه بودن او را توجیه نمی کند. آرزوی فرزندان ایران، برگزاری المپیک با حضور مقتدرانه ورزشکاران ایرانی است و باید مدیران شایسته آن را پیدا کنیم.

آن آرزو اگرچه دور است اما محال نیست.

بیست و نهمین دوره المپیک، امسال در چین با شعار یک دنیا، یک آرزو، بسیار زیبا و با شکوه برگزار شد. از ۵ شخصیت نمادین فووا به معنی عروسکهای خوشبختی که مفاهیمی از عشق، دوستی، صلح و شاد باش را برای چین به همراه دارد گرفته تا ساختمانها و ورزشگاه های فوق مدرن و برگزاری تحسین برانگیز مسابقات همه نشان از روحیه ی بالا و مدیریت توانمند چینی ها داشت. لیوچی رئیس کمیته تشکیلاتی المپیک پکن در خوشامدگویی افتتاحیه بازیها اینگونه گفت که: ((برگزاری بازی های المپیک، رویای صدساله فرزندان چین بوده است.)) و ما شاهد بودیم که فرزندان چین جهت تحقق این آرزوی خود از جان مایه گذاشتند. **و اما ما:** با ۵۵ ورزشکار در ۱۵ رشته شرکت نمودیم، از ابتدا نیز معلوم بود بمانند چندین دوره قبل نتیجه نخواهیم گرفت. علت آنرا بدون مقدمه چینی بگویم:

سکانداران ورزش کشور در سالهای پس از جنگ آقایان مهندس هاشمی طباطبائی، دکتر غفوری فرد، مهندس مهرعلیزاده و مهندس علی آبادی در این نوزده سال، دچار روزمره گی بوده اند، تخصص لازم را نداشتند، کسی بر کار آنها نظارت نمود، با وعده وعیدهای رنگارنگ، همه را سرکار گذاشتند و هیچ وقت مورد بازخواست قرار نگرفته اند. به سخنان اخیر مهندس علی آبادی توجه کنید که علی رغم ناکارآمدی برنامه هایش اینگونه می گوید: ((با برنامه ریزی های صورت گرفته حضور ۱۱۴ ورزشکار در المپیک ۲۰۱۲ انگلیس را قطعی خواهیم کرد.)) این یعنی: تورا به خدا من تا ۴ سال دیگر در راس کار حضور داشته باشم، حقوق میلیونی بگیرم، بتوانم از عنوان معاونت ریاست استفاده کنم، تملقم را بگویند و من لذت ببرم.

در پیش خود فکر کن! وقتی در المپیک ۲۰۱۲ هم نتیجه نگرفتیم کسی که به من چیزی نمی گوید، قوانین هم که کاری به کارم ندارند، من هم پشت نظام جمهوری اسلامی قرار می گیرم و با این وعده و عیدها چند سالی نیز لذت ریاست را برده ام، پس بگذار رقمی حدودی نگویم، عدد ۱۱۴ را با یک قیافه ای که جدیت مرا نشان دهد بگویم، همان کاری که هاشمی طباطبائی، مهرعلیزاده و غفوری فرد هم می کردند،



جمهوری اسلامی - روسیه - جمهوری باکو

سیاست نادرست حاکمیت فرقه ای در عرصه تحولات منطقه ای

مهندس هومن اسکندری

اشاره:

خواهد بود... ایشان اعلام کرد: فکر نمی کنم که رهبران روسیه و آذربایجان به طور مشروح به بررسی برنامه هسته ای ایران پردازند؛ اما با توجه به اینکه در ایران جمعیت کثیری از آذربایجانی ها زندگی می کنند (۱۴)، برای ما نظر رئیس جمهور آذربایجان در این زمینه بسیار مهم است. (آفتاب یزد، ۱۵ تیر ۱۳۸۷)

شنیدن اخباری از این دست، در کل ۳۰ سال زمامداری حاکمیت فرقه ای جمهوری اسلامی برای فرزندان ایران زمین به مسائلی عادی تبدیل شده است. متأسفانه کثرت این بی مسئولیتی ها در سالهای اخیر به قدری رو به افزایش گذاشته که دیگر حتی توجه و حساسیت صاحب نظران مسائل سیاسی را هم به خود جلب نمی کند.

اینگونه رویدادها نه تنها نشان دهنده ی ضعف و بی توجهی دستگاه سیاست خارجی و مسئولین آن نسبت به منافع ملی، بلکه نشان دهنده مخاطرات عظیمی است که امروز در اثر بی توجهی ها، حاکمیت ملی، امنیت ملی و حتی تمامیت سرزمینی ما را تهدید می کند.

اما مساله قابل توجه در این است که اگر حکومتی بی مسئولیت، توان و شناخت لازم را برای حراست و صیانت از منافع آن ملت نداشته باشد، این مسئولیت بر دوش احزاب و صاحب نظران مسائل سیاسی و به ویژه میهن پرستان است که حداقل وظایف خود را در این موارد انجام داده و اتحاد ملت را نسبت به این گونه تهاجمات علیه منافع ملی آشنا سازند.

در این راستا، توجه سروران عزیز را به مواردی چند در مورد روابط گذشته و فعلی جمهوری اسلامی با روسیه و دولت جمهوری آذربایجان جلب می نمایم.

الف - روسیه

در پایان جنگ دوم جهانی، دو قدرت بزرگ جهانی یعنی ایالات متحده آمریکا و اتحاد جماهیر شوروی در صحنه بین المللی سربرآوردند. هر دو قدرت با توجه به تجربه ی آلمان به وضوح

(۱) روسیه به درخواست امارات در خصوص متقاعد کردن ایران به پذیرش پیشنهاد امارات عربی متحده در خصوص حل مساله جزایر سه گانه از طریق مذاکرات مستقیم و یا ارجاع به دادگاه بین المللی، واکنش مثبتی نشان داده است. شورای فدرال روسیه از حق امارات عربی متحده برای آنچه که بازگرداندن سه جزیره اشغالی از سوی ایران خوانده شده، حمایت کرد... آندری دینیسوف، معاون وزیر خارجه روسیه، اعلام کرد: روسیه به سختی کار خواهد کرد تا ایران را به پذیرفتن درخواست امارات در خصوص حل مساله جزایر سه گانه متقاعد کند. (روزنامه آفتاب یزد، چهارم خرداد ۱۳۸۷)

(۲) لاوروف، وزیر خارجه روسیه، گفت: ایران نمی تواند شرایط عضویت در سازمان همکاری های شانگهای را به دست آورد؛ زیرا چنین شرایطی در سازمان همکاری شانگهای وجود ندارد. (آفتاب یزد، ۵ مرداد ۱۳۸۷)

(۳) اولین بار در ماه آوریل سال جاری میلادی، محموله ای از شرکت ((اتم استروی اکسپورت)) شامل دستگاههای روسی که برای نیروگاه اتمی ایران ارسال می شد، به دستور مقامات جمهوری آذربایجان در مرز ایران - آذربایجان توقیف شده بود که پس از تنظیم مراحل مربوطه، بار به ایران منتقل شد. (آفتاب یزد، ۵ مرداد ۱۳۸۷)

(۴) سفارت ایران در باکو اخیراً طی بیانیه ای اعلام کرده بود: آذربایجان دوست ایران است و آنهایی که غیر این تصور می کنند، خواهان برهم زدن این دوستی هستند. وفا قولوزاد، مشاور حیدرعلی اف، در این باره گفت: منافع آمریکا در آذربایجان قرار دارد و طبیعتاً در زمان عملیات نظامی ضربه خواهد دید... از این نظر ما نمی توانیم به صدای دوستی ایران اعتماد کنیم. (آفتاب یزد، ۵ مرداد ۱۳۸۷)

(۵) سرگئی پریخودکو، معاون رئیس جمهوری روسیه، گفت که مسائل تعیین موقعیت حقوقی دریای خزر، حل مساله قره باغ و دیگر مسائل بین المللی، از موضوعات دیدار سران روسیه و آذربایجان در باکو

دریافتند که عوامل جغرافیایی و ژئوپلیتیکی در صحنه های عملیاتی، بیشترین نقش را در تحقق پیروزی ها و شکست ها داشته اند.

در این دوران نظریات ژئوپلیتیسین ها در تدوین استراتژی های ملی دو ابر قدرت لحاظ شد و شکل گیری پیمان های نظامی ورشو و ناتو، ساخت بمب های اتمی و هیدروژنی و موشکهای بالستیک قاره پیمای باعث تقویت بنیه تدافعی دو قدرت بزرگ بری و بحری جهان شد و تلاش دو ابر قدرت به منظور حفظ موقعیت و گسترش قلمروهای ژئواستراتژیک خود رو به افزایش گذاشت. ایران موقعیت بسیار ممتازی در مقایسه بادیگر کشورهای، منطقه، در نزد دو ابر قدرت داشت.

موقعیت منحصر به فرد ژئوپلیتیکی ایران انکارناپذیر بود، زیرا طول مرز زمینی این کشور با شوروی، نسبت به دیگر همسایگان جنوبی آن به جز چین، قابل مقایسه نبود. از طرف دیگر بخشهای عظیمی از سرزمین ایران در حکم مکمل های استراتژیک شوروی بودند، همچنین کشور ایران با منافع غنی نفتی، کنترل نیمی از سواحل خلیج فارس را در دست داشت و در کنار دولت هایی واقع شده بود که ثبات سیاسی نداشته و از نظر توانایی های نظامی ضعیف بودند. از آنجا که اساس برنامه استراتژیک غرب در خصوص کشورهای حوزه خلیج فارس، بر امنیت منطقه و عدم تغییر مرزهای کشورهای استوار بود تا در این جبهه ی استراتژیک در صدور نفت وقفه ای ایجاد نشود، پس لازم بود اتحاد جماهیر شوروی در خصوص ایران با احتیاط قدم بردارد. بدین سبب دولتمردان شوروی مایل نبودند که در خصوص حوزه ی خلیج فارس، به ویژه ایران ریسک کنند؛ زیرا ارزش ژئوپلیتیکی ایران برابر با کلیه کشورهای حاشیه جنوبی خلیج فارس بود و این امر، یک واقعیت ژئواستراتژیک تلقی می شد.

پایان جنگ سرد، تحولاتی در روابط بین المللی پدید آورد که ترکیب مناطق ژئواستراتژیک با مناطق دارای اهمیت ژئواکونومیک یکی از نتایج آن بود. امروز گسترش خاورمیانه به سمت مرزهای شمالی (آسیای مرکزی و قفقاز)، جایگاه ممتازی را برای ایران در استراتژی های غرب و همچنین روسیه به وجود آورده است.

اما وجود منابع انرژی نفت و گاز در حوزه ی قفقاز و دریای مازندران، نوعی عدم انطباق را بین مرزهای ژئوپلیتیکی و ژئواکونومیک در شمال ایران به وجود آورده است که توجه به آن بسیار ضروری می باشد.

در استراتژی های جدید روسیه، حوزه جغرافیایی شوروی سابق به عنوان عرصه منافع امنیتی روسیه قلمداد می شود. طرح دکترین نظامی جدید روسیه که در اکتبر ۲۰۰۳ میلادی منتشر شد، تاکید زیادی بر توانای مسکو برای گسترش منافع روسیه در جامعه کشورهای مستقل مشترک المنافع (CIS) از طریق شیوه های نظامی دارد. طبق این دکترین، وزارت دفاع روسیه ملزم به طراحی حملات پیشگیرانه علیه اهداف تروریستی و دولت های شکست خورده منطقه شده است. در دکترین نظامی جدید روسیه تلاش شده است تا ارتباطی بین تروریسم و سایر تهدیدات امنیتی با ضرورت حضور نظامی روسیه در این مناطق ایجاد شود. بدین ترتیب روسیه این مناطق را به عنوان حریم امنیتی خود تلقی می کند.

مسائله بسیار مهم این است که در حال حاضر روسیه تلاش می کند تا با نزدیکی به ایران در منطقه خاورمیانه نفوذ نماید و این برای روسیه یک ضرورت است. روسیه با نفوذ در این حوزه دو هدف اصلی را دنبال می کند: ۱- تلاش می کند بنیان های امنیتی منطقه را در برابر رقیبان در دست داشته باشد. ۲- با نفوذ و تسلط بر منطقه ی ژئواکونومیک خاورمیانه، موقعیت و قلمرو ژئواستراتژیک خود را تکمیل نماید؛ زیرا منطقه خاورمیانه، مکمل ژئواستراتژیک روسیه است. به بیانی واضح تر روسیه در حال حاضر می خواهد با کارت برنده ایران و در نهایت قربانی کردن کشورها وارد بازی و معامله با غرب شده و از آنها امتیاز بگیرد. روسیه با حرکت خزنده ی خود می کوشد تا با نفوذ در ایران و در جهت بی ثبات کردن تنها قدرت بزرگ منطقه، مرزهای سیاسی ما را با همسایه های شمالی لرزان کند. قراردادهای دو جانبه روسیه با همسایگان شمالی ایران و شیطنت های روسها در نشست های مشترک، در همین راستا مورد توجه قرار می گیرند.

علاوه بر موارد فوق، عدم درک مسئولین حاکمیت فرقه ای از موارد فوق الذکر و همچنین سیاستهای فرودستانه ی دستگاه دیپلماسی جمهوری اسلامی نسبت به روسها باعث شده که علیرغم سواستفاده روسها از مواهب اقتصادی ایران و یا طرفهای درگیر با ایران و افزایش منزلت بین المللی آنها با تکیه بر مسائل ایران، همواره اظهارات و رفتارهای غیر مسئولانه در قبال ایران داشته باشند و دستگاه دیپلماسی ما همواره مرعوب آنان بوده است. (۱)

روسیه، سه جایگزین محتمل اتحاد جماهیر شوروی سابق بودند. البته در این میان موقعیت ایران به دلیل پیوندهای تاریخی، مذهبی، نژادی، فرهنگی و حتی وابستگی های خانواده ای و فامیلی میان ایرانیان دو سوی ارس، قابل مقایسه با دو کشور دیگر نبود.

بسیاری از مسافرانی که در ابتدای فروپاشی شوروی از این منطقه به ایران آمده بودند، اظهار می داشتند که چرا دولت ایران وارد عمل نمی شود تا ما را دوباره در ترکیب سیاسی خود قرار دهد؟! و حتی تعدادی از مردم ایران خود را به آبهای خروشان رودخانه ی ارس زند تا به این سوی مرزهای ساختگی بیایند، اما با واکنش سرد مسئولان حاکمیت فرقه ای مواجه شدند. امروز قضاوت تاریخی فرزندان ایرانزمین بر این است که عدم وجود یک حاکمیت ملی و آگاه بر مسائل استراتژیک منطقه ای و جهانی، عدم توجه به شرایط مساعد بین المللی در آن روزگار که ناشی از نگاه فرقه ای و غیر ایرانی حاکمیت جمهوری اسلامی بود و بی مسئولیتی دستگاه سیاست خارجی ایران در مقابل حداقل مسئولیت ها و وظایف، سبب شد که این فرصت طلایی برای وحدت دوباره ی ایران تباران، در دو سوی ارس، از بین برود.

حاکمیت فرقه ای جمهوری اسلامی، بی مسئولیتی خود را تا به آنجا رساند که به عنوان اولین دولت، این ساختار سیاسی جدید را با نام مجعول و خطرناک ((جمهوری آذربایجان)) به رسمیت شناخت که این خود سرآغاز تهاجمی جدید علیه هویت ملی و تمامیت ارضی ایرانیان گردید.

به هر روی اگر چه در دوران کوتاه مدت حکومت جبهه خلق آذربایجان به رهبری ابوالفضل ایلچی بیگ، این جمهوری تحت سیطره و دایره نفوذ ترکیه قرار داشت، از آنجا که تمام سیاستمداران روشنفکران آنجا در دوران شوروی پرورش یافته بودند، با روی کار آمدن مجدد کمونیست ها، جمهوری آذربایجان برای مدتی کوتاه در دایره نفوذ روسیه قرار گرفت. اما بعد از به قدرت رسیدن حیدر علی اف در سال ۱۹۹۳ میلادی و بیرون راندن رقا از صحنه ی سیاست، به کمک آموزش ها و صرف هزینه های گزاف از سوی دولت ترکیه، این جمهوری به تدریج از سیطره روسیه خارج شده و با توجه به استراتژی های بلند مدت غرب و به ویژه دولت ایالات متحده آمریکا، در مدار وابستگی به غرب قرار گرفته است. امروز این جمهوری به پایگاهی جهت برنامه ریزی و فعالیت های ضد ایرانی ترکیه، ایالات متحده آمریکا و اسرائیل تبدیل شده است. اگر چه در آن سوی قضیه،

سکوت ذلت بار حاکمیت فرقه ای در قبال کشتار و قتل عام هم تباران چچنی و داغستانی ما توسط روسها، عدم تعهد روسها به مفاد قراردادشان در مورد تکمیل نیروگاه اتمی بوشهر، قراردادهای مخفیانه و علنی اقتصادی یکجانبه با روسها بدون اینکه جزئیات آن به اطلاع مردم برسد و استمرار اظهارات موهن و مداخله جویانه ی مقامات روسی در مورد ایران گواهی بر مطالب فوق می باشد.

از آنجا که اکثر کشورهای خاورمیانه اجازه ی ورود روسیه به قلمروشان را نمی دهند، بزرگترین معضل استراتژیک ایران در حال حاضر این است که تحت عنوان تهدید غرب، بیش از اندازه در حال نزدیک شدن به روسیه است. روسیه ای که در مواقع خطر و بحرانی هرگز نخواهد توانست از ایران حمایت نماید؛ چنان که از عراق به عنوان متحد استراتژیک خود در حوزه خلیج فارس، نتوانست پشتیبانی نماید.

حرکت ایران به سوی این استراتژی، اشتباهی فاحش است که تحت هر عنوانی پی گیری شود، منافع ملی و تمامیت ارضی کشور ما را به خطر خواهد انداخت. با توجه به اهمیت تعیین کننده ایران در استراتژی های دراز مدت ایالات متحده، کشور ما برای آمریکا ارزشی معادل همه خاورمیانه دارد. دو قدرت در خصوص مسائل جهانی با یکدیگر به توافق رسیده اند و مخالفت ظاهری آنها باهم تنها جنبه ی تاکتیکی و کسب امتیاز بیشتر از حریف دارد. مسئولین باید آگاه باشند که روسیه، که هم اکنون بهترین بهره را از ایران با عناوین مختلف از جمله قراردادهای اقتصادی و نظامی می برد، هرگز در طول تاریخ دوست خوب و قابل اعتمادی برای متحدانش نبوده و هیچکدام از ابزارهای نظامی که به ایران می فروشد در جنگهای الکترونیکی و احتمالی آینده، کارایی لازم را نخواهند داشت.

ب- جمهوری آذربایجان (جمهوری اران - جمهوری باکو)
در مورد عملکرد و مواضع ضد ایرانی دولت جمهوری آذربایجان در سالهای اخیر و واکنش نامناسب و ناکارآمد مسئولین و دستگاه دیپلماسی خارجی دولت جمهوری اسلامی در این خصوص، توجه به موارد ذیل ضروری به نظر می رسد.

از آنجا که تاریخ این منطقه، تاریخ وابستگی به یک قدرت بزرگ بوده، طبعاً پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اعلام استقلال این جمهوری در سال ۱۹۹۱ میلادی، دولت و مردم این کشور به دنبال یک پشتیبان جدید و جایگزین بودند. در آن دوران ایران، ترکیه و

سیاستهای ضد ایرانی جمهوری آذربایجان، از جمله مخالفت با گذر خطوط لوله انتقال نفت از طریق ایران و گزینش خط لوله تفلیس-باکو-جیهان گردیده است.

پنجم- دولت جمهوری آذربایجان بعد از شکست در جنگ قره باغ و عدم موفقیت در باز پس گیری منطقه قره باغ و اشغال حدود ۲۰ درصد از اراضی این جمهوری توسط ارمنه، تلاش کرد شکست ها و ناکامی های خود را به کمک های تسلیحاتی نظامی و اقتصادی ایران به ارمنستان و نوع میانجیگری ایران در جنگ قره باغ نسبت دهد (۴). به این ترتیب دولت آذربایجان با تبلیغات و بهره گیری از آن در میان مردم ناآگاه خود سعی می کند تا مشکلات داخلی خود را فرافکنی کند. جناح های وابسته به دولت در همین راستا، از طریق دامن زدن به مسائل قومی و تهدید امنیت ملی ایران، خواهان ایجاد بی ثباتی در ایران هستند تا بتوانند با جلب توجه افکار عمومی به این مسائل حاشیه ای، ناتوانی و عدم مشروعیت خود را پنهان نمایند.

در گذشته، مقامات روسی و دولتی آذربایجان در مخالفت با ایران رسماً اعلام موضع نمی کردند، ولی سیاست مداران، احزاب سیاسی و رسانه های مختلف ایران را برای ابراز مخالفت و جبهه گیری علیه ایران آزاد می گذاردند و در اختیار آنها امکانات قرار می دادند تا در پناه لابی های ضد ایرانی، فعالیت های خویش را در راستای دور کردن مردم این جمهوری از ایران و تبلیغ تجزیه طلبی در آذربایجان ایران انجام دهند.

امروز دولت جمهوری آذربایجان برای تضعیف وحدت ملی ایران و تقویت مواضع خود، در گسترش حرکت های پان ترکیستی در تمام ابعاد آن فعالیت می کند. در این مسیر، دولت ترکیه، لابی های صهیونیستی و محافظی از آذری های ایرانی در تبعید، احزاب و تشکل های قوم گرا و تجزیه طلب را پشتیبانی می کنند. دهها گروه و جمعیت ریز و دشت، در باکو، دفتر و دستک و مجله و بودجه مخصوص دارند و جدایی آذربایجان از ایران را تبلیغ می کنند؛ آنها خوی ضد ایرانی را از همان دوران طفولیت در کودکانشان تزریق می کنند؛ در کتابهای درسی دوره دبستان در جمهوری آذربایجان نوشته شده که: "ایران و روسیه ما آذربایجانی ها را از هم جدا کرده اند (۱۴)؛" دیپلمات ها و مقام های رسمی جمهوری آذربایجان در نشست های کنگره جهانی آذربایجانیان شرکت می کنند که شعارش تشکیل آذربایجان یکپارچه

دستگاه ناکارآمد و ناتوان سیاست خارجی جمهوری اسلامی، در این سالها هرگز نتوانسته حداقل امنیت متقابل بین دو کشور را برقرار سازد. پارامترهای موثر در احساس عدم امنیت جمهوری آذربایجان از سوی ایران را می توان در موارد ذیل جستجو نمود.

اول- وابستگی های عمیق تاریخی و فرهنگی مردم این منطقه به جامعه بزرگ ایرانی، منجر به تلاش مسئولین جمهوری آذربایجان برای زدودن حافظه تاریخی مردم این منطقه و در این راستا تحریف و جعل تاریخ گردیده است. وجود آیین ها و آداب و رسوم متعدد ایران از جمله نوروز و چهارشنبه سوری که در بین مردم به شدت رواج دارد، نفوذ زبان فارسی در فرهنگ عامه و مواردی از این دست، مشکلات دولت جمهوری آذربایجان در مسیر ایران زدایی را دو چندان می کند.

دوم- شیعه مذهب بودن اکثریت مردم این منطقه، وابستگی و پیوند طبیعی این مردم را با کانون شیعیان جهان یعنی ایران، به دنبال دارد. تلاش های دولت لائیک جمهوری آذربایجان در سال های اخیر منجر به کاهش قابل توجه درصد شیعیان در این جمهوری گردیده است (۲). نکته قابل توجه و البته خطرناک اینکه در سالهای اخیر شاهد گسترش نفوذ تبلیغات وهابی ها در این منطقه بوده ایم.

سوم- وجود اکثریت آذری زبانان در ایران و اقلیت آنان در جمهوری آذربایجان، منجر به هراس دولت از افزایش گرایش مردم آن منطقه به سوی ایران گردیده است. انتخاب نام مجعول آذربایجان به قلمرو کنونی این جمهوری (۳) و طرح واهی اتحاد دو آذربایجان وسیعی در توجیه آن، واکنشی از سوی مسئولین جمهوری آذربایجان در مقابل این هراس بزرگ می باشد.

چهارم- جمهوری آذربایجان در مرز مشترک فضای امنیتی اروپایی-آمریکایی از یک سو، روسیه از سویی و پتانسیل های بالقوه ایران از سویی دیگر قرار گرفته است. این جمهوری که از سال ۱۹۹۴ میلادی وارد طرح "مشارکت برای صلح" سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (ناتو) شده، امنیت خود را در محور پیوستن به غرب جستجو می کند و دولتمردان این کشور نیز مرتباً سعی می کنند تا اهمیت جمهوری آذربایجان را در سیاست گسترش رو به شرق و سیاست امنیتی مشترک کشورهای عضو ناتو پررنگ جلوه دهند. لذا با توجه به چالش میان غرب و ایران، جمهوری آذربایجان با احساس عدم امنیت از سوی ایران روبرو است. این احساس عدم امنیت بعضاً منجر به

خاطر میهمان عزیز ایشان را مکدر ننمایند (نقل به مضمون)، اگر دولت ایشان در آن وانفسایی که تمام ناظران مستقل بین المللی اعتبار انتخاباتی را که به جلوس الهام علی اف بر تخت پدر انجامید، زیر سوال بردند و از ثقل و تخلف آشکار در انتخابات خبر دادند، حتی پیش از اعلام نتیجه نهایی انتخابات، به الهام علی اف تبریک رسمی نمی گفتند، اگر وزارت خارجه و مسئولین فرهنگی حاکمیت به حداقل وظایف و مسئولیت های خود در راستای گسترش و تعمیق روابط فرهنگی مردمان دو سوی ارس آشنا بودند و اگر مسئولین حاکمیت فرقه ای در مقابل تمامی اقدامات و تحرکات ضد ایرانی ذکر شده، واکنش کافی و مناسب منطبق با منافع ملی را نشان داده و در مقابل این تعرضات آشکار به حاکمیت ملی ایران، سیاست ذلت بار تسلیم و سکوت را در پیش نگرفته بودند، امروز شاهد استمرار این گونه تحرکات علیه امنیت ملی ایران نبودیم.

عدم وجود یک حاکمیت ملی در ایران که منافع ملی و ثبات همه جانبه را در سرلوحه ی امور خود داشته باشد، ملت ایران را دچار وضعیت مشکل و خطرناکی کرده است. عدم شناخت و توانایی حاکمیت فرقه ای در درک منافع ملی ایران منجر به این گردیده که هر کدام از منظومه های قدرت در راستای منافع خود ما را به سویی بکشانند؛ در جنوب شرقی آسیا، چین، در اوراسیا، روسیه و در اروپا، فرانسه و اتحادیه اروپا.

سیاست ها و انتخاب های نادرست حاکمیت فرقه ای، ما را از جریان های سیاسی منطقه و جهان دور کرده تا نه تنها امنیت و منافع ملی، بلکه موجودیت و تمامیت ارضی ایران هم در معرض مخاطرات جدی قرار گیرد.

وجود یک حاکمیت ملی آشنا به منافع ملی منجر به تدوین یک استراتژی ملی متناسب با جغرافیای سیاسی سرزمین ایران خواهد شد که با توجه به پتانسیل هایی که امروز در اختیار داریم، بتوانیم حداکثر بهره برداری از فرصت ها را در جهت حفظ و گسترش منافع ملت ایران، بنماییم، پس پیش به سوی **استقرار حاکمیت ملی**.

پاینده ایران

Karen_2535@YAHOO.COM

پی نوشته ها:-----

(۱) بیانیه سازمان جوانان حزب پان ایرانیست، ۴ تیرماه ۱۳۸۷

خورشیدی.

است و نقشه ای که از آذربایجان واحد تهیه شده تا همین تهران را در بر گرفته است و ...

دایره ی فعالیت مخالفین ایران امروز بسیار گسترده شده و از انواع رسانه های گروهی مانند تلویزیون های ماهواره ای، سایتهای اینترنتی، روزنامه ها، مجلات تخصصی و علمی، کتاب های درسی، همایش ها و ... در جهت تهدید امنیت ملی ایران استفاده می کنند.

اظهارات معاون رئیس جمهور روسیه که (... با توجه به اینکه در ایران جمعیت کثیری از آذربایجانی ها زندگی می کنند، برای ما نظر رئیس جمهور آذربایجان در این زمینه، [برنامه هسته ای ایران] بسیار مهم است...)، ما را به یاد سخنان المار محمدیاراف، وزیر خارجه وقت جمهوری آذربایجان، در نشست مشترک مطبوعاتی خود با کمال خرازی، وزیر خارجه دولت اصلاحات، می اندازد که در هنگام سخن گفتن از حسن همجواری میان ایران و آذربایجان گفت که: ((...ما اقلیت بزرگ آذربایجانی در ایرام داریم که روابط خوبی با ایرانی ها دارند و این یک مسئله بسیار مهم است و بخشی از روابط دوجانبه ما را تشکیل می دهد...)) (۵)

اینان به بیان واضح و روشن، مردم شهرهای آذربایجان ایران را اتباع دولت جمهوری آذربایجان قلمداد می کنند که در ایران به عنوان اقلیت زندگی می کنند و ایرانی محسوب نمی شوند، اما با ایرانی ها روابط خوبی دارند و جالب اینکه مثلاً روابط و داد و ستد مردم تبریز، ارومیه و اردبیل با سایر هموطنان خود در دیگر شهرهای ایران، بخشی از روابط دوجانبه ایران و جمهوری آذربایجان را تشکیل می دهد؟! (۶). شرم آور آنکه، این گونه اظهارات که نقض آشکار حاکمیت ملی ایران و تهدیدی واضح و روشن علیه امنیت ملی ما می باشد، هرگز با واکنشی از سوی وزارت خارجه و مسئولین بی کفایت آن روبرو نشده است. (۶)

اگر در سالهای نه چندان دور، حاکمیت فرقه ای جمهوری اسلامی به عنوان اولین دولت، استقلال جمهوری فوق الذکر را با نام مجعول و خطرناک آذربایجان به رسمیت نشناخته بود، اگر سید محمد خاتمی، رئیس جمهور دولت اصلاحات، با شعارهای فریبنده ((سیاست تنش زدایی)) در نشست مشترک مطبوعاتی با رئیس جمهور جمهوری آذربایجان و هنگامی که ایشان با کمال گستاخی در تهران اعلام نمود که هیچ پهنه ی آبی به نام دریای مازندران را به رسمیت نمی شناسد، رئیس جمهوری حاکمیت فرقه ای از خبرنگاران نمی خواست که

داد. اسناد جدید نشان دهنده تحركات نظامی ایران به نفع

جمهوری آذربایجان در قره باغ می باشد.

(۵) روزنامه شرق، یکشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۸۳.

در این مورد، دولت های اصلاح طلب و اصولگرای

حاکمیت فرقه ای، یکسان عمل نموده اند.

(۲) رجوع شود به کتاب، از باد کوبه و چیزهای دیگر، ناصر

همرنگ.

(۳) رجوع شود به کتاب ارزشمند: اران از دوران باستان تا آغاز

عهد مغول، دکتر عنایت الله رضا.

(۴) نوع نگاه فرقه ای و مذهبی مسئولین جمهوری اسلامی،

اجازه کمک به ارامنه را در جنگ با شیعیان مسلمان نمی

حاک وطن که رفت، چه خاکی به سرکنم؟

شاهین فراز دوست

پاینده ایران

و با وجدانی بیدار از این دسیسه ها و دشمنی ها آگاهی یافته و با بیدار نمودن خود، آگاهی ملی خویش را بر این ترفند ها و نیرنگ ها بیندیدم که امروز روزی است که باد مهرگان شروع به وزش کرده و سره از ناسره، ملی از ضد ملی، وطن پرست از بی وطن، ایران خواه از انیران، قهرمان و ضد قهرمان از هم شناخته خواهند شد.

بی گمان هرگاه به تاریخ دویست ساله گذشته ی ایرانزمین نگاهی از روی خرد و اندیشه بیاندازیم خواهیم دید که هرگاه جامعه ی ایرانی و نیز حاکمیت مرکزی آن ضعف و فترت از خود نشان دادند، دشمنان و انیران که می توان آن ها را با نام های تازیان، تورانیان، ترکان و استعمارگران غربی شناخت به تمامیت سرزمینی ما یورش آورده و شوربختانه هر بار بخشی از خاک ایرانزمین را دچار تجزیه و خسران های ناشی از این پاره پاره گشتن ها کرده اند. در این مورد خاص نیز اتحادیه عرب با آگاهی و دانستن وضعیت نابسامان حاکمیت مرکزی ایران، که ما پان ایرانیست ها آن را حاکمیت فرقه ای نام نهاده ایم، از موقعیت ما سواستفاده کرده و بار دیگر ادعاهای واهی خود را در مورد جزایر همیشه ایرانی تنب بزرگ و کوچک و بوموسی تکرار نموده است. در این گفتار و برای روشن شدن این موضوع بسیار مهم جامعه ی بزرگ ایرانی، ذکر نکاتی چند ضروری به نظر می رسد:

(۱) نشست سران کشورهای اتحادیه عرب این بار در کشور سوریه برگزار گردید. همان باج گیر معروف و دزد سرگردنه که به خوبی و

هم میهنان! شما، که همه ی کسانی که در فلات مقدس ایرانزمین زندگانی خود را از سر می گذرانید و دیربست جدا گشته از یکدیگر، شاهد تجزیه های خون بار ایرانزمین و ایرانشهر بوده اید! شما وجدان های بیدار در سراسر این جهان خاکی، که همچنان با وجود هزاران حيله و نیرنگ شرافت انسانی و زیست سرفراز خود را از یاد نبرده اید! شما هم تباران گُرد در آن سوی مرزهای تحمیلی، تاجیک ها، ارانی ها، ارمن ها و آریین ها، هموطنان بحرینی و همه ی آنانی که در سرزمین آریانا به سختی و رنج بسیار که از ستم روزگار و استعمارگران و بیگانه پرستان دیده اید، در خون خود غلتیده اید و سالیان سال است که با نیرنگ آنان از سرزمین مادری خود جدا گشته اید و همچنان چشمان خون بارتان به مادر میهن دوخته شده است! دگر بار در خبرها و رسانه های گفتاری و شنیداری، خواندید، دیدید و شنیدید که چگونه در نشست اتحادیه ی عرب که در کشور استعمار ساخته ی سوریه برگزار گردید، تازیان همچون گذشته دشمنی پیشه کردند و به حق حاکمیت ملی و تاریخی ایران بر جزایر تنب کوچک و بزرگ و بوموسی حمله ای ناجوانمردانه وارد آوردند و این جزایر همیشه ایرانی را از آن کشور امارات متحده عربی دانسته و به عنوان جزایر اشغالی از سوی ایران نام نهادند. بایسته است که در این هنگامه ی شوم و وحشت انگیز که ما ایرانی تباران به هر سوی می نگیریم، وحشت و ایلغار بر ما روانه و تدارک دیده شده است، هوشیار و آگاه

به سان تازیان دزدی می کند و باج می ستاند و چه پول ها و وام های بدون بازگشتی که در این سی ساله اخیر از حاکمیت فرقه ای نستاندند، چه بشکه های نفتی که به رایگان در اختیار این کشور استعمار ساخته و ضد ایرانی از سوی حاکمیت فرقه ای به این کشور داده نشده تا شاید به باور کارگزاران حاکمیت فرقه ای به روزی و در هنگامه ای چنین که هیات حاکمه ایرانی در انزوای خارجی و مورد طعن و نفرین ملت ایرانی قرار گرفته است، سوری ها به داد و به کار آن ها آیند. ولی همگی دیدیم و شنیدیم که سوری ها نه تنها شکرگزار و سپاسمند این همه بذل و بخشش حاکمیت فرقه ای نبودند، بلکه همراه با دیگر کشورهای حاشیه خلیج فارس مهر تایید بر ادعای بی پایه و اساس امارات متحده ی عربی زدند و بیچاره وزیر خارجه حاکمیت فرقه ای که اگر اندکی حمیت و شرفی می توانستیم برای او قایل شویم دیگر آن را هم از دست داده است؛ چرا که وی به عنوان نماینده ی ملت ایران، ملتی که تاریخ ۱۰ هزار ساله برای وی نگاشته اند، ملتی که بنیان گزار نخستین ملت دولت- گیتی بوده است و نخستین بنیان گزار حقوق بشر برای جهانیان، در این نشست حاضر بود و عجیب آن که بعد از شنیدن چنین جسارتی از سوی شیخکان و ابومش مشها و ابوحمارها، نه تنها کنفرانس را به اعتراض ترک نکرد بلکه تا پایان، لبخند بر لب، شاهد یاوه گویی های تازیان ماند و دم بر نزد. البته وی به شیوه و روش رییس خود احمدی نژاد عمل نمود که در کنفرانس قطر و یا کشورهای حاشیه خلیج فارس به زیر تابلوی معجول خلیج عربی نشسته بود و همه ی عکاسان و خبرنگاران عالم نیز این تصویر و رفتار رییس جمهور ایران را به تمام دنیا مخابره کردند و ما نیز حیران و سرگردان و انگشت به دهان ماندیم تا بار دیگر بر ماثبت شود که در چه هنگامه و دورانی سیاه و نکبت باری زندگی می کنیم و برای قدری بیشتر زنده ماندن تن به چه خفت و ننگی سپرده ایم. به ایران، به روان و فروهر پاک جان باختگان راه ایران، فردوسی و بابک، یعقوب، آریوبرزن، بایندر، آژیر و ... سوگند که مرگ بهتر از زین زندگی؛ که چنین زیستی، مرگ تدریجی، ذره ذره آب شدن و عین مردگیست و زندگی کردن ما مُردن تدریجی بود.

۲) در همین مدت و در زمانی که چنین بی لیاقتی و بی کفایتی هایی از سوی سران حاکمیت فرقه ای انجام می پذیرد، شاهد آنیم که دستگاه های امنیتی حاکمیت و نیز به اصطلاح دادگاه های انقلاب آنان، میهن پرستان و آنان که دل در گرو مهر به میهن و این آب و خاک را دارند

به اتهام اقدام علیه امنیت ملی دسته دسته روانه ی زندان می کنند. پرسش این است که به راستی چه کسانی مقدمین علیه امنیت ملی کشور هستند؟ آیا آن خبرنگار و روزنامه نگاری که از حقوق به یغما رفته کارگران بی پناه و مورد ظلم و تعدی قرار گرفته و یا آن که به دفاع از دموکراسی و حقوق شهروندی می پردازد، اقدام علیه امنیت ملی ایران زمین کرده اند؟ اصلاً یک بار هم که شده آقایان از خود پرسیده اند که بر طبق تعاریف رایج، اقدام علیه ی امنیت ملی کشور یعنی چه؟ یک بار از خود پرسیده اند که خطوط قرمز ملت ایران کجاست تا بر اساس این خطوط قرمز سیاست گذاری های خود را تعریف کنند؟ آیا گذشتن از حق حاکمیت ملت ایران از نیمی از دریای مازندران که مساحتی برابر کشور آریانا (افغانستان) و نیمی از کشور آفتاب تابان (ژاپن) و سرشار از منابع رو دریایی و زیر دریایی است؛ از سوی حاکمیت فرقه ای، اقدام علیه امنیت ملی کشور نیست؟ آیا نامیدن این دریا را به نام دروغینی چون خزر، قومی که همیشه به مرزهای میهن ما گزند و یورش می آوردند و فرزندان ایران زمین را از دم تیغ شمشیر می گذرانند و بخشنامه کردن این نام به جای نام تاریخی دریای مازندران و یا کاسپین، توسط معاون اول آقای خاتمی، تجاوز به تمامیت ارضی ایران نبود؟ جالب آن که آقای وزیر خارجه ایران، منوچهر متکی، هر کس و هر گروه و حزبی را که خواهان حق ۵۰ درصدی ملت ایران در دریای مازندران می باشد را دشمنان ایران نام نهاده و از سهم ۱۱ درصدی ملت ایران بر دریای مازندران سخن می راند؛ تو گویی که ارث پدری به بذل به روس ها می بخشد. آیا نامیدن خلیج فارس به خلیج دوستی آن هم توسط دبیر شورای عالی به اصطلاح امنیت ملی چیزی جز تجاوز آشکار به حقوق و مالکیت تاریخی ملت ایران به شمار نمی رود؟ پس بی دلیل نیست که شیخکان عرب زاده ی استعمار انگلیس موقعیت را مناسب دانسته و از ناهوشیاری و بی کفایتی حاکمان ایران بهره برده و هر دم ادعایی تازه می کنند و البته جواب در خور شایسته ای هم از سوی دستگاه دیپلماسی کشور نمی بینند. راستی دوست کجاست و دشمن کیست. چون دوست دشمن است شکایت کجا بریم، ای دوست؟

آیا اگر دادگاه ملی و مصلحی وجود می داشت و دادستانی به درستی اقامه ی دعوی می کرد، نمی توانست مقدمین علیه امنیت ملی کشور را به میز محاکمه بکشاند؟ افسوس که دادستان در این تاریخ هزار و

خورده است؛ مردم کارهای مرا می ستایند... با این همه مثنی سرباز اروپائی همه دسته های سپاه مرا با ناکامی روبرو کرده است... سرچشمه ی ارس که بیشتر همه آن در ایالت های ایران جریان داشت اینک در خاک بیگانه قرار دارد و به دریایی می ریزد که پر از ناوهای دشمن است... چه قدرتی اینچنین شما را بر ما برتری داده است؟ سبب پیشرفت های شما و ضعف همیشگی ما چیست؟ شما با فن فرمان روایی، فن پیروزی و هنر به کار گرفتن همه ی توانایی های انسانی آشنایی دارید، در حالی که ما در جهلی شرمناک محکوم به زندگی گیاهی هستیم و کمتر به آینده می اندیشیم. آیا قابلیت سکونت، باروری و ثروت خاک مشرق زمین از اروپای شما کمتر است؟! آیا شعاع های آفتاب، که پیش از آنکه به شما برسد، که نخست بر روی کشور ما پرتو می افکند، خیر کمتری به ما می رساند تا آنگاه که بالای سر شما قرار دارد؟ آیا اراده ی آفریدگار نیکی ده، که مانده های گوناگونی را خلق کرده است بر این قرار گرفته است که لطفش به شما بیش از ما شامل شود؟ من چنین گمان نمی کنم.»

و ما نیز چنین نمی اندیشیم.

یا میرزا تقی خان امیر کبیر که برای اولین بار راه رهایی را چیزی جز وطن دوستی و قانون مداری نمی دید و در این راه چونان خلف و مراد خود قائم مقام کشته گردید. یا رضاشاهی که به ناگاه از دل تاریخ چونان نادر سر بر می آورد؛ نخستین دولت و ملت مدرن ایرانیان را پیگیری می کند و خوزستان قلب تپنده ی ایران را از دستان شیخ خزعل وطن فروش و بیگانه پرست نجات می دهد. سخن اینجاست که در همان هیات حاکمه که بخش عظیمی از آن را دوستداران روس و انگلیس تشکیل می دادند، باز هم بیشه از شیران تهی نبود و قوامی به نخست وزیری می رسد تا آذربایجان را از دست رفیق استالین به دستان و نیرنگ دیپلماتیک به در آورده تا آذربایجان روح ملت ایران را به کشور ایران بازگرداند. یا هنگامی که گزارش خائنه ی دولت هویدا درباره جدایی بحرین به مجلسی که اکثریت آنان را عوامل و مهره های فراماسونری در ایران بودند برده می شود، باز مردان کارزار و وطن پرستی چونان نمایندگان حزب پان ایرانیست بودند که به رهبری محسن پزشکیور با این طرح به مخالفت و مبارزه ای جانانه ای

چهارصد ساله هیچ گاه داد نکرد، که از وی بر آزادی خواهان و وطن پرستان بیدادها و ستم ها رفت.

شهریاران بود و خاک مهربانان این دیار مهربانان را چه پیش آمد، شهریاران را چه شد؟

۳) روی دیگر این گفتار با ملت ایران است. با ذکر شمه ای از این دسیسه چینی ها و دشمنی ها که از هر سو چه از سوی بیگانگان و استعمارگران و چه از سوی هیات حاکمه فاسد در این دو بیست ساله، که ما از آن به نام تاریخ خونبار به اسارت رفتن سرزمین های ایرانی یاد می کنیم، چرا که برای نخستین بار در طول هزاره های تاریخی ایران زمین و مادر میهن پاره پاره شد و از پیکره آن سرزمین های دروغین ساخته شد. این خود دلیلی نمی شود که فرد فرد جامعه ایرانی یعنی همه ی اقوام و تیره های ساکن در فلات ایرانزمین از خود سال مسوولیت و تکلیف نمایند و تنها به ذکر مصیبت و درد و رنج تاریخی خود پردازند.

هم میهنان! شاید در تمام این دو بیست ساله اخیر که دوران فترت و از هم گسیختگی ملت ایران است، میهن ما بدین سان بی کس و تنها و بی پناه نمانده باشد. به هر روی و آنگاه که تاریخ را ورق می زنییم و می خوانیم که در همان دوران قاجاز که قرار دادهای ننگین گلستان، ترکمنچای، پاریس و ... بسته شد، باز در هیات حاکمه، مردان کاردانی چون قائم مقام فراهانی بودند که به سفیر کبیر دولت استعماری انگلیس با درشتی و پرخاش بگوید: «**من به هر مردی و نامردی نخواهم گذاشت شما ایران را چونان هندوستان مستعمره کنید.**» و البته جان بر سر چنین عقیده ای می دهد و در پیکار با اهریمن زمان کشته می شود. یا عباس میرزای نایب السلطنه ای بود تا خنجر زرین بفروشد و خرج سپاه بی پناه خود کند تا مرز را از گزند در امان دارد. وی همان کسی است که خطاب به فرستاده ناپلئون، سخنانی بیان می دارد که تا تاریخ بجاست از وی مردی استوره ای و جان بر کف در راه ایران نشان خواهد داد، وی نیز چونان امروز ما درد دارد، نه رنج نان؛ که نادانی را نفاقی می دانست که دانه و حاصلی جز تباهی نخواهد کاشت:

«**بی گمان تو (منظور ژوبر نماینده ناپلئون است) این ارتش، این دربار و تمام قدرت من را می بینی؛ مبادا گمان کنی من مرد خوشبختی باشم... بسان موج های خروشان دریا که در برابر صخره های بی حرکت ساحل در هم می شکنند، دلاوری های من در برابر سپاه روس شکست**

می خواهند آستانه ی تحمل ما را دریابند؛ می خواهند ببینند تا کجا می توانند در خاک ما خاکریز بزنند؟ تا کجا به پیش آیند و آنگاه آخرین ضربه را محکم بر گرده ی ما زنند؟ تا الان که بسیار حساب شده پیش آمدند؛ روز واقعه که پیش آمد مردم را به امید آزادی و حقوق بشری، که خود می دانیم تنها ابزار و سلاحی است سیاسی برای به مسلخ بردن ملت ها، به میدان آوردند و با شعار "شاه باید برود" اقتدار ملت ایران در هم کوبیده شد و تو هم میهن این دسیسه را در نیافتی؛ ارتش ایران به مسلخ اعدام سپرده شد و تو هم میهن غریب شادی سردادی؛ وطن پرستان و آزادی خواهان ایران زمین همچون روانشاد دکتر عاملی تهرانی، که به راستی پدر ناسیونالیسم ایران بود، هم آن کسی که در دادگاه خود گفت: "دیگر به من نیاندیشید به ایران بیاندیشید"، به دست انقلابیون مجنون تنش و خونس را بر خاک وطن جاری کردند و تو هم میهن خندیدی؛ پرچم زیبا، پر افتخار، سند شرف، ناموس و هویت ملیت را از تو ستاندند و به جای آن نماد بیگانه بر جای نهادند و تو هم میهن حتی در این مورد هم آستانه ی تحملت تحریک نشد؛ دشمن یکی یکی سنگر ها و پناهگاه های ملت ایران را فتح کرد و از ما حرکتی و جنبشی ندیده این بار هم از جنوب و شمال، غرب و شرق بر ما یورش آورده و تو هم میهن این بار نیز با آن همه تجربه سخت و اندوه بار، باید به خود آیی تا از سرزمین مادری خود دفاع کنی. بی گمان روان آنان که در راه ایران زمین خونشان بر زمین جاری گشت تا پرچم به دست من و تو برسد نگران و رنجور است. فروهر پاک آنان نظاره گر ماست که آیا این بار نیز دم فرو می بندیم و مصلحت پیشه می کنیم و به زندگی بندگی آور خویش ادامه می دهیم و یا همچون آنان این پرچم مبارزه و رهایی ملت ایران را از زیر ستم و ظلم استعمارگران و استعمارگران و بیگانگان و بیگانه پرستان به دست آیندگان، همانطور که به امانت گرفتیم به وام می گذاریم. اکنون خاک میهن در گره باره مورد هجوم دشمنان قرار گرفته؛ با توام هم میهن! با تو هر جا و هر که هستی، خاکم به سر، خاک وطن که رفت، چه خاکی به سر کنم؟

پایند ه ایران

شاهین فراز دوست

بپردازند تا از حقوق به یغما رفته ی ملت ایران دفاع جانانه ای کرده باشند. نطق سرور محسن پزشکپور:

آقای نخست وزیر به من گفتند انتحار سیاسی نکنید؛ اما این شهادت سیاسی است؛ تاریخ ثابت خواهد کرد چه کسانی انتحار سیاسی می کنند. ما به آن آرمان ایمان داریم که از هر وجب و از هر ذره از این خاک باید با ناخن، چنگ، دندان دفاع کنیم.

آوردن این مثال های تاریخی خود از جهت بود که آیا هم اکنون شما ملت ایران، تو ای هم میهنی که گاه از روی ندانستگی به پای صندوق های رای حاکمیت فرقه ای می روی و بدین طریق مهر تایید به عملکرد حاکمیت فرقه ای می زنی، آیا چنین نمایندگانی را در مجلس کنونی ایران سراغ داری تا وزیر خارجه را در مورد پرسش قرار دهند تا از وی پرسند چرا در نشست اتحادیه عرب شرکت کردی و در مورد ادعاهای واهی شیخاکان، روزه سخن و عمل پیشه کردی؟ چرا از حق تاریخی و ۵۰ درصدی دریای مازندران گذشته ای و سخن از ۱۱ درصد مالکیت ایران می رانی؟ آیا نماینده ای سراغ داری که رییس جمهوری را به استیضاح بکشاند و از وی پرسد چرا در زیر تابلوی خلیج عربی نشستی؟ آیا دستگاه دیپلماسی کشور که برای سوریه و فلسطینیان آن همه پیراهن چاک چاک می کند نمی بایست سفیر سوریه را در برابر حرکت دشمنانه ی کشورش از ایران اخراج می کرد و هشدار سخت تهدید آمیز به شیخک امارات می فرستاد که در صورت تکرار چنین دشمنی هایی با واکنش سخت ایران مواجه خواهی شد؟ آیا تو هم میهن تو هر جای این فلات مقدس که هستی؛ چنین وزیران؛ نمایندگان و وکلایی را سراغ داری، که همچون مثال هایی که آورده شد، از حق حاکمیت ایران و تمامیت سرزمینی ما دفاع کنند؟ به همین دلیل است که نگارنده باور دارد در دوسده ی اخیر هیچگاه تا به این اندازه ملت ایران بی دولت و بی پناه حتی در جامعه ی بین الملل نبوده است و همین شرایط ویژه است که وظیفه ی من و تو را سد چندان می کند؛ که بار امانتی که بر دوش داریم تا به آیندگان بسپاریم، بس گران و سنگین است.

هم میهن! دشمن چه داخلی و چه خارجی، چه بیگانه و چه بیگانه پرست، در حال امتحان و آزمایش این آزمون ۳۰ ساله است؛ آن ها

حکومت باید آن پیوند معنوی را با مردم داشته باشد و از آنچنان توانایی برخوردار باشد که بتواند آنچه مردم باید بدانند، بدانان بیاموزد

آنچه از استالین می توان آموخت

شاهین زینعلی

سرشت ملی یکسان تصور کرد، اما با وجود این نمی توان آنها راملت نامید، در صورتی که به لحاظ اقتصادی متحد نباشند.

اگر چه نمی توان به طور قاطعانه پیوند اقتصادی را عاملی برای شناسایی یک ملت به حساب آورد، اما بدون شک عدم وجود چنین پیوندی در بین بخش های مختلف یک ملت می تواند در دراز مدت عاملی برای اضمحلال آن ملت به حساب آید. پیوند اقتصادی عاملی است که بخش های مختلف یک ملت را در ساختاری ارگانیک جهت رسیدن به اهدافی یکسان، ادغام می کند و به انسجام اجتماعی یاری می رساند. نیز از آنجایی که روند توسعه، پیوندی تنگاتنگ با اقتصاد دارد، و توسعه همه جانبه بخش های مختلف ملت، عامل ثبات و وحدت برای آنان است؛ لذا ارتباط تنگاتنگ و پیوند اقتصادی با آن کیفیت که ذکر آن شد در میان یک ملت، از طبقات مختلف اجتماعی گرفته، تا اقوام و ساکنان نواحی مختلف سرزمین، روندی نسبتاً همسان از جهت رشد اقتصادی و توسعه فرهنگی - اجتماعی ایجاد کرده و مانع ایجاد شکافهای عمیق اجتماعی فرهنگی می شود و ثبات بیشتری را برای آن ملت به ارمغان می آورد. این موضوعی است که در مورد سرزمین های تجزیه شده ایرانی صادق است. عدم وجود ساختارهای مشابه اقتصادی در این سرزمین ها و نبود هماهنگی در نظام مبادله کالا شرایطی را ایجاد کرده است که به تدریج بر دیگر حوزه ها نیز تاثیر گذار خواهد بود. این کشورها هر کدام بر حسب شرایط اقتصادی خاص خود، عضو پیمان ها و اتحادیه هایی هستند و خواهند شد که در دراز مدت سرنوشت های متفاوتی را برای آنها رقم خواهد زد. با توجه به پیوند تنگاتنگ فرهنگ و اقتصاد در دنیای امروز، این امر می تواند وجه افتراق فرهنگی بین سرزمین های تجزیه شده ایرانی را پررنگ کرده، آنها را هر چه بیشتر از هم دور نماید. لذا ایجاد روند همگرایی اقتصادی در بین اقوام مختلف ایران و کشورهای حوزه ایران بزرگ، امری است که به صورت جدی از سوی هر حاکمیت ملی باید دنبال شده و در اولویت قرار گیرد.

ژوزف استالین، به عنوان رهبر اتحاد جماهیر شوروی، در خصوص چیستی یک ملت نکاتی را بیان داشته است که بالطبع از دیدگاه ناسیونالیستی قابل بررسی می باشند. اما برآستی از این رهبر کمونیست که از نمادهای ایدئولوژی به شمار می رود که از وجوه اصلی اش نفی ملت و ملی گرایی است، چه می توان آموخت؟

او در وهله اول ملت را توده ای بی زمینه و گذرا نمی داند و معتقد است: "یک ملت عمدتاً یک اجتماع است، اجتماعی معین از مردم؛ این اجتماع نه قومی است و نه قبیله‌گی؛ بلکه اجتماعی است که به طور تاریخی شکل گرفته است". بدین ترتیب او ملت را اجتماعی با ثبات می داند. اما در عین حال اشاره می کند که: "اتریش و روسیه نیز اجتماعاتی با ثبات هستند، اما هیچ کس آنها را ملت نمی خواند، چه چیز یک اجتماع ملی را از یک اجتماع دولتی متمایز می سازد؟" وی سپس مولفه هایی بر می شمرد که با در نظر گرفتن آنها می تواند اجتماعات با ثبات خاصی را "ملت" نامید. از جمله داشتن زبانی مشترک به عنوان یک رشته مهم پیوند ملی، سرزمین مشترک و مردمی که نسل اندر نسل در آن زیسته اند و نیز ساخت ویژه روانشناسانه ای که آن ملت را از دیگر ملتها و اجتماعات متمایز می سازد. او در مورد این "ساخت روانشناسانه" می گوید: "البته ساخت روانشناسانه یا به بیانی سرشت ملی برای یک ناظر امری نامحسوس است، اما هنگامی که خود را در فرهنگی مجزا که مشترک در میان یک ملت است، جلوه گرمی سازد، به صورت امری محسوس و غیر قابل انکار در می آید... بدین ترتیب یک ساخت روانشناسانه مشترک که خود را در فرهنگ مشترک متجلی می سازد، از ویژگیهای ملت است".

اما مهمترین نکته ای که در نظریات استالین در خصوص ملت نمایان است، عامل پیوند اقتصادی است. وی بر این اعتقاد بود که زندگی اقتصادی مشترک و یک پارچگی اقتصادی یکی از ویژگی های ملت است. بر اساس نظر وی می توان مردمی را با یک زبان پیوند دهنده و

بابر حسب نقش انتقادی سازنده خاک و خون، پشهاد خود را ارائه می دیم

نقدی بر بخش سوم نوشتار «کالبدشکافی روشن فکری دینی» نوشته‌ی سرور منوچهر یزدی

مصدق را نقد کنیم، نه تخریب... و از مسیر ساختن آینده‌ی ایران خارج نشویم

علیرضا افشاری

نخست‌وزیر مملکت، تقاضای آزادی قاتل را از مجلس می‌نمایند و مجلس شورای ملی هم که از اعضای جبهه‌ی ملی تشکیل شده رای به برائت و آزادی قاتل می‌دهد، «روشن فکر ملی... بر ضد آزادی و حقوق انسانی»، «رهبر یک حزب ملی... بدون توجه به قوانین جاری مملکت و بدون رعایت ارزش‌های اخلاقی و سیاسی»، «مصدق [چگونه از آغاز زیر هر عبایی غلطیده»، «فداییان اسلام... مجری اراده‌ی مصدق و جبهه‌ی ملی گردیدند و دست‌شان را به خون انسان‌ها آلوده کردند...» و بسیاری دیگر. در تمام این متن تنها یک موضوع است که می‌تواند دست‌آویز ارتباط دکتر مصدق و فداییان اسلام قرار گیرد، که گرفته است و آن موضوع ترور سپهبد رزم‌آراست. همه‌ی سخن‌پردازی سرور یزدی که در راستای تخریب مصدق و یارانش است، از همین موضوع سرچشمه می‌گیرد:

از بند نخست که طوری نوشته شده که گویا در هنگام ترور کسروی، جبهه‌ی ملی‌ای که پنج سال پس از آن به وجود آمده وجود داشته و فداییان اسلام بازوی مسلح آن بوده (!): «بدین ترتیب فداییان اسلام که برای مبارزه با دشمنان اسلام به وجود آمده بود در کنار مصدق و یارانش قرار گرفت و با ترور کسروی و هژیر و رزم‌آرا به بازوی مسلح جبهه‌ی ملی تبدیل گردید»، تا بندهای بعد که در کنار آوردن هر موضوعی، اشاره‌ای هم به دکتر مصدق شده است و آن‌چنان با آب‌وتاب و احساسی این کار صورت گرفته، که اگر فردی ناآشنا به تاریخ آن را بخواند شکی برایش نخواهد ماند که دکتر مصدق نه تنها دستوردهنده‌ی ترور رزم‌آرا و حامی فداییان اسلام، بلکه فردی ضد آزادی، ضد قانون، ضد حقوق انسانی، طرفدار ترور و وحشت و... بوده است. اما استنادهای سرور یزدی چه هستند؟

بند دوم نوشتار این‌گونه آغاز می‌شود: «در جریان ترور رزم‌آرا که به **توصیه‌ی مصدق و یاران ایشان** انجام شد، روزنامه‌ی دیلی اکسپرس چاپ لندن مصاحبه‌ای با مرحوم کاشانی دارد که قسمتی از آن را با هم می‌خوانیم...». طبیعی است خواننده گمان کند که اکنون با سند خدشه‌ناپذیری درباره‌ی دست داشتن دکتر مصدق در قتل

این بار دوم است که بر نوشته‌ای از سرور منوچهر یزدی نقد می‌نویسم. بار نخست که نقدی مفصل را تهیه کرده بودم، سرور - با لطف بسیار - نوشتارشان را ویژه‌ی آن کردند هر چند تنها بخش‌های کوچکی از آن را بازتاب دادند. این بار امیدوارم که نقد من، که تنها بر بخش سوم از نوشتار «کالبدشکافی روشن فکری دینی» ایشان است، بتواند کامل بازتاب یابد. پافشاری من بر نوشتن چنین نقدی - که می‌توانست بدون برانگیختن کمترین تعجبی و از سوی دیگر، انتظاری، نوشته نشود - تنها به این موضوع برمی‌گردد که من خودم را پان‌ایرانیست می‌دانم و از سوی دیگر مصدقی، آن هم - به‌زعم خود - بدون کمترین تعصبی. یعنی خود را از نظر دیدگاهی کاملاً به حزب پان‌ایرانیست نزدیک می‌دانم پس طبیعی است که توقع داشته باشم آن حزب - که دیدگاه سرور یزدی یکی از دیدگاه‌های معتبر، و نه تنها دیدگاه آن است - بتواند در نزدیک ساختن بیش از پیش من موفق باشد (در آن صورت به‌باور من در جذب دیگر میهن‌پرستان فعال در احزاب ایران‌گرا نیز کام‌یاب خواهد شد). از سوی دیگر اگر احساس کنم که نقدهای ایشان بر جریان‌های اندیشه‌ی سیاسی معاصر و به‌ویژه شخص دکتر محمد مصدق - که چه بخواهیم و چه نخواهیم به نمادی از جریان ملت‌پرستی، که این جریان هم‌سو با اندیشه‌های آن سرور است، بدل شده - نه با غرض و به قصد تخریب، بلکه برای رسیدن به حقیقت است و هم‌چنین این نقدها در راه سرافرازی ایران است با کمال میل آنها را پذیرا خواهم شد و در راه گسترش‌شان خواهم کوشید، اما شوربختانه آن نوشتار را چنین ندیدم؛ نه بی‌غرضی و نه مفید بودن به حال جامعه‌ی ایرانی. نقد پیش‌رو، از برای تبیین این موضوع و به امید دگرگون ساختن این مسیر نوشته شده است.

بخش سوم از نوشتار کالبدشکافی روشن فکری دینی که در شماره‌ی ۱۰۵ از نشریه‌ی «حاکمیت ملت» (نشریه‌ی درونی حزب پان‌ایرانیست) به چاپ رسیده، در ظاهر به معرفی گروه - تروریستی - فداییان اسلام می‌پردازد ولی بند به بند، گوشه و کنایه‌ای به دکتر مصدق دارد: «در کنار مصدق و یارانش»، «به‌توصیه‌ی مصدق و یارانش»، «پس از کشتن

بگذریم. خلاصه کنم. تنها سندی که سرور یزدی برای مداخله‌ی دکتر مصدق در قتل رزم‌آرا - پس از کلی مقدمه‌چینی - ارایه می‌دهند اعترافات نواب صفوی است که هنگامی که از او می‌خواهند تا مشخصاً از معاونت مصدق در آن قتل یاد کند، می‌گوید: «مثل این که آقای مصدق السلطنه صراحتاً در مجلس بیان کردند، در پشت تریبون...». این تنها سند نویسنده‌ی گرامی در تمامی نوشته‌ی‌شان است که به استنادش آن‌همه طعنه و کنایه به دکتر مصدق زده‌اند. ایشان هم چنین توجه ما را جلب می‌کنند به خواندن کتاب ارزشمند «اسرار قتل رزم‌آرا» نوشته‌ی محمد ترکمان. و باز این‌جا اگر کسی با تاریخ آشنا نباشد گمان می‌کند که این کتاب در تأیید نظرات سرور یزدی است در حالی که چنین نیست و این کتاب دقیقاً در نقطه‌ی مقابل اندیشه‌های ایشان است و چنین بهره بردن از منابع شوربختانه - و شاید صحیح نباشد این‌گونه بگویم - بسیار مانند نویسنده‌گان ایران‌ستیز قوم‌گرایی هم‌چون زهتابی در کتاب «تاریخ دیرینه‌ی ترکان ایران» و مقاله‌های رضا براهنی است که با جمله‌پردازی‌های زیبا، بخش‌هایی را برای تأیید نوشته‌هایشان از منابع ایران‌گرای خوش‌نام برمی‌دارند که با روح آن منابع در تضاد است.

سخنی که نواب - جدا از صلاحیت چنین شخصیتی و اعتبار سخن او، که در شماره‌های پیشین همین سلسله کالبدشکافی‌ها بسیار به زیر سؤال رفته بود - درباره‌ی دکتر مصدق بیان می‌کند کاملاً تحقیق‌پذیر است و می‌توان سخنان مصدق را در مجلس شورای ملی از نظر گذراند. دکتر محمد مصدق در مجلس حتا یک کلام در تأیید یا تشویق ترور رزم‌آرا بیان نکرده است. حتا نواب، کسانی از جبهه‌ی ملی را هم که به عنوان تحریک‌کنندگان‌اش به قتل رزم‌آرا - در منزل حاج محمود آقایی - نام می‌برد، دقیقاً کسانی هستند که مدتی بعد از جبهه جدا شده و به مخالفان سرسخت مصدق تبدیل می‌شوند و امروزه هم از آنها به نام اعضای جبهه‌ی ملی ایران یاد نمی‌شود، و شگفتا از دست روزگار، که این اشخاص همان برنامه‌ریزان ترور سرتیپ افشارطوس هم هستند. و دیگر آن‌که، شوربختانه با خواندن کتاب اشاره‌شده درخواهیم یافت که محمدرضاشاه پهلوی، مظنون اصلی گردانندگی قتل رزم‌آرا هستند به طوری که حتا تیر خلیل طهماسبی به سپهدا اصابت نکرده و آدم کش اجیرشده‌ی دیگری این کار را به پایان می‌رساند!

چند نکته‌ی دیگر:

رزم‌آرا روبه‌رو می‌شود اما نه تنها چنین چیزی نمی‌بیند بلکه تنها شاهد تهدید دولت از سوی آیت‌الله کاشانی است درباره‌ی آزاد کردن خلیل طهماسبی، ضارب رزم‌آرا. و بعد دوباره سیل واژگان نصیحت‌کننده‌ی سرور یزدی را داریم که روشن‌فکران ملی و رهبر یک حزب ملی را سرزنش می‌کند و مشابه اعمال آنها را در جنگل‌های آفریقا هم سراغ ندارد... این افراد - به‌زعم سرور - خون‌بیگناهان را بر زمین می‌ریزند تا قدرت را در آغوش بگیرند. باز خواننده گمان می‌کند که درباره‌ی «ماه غسل پیوند سیاسی جبهه‌ی ملی و فداییان اسلام» و دست داشتن دکتر مصدق در رویداد مذکور - که این همه نویسنده‌ی گرامی روی آن مانور می‌دهند - کمی جلوتر مطالبی خواهد خواند ولی در کمال شگفتی می‌خواند که «نواب صفوی به مدت بیست ماه در زندان حکومت (!) [و نه دولت] مصدق بود»، «به نقل از شبیانی: نواب توقع بالایی از مصدق داشت که مصدق باید حکومت اسلامی [را] پیاده کند و چرا انقلابی عمل نمی‌کند [که] البته مصدق هم چنین عملی [را] نمی‌توانست بکند چون اصلاً در این عالم نبود»، «بیانیه‌ی فداییان اسلام: کاشانی و جبهه‌ی ملی... با تبانی دشمنان اسلام به قدری به فرزندان دل‌سوخته‌ی اسلام جنایت کردند که روی جنایت‌کاران تاریخ را سفید کردند» و سرانجام این که «حسین فاطمی، وزیر خارجه‌ی دکتر مصدق توسط فداییان اسلام ترور شد!»

جالب است شیوه‌ی سخن‌پردازی سرور - در نوشتن همین موضوعاتی که تقابلاً آشکار دکتر مصدق و پارانثس را با فداییان اسلام نشان می‌دهد - به‌گونه‌ای است که خواننده از همه‌ی این وقایع، بوی توطئه و خیانت و دست داشتن دکتر مصدق را احساس کند!

و باز جالب‌تر آن است که پس از به‌زعم نویسنده جدایی فداییان اسلام و کاشانی از دکتر مصدق - که این‌همه مورد نقد سرور یزدی هستند و اصلاً این سه بخش از نوشتارهای ایشان به جهت نقد عملکرد آن جمعیت و نشان دادن چهره‌ی واقعی آنان نگارش یافته - ایشان می‌نویسند: «... بی‌تدبیری‌های مصدق و جاه‌طلبی‌های جبهه‌ی ملی، دیوار بلند و مستحکم وحدت ملی (!) را در هم شکست و روحیه‌ی یأس و ناامیدی بر آزادی‌خواهان و مبارزان ضداستعماری حاکم گشت...». نمی‌دانم آیا نیازی به توضیح دارد؟ کمی جلوتر هم شاهد هستیم که همین جمعیت ایران‌ستیز «با ارسال نامه‌ای در شهریور ۱۳۳۲ به زاهدی نخست‌وزیر، فعالیت‌شان را از سر گرفتند!»

است که در ستون دوم از صفحه‌ی ۸ ابراز کرده‌اند که «پادشاه ایران وارد عمل شد و برای پایان بخشیدن به اوضاع نابسامان سیاسی از «اختیارات قانونی» خود استفاده و به عزل مصدق اقدام ورزید...».

چراهایی از این دست و تفسیرهای یک‌سویه‌ای که نویسنده داشته‌اند بسیار است که من تنها به‌خاطر احترامی که برای ایشان و مرام پان‌ایرانیسم قائلم به برخی از آنها اشاره می‌کنم:

ایشان در سومین ستون نوشتار اشاره کرده‌اند که: «... این روش‌ها بود که بالاخره ملت ایران را نسبت به جبهه‌ی ملی بدگمان ساخت...». در این جمله، ترکیب «ملت ایران» جای بحث دارد. چگونه می‌توان این سخن را راند در حالی که هیچ استناد بیرونی ندارد، یعنی ما اگر انبوه طرفداری‌های ثبت‌شده‌ی مردم از دولت را به کنار دهیم، در آن سو تنها رویداد ۲۸ مرداد را داریم که حضور گسترده‌ی مردم در آن مورد تردید جدی است و حتا بسیاری از یاران حزب پان‌ایرانیست در تهران و شهرستان‌ها به‌خاطر ایستادگی در برابر آن، مخاطراتی را به جان خریدند و از سویی دیگر، هزینه‌ی مالی بیگانگان هم در اجرای آن بی‌تأثیر نبوده و... در حالی که در نقطه‌ی مقابل، هرچند شوربختانه، انقلاب ۵۷ را داریم که چه بخواهیم یا نخواهیم دست کم نمونه‌ی عینی‌تر و آشکاری از این حضور ملت ایران است.

یا این که نویسنده‌ی گرامی هر جا که به نفع اندیشه‌شان باشد، مجلسیان وقت را یاران دکتر مصدق می‌نامد در حالی که شمار اعضای فراکسیون نهضت ملی، مشخص و در اوج خود نزدیک به یک‌سوم از نمایندگان مجلس بوده است. فراموش نشود که این مجلس همان است که ریاست آن در آغاز با فردی ضد‌مصدق و شاه‌پرست یعنی دکتر امامی و در انتها نیز باز با شخصیتی که مخالف مصدق شده بود یعنی آیت‌الله کاشانی بوده و هم‌چنین در میانه‌ی راه هم رای به نخست‌وزیری قوام داده بود.

یا در ستون دوم از صفحه‌ی ۸ به‌گونه‌ای از استعفای نمایندگان مجلس شورای ملی یاد شده که گویا آنها در اعتراض به مصدق و در راستای کم شدن محبوبیت وی و جدایی از او چنین کردند. در حالی که چنین عملی - درست یا غلط - برای مساعد کردن زمینه برای انحلال مجلس که در راستای خواست مصدق بود، انجام گرفت.

اما از همه‌ی این‌ها مهم‌تر، رویکرد سرور یزدی نسبت به موضوع دکتر مصدق و جبهه‌ی ملی ایران است. ایشان سلسله‌نوشتارهای کالبدشکافی را با این نیت آغاز کردند که دیدگاه‌ها و جریان‌های مضر به حال ایران

سرور یزدی با آوردن گفت‌وگوی بازپرس و دکتر مصدق - که به‌زعم ایشان استدلال‌های بازپرس، مدلل و سخنان دکتر مصدق، غیرمنطقی بود، و من شخصاً مخالف این نظر را برداشت کردم و سخنان دکتر مصدق را بسیار ارزشمند یافتم (در پایان نوشته‌ام به آن برمی‌گردم) - دست کم تلاش دارد «دولت» را در عفو پهماسپی مقصر بنمایاند (غیر از اشاره در صفحه‌ی نخست نوشتار، در شروع صفحه‌ی ۸ هم اشاره کرده‌اند که: دولت مصدق نه‌تنها مخالفتی با آن لایحه [عفو] در مجلس نکرد بلکه در ۲۴ آبان، قاتل رزم‌آرا را از زندان آزاد نمود). اما باز دو نکته در این‌جاست. نخست، میانه‌روی دکتر مصدق است که در گرماگرم احساس‌های غلّیان‌شده همیشه راه میانه را برمی‌گزید. نمونه‌اش مخالفت با ضبط املاک و زندگی شادروان قوام - پس از قیام ۳۰ تیر - است که در همان هنگام و حتا در اوایل انقلاب این عمل او را به حساب وابستگی خویشاوندی و بی‌توجهی به خواست مردم و... عنوان می‌کردند ولی جالب است اکنون که بازار تخریب شخصیت دکتر مصدق از زاویه‌ای دیگر (هواداری از خاندان سلطنت) رونق گرفته، برخی دوستان عدم حمایت او از قوام را نشانه‌ی نادیده گرفتن شخصیتی ملی و ناشی از حس کینه و دشمنی او نسبت به قوام تفسیر می‌کنند! نمی‌دانم آیا توانستم - به‌باور خودم - این خصیصه‌ی مثبت آن شادروان را بیان کنم یا نه. به هر رو، یک‌سویه نبودن مصدق این فضا را برای گروهی از منتقدان باز می‌کند که عمل او را - بدون در نظر گرفتن شرایط روز- تفسیر به‌رای کنند. آری، دولت مصدق در برابر آن‌همه شور حاکم بر فضای کشور (که رزم‌آرا را، به‌درست یا غلط، فردی خودکامه و در عین حال وابسته به سیاست خارجی می‌پنداشتند که می‌خواست فضای کشور را نظامی کند)، در برابر طرح نمایندگان مخالفت نکرد ولی آن را تأیید و همراهی هم نکرد، امری که موجب نقدهایی بر وی شد. نکته‌ی دیگری که نویسنده‌ی گرامی نادیده می‌گیرند، تصویب همان طرح در مجلس سناست. اگر به‌زعم سرور یزدی، مجلس شورای ملی را «اعضای جبهه‌ی ملی» تشکیل داده بودند، این نظر که درباره‌ی مجلس سنا صدق نمی‌کرد و در آن منتخبان پادشاه دارای قدرت بودند، پس چرا آنها آن طرح را - بدون کوچک‌ترین مخالفتی - تصویب کردند؟ و از آن هم بالاتر، چرا شاهنشاه آن را توشیح کرد؟ (اگر عنوان شود - مانند بند نخست از ستون دوم صفحه‌ی ۱۳ - که ایشان «فقط یک نظاره‌گر بود» که این در تضاد با سخن دیگری از نویسنده‌ی گرامی

(که اگر تفاوتی باشد در اهداف نیست و می‌تواند در عملکرد باشد - که آن هم نقدپذیر است؛ البته اگر هدف را سربلندی ایران بدانیم و نه در جمهوری یا پادشاهی شدن این کشور). سخن در این باره بسیار است. امیدوارم دغدغه‌ی خود را توانسته باشم منتقل کنم.

به ارزشمندی گفتار مصدق در گفت‌وگو با بازپرس اشاره کردم. دو نکته‌اش را بیان می‌کنم. دکتر مصدق در پاسخ به پرسش دوم به زیبایی به نحوه‌ی ارتباط خود با یاران جبهه‌ی ملی اشاره می‌کند که برای همیشه می‌تواند درسی باشد برای ایران‌پرستان، که پس از رسیدن به جایگاهی بالا در کار خود بی‌طرفانه و فراجزبی عمل کنند و جز مصلحت مملکت را در نظر نگیرند. اما نکته‌ی دیگر به اشاره‌ی ایشان به گفت‌وگوی‌شان با سپهبد رزم‌آرا در پیش از نخست‌وزیری او برمی‌گردد و پاسخ هوشمندانه‌ای که به سوال‌اش داده بود. کاری را که رزم‌آرا قصد انجامش را داشت (فدرال کردن کشور) - به گمان من - خواست ایالات متحده و در راستای اهداف قدرت‌های فرامنطقه‌ای بود در حالی که مصدق به درستی بر دو مورد مهم آزادی‌های مصرح در انجمن‌های ولایتی و ایالتی، و این که مردم بتوانند نمایندگان واقعی خود را به مجلس شورای ملی بفرستند، اشاره می‌کند. یادآوری این موضوع از آن‌جا اهمیت دارد که یکی از نامزدهای انتخابات ریاست‌جمهوری آینده - که از قضا او هم یک نظامی است - دقیقاً قصد پیاده‌سازی همان برنامه را دارد و حتا کتابی هم در زمینه‌ی حکومت‌های محلی نوشته است در حالی که هنوز ظرفیت‌هایی در همین قانون اساسی، همانند شورای اسلامی استان‌ها، خالی مانده که برای حل بحث «عدم تمرکز» بسیار کارا تر است تا طرح‌های کارشناسی‌نشده‌ای که می‌توانند در این وانفسا کشور را به لبه‌ی پرتگاه تجزیه بکشانند...

را - به‌ویژه آنانی را هنوز در قید حیات هستند - در درجه‌ی نخست به هم‌اندیشان جوان و سپس به جامعه معرفی کنند تا مبادا باز گروهی به‌زعم ایشان فریب آنان را بخورند و مام میهن را بیازارند. این روند تا جایی که گروه‌های چپ را در بر بگیرد، از آن‌جا که در تاریخ معاصرمان - به‌ویژه دست‌کم در سه مرحله‌ی حساس غائله‌ی آذربایجان، جنبش ملی شدن صنعت نفت و انقلاب اسلامی - چوب ایران‌ستیزی‌شان را خوردیم و از سویی دیگر بسیاری از دسته‌های تجزیه‌طلب قومی را وام‌دار اندیشه‌ی آنان می‌بینیم منطقی است؛ اگر شامل گروه‌های مذهبی و ملی-مذهبی شود از آن‌جا که بسیاری از کاستی‌های امروز را از چشم ندانم‌کاری‌های آنان می‌بینیم و آنان را هم از نظر اندیشه‌ای دنباله‌ای بر شریعتی‌ها، آل‌احمدها و بازرگان‌ها می‌دانیم قابل پذیرش است؛ هم‌چنین گروه‌های تروریستی‌ای هم‌چون سازمان مجاهدین که در بحرانی‌ترین شرایط برای ایرانیان به دامان دشمن ملت ایران غلطید... اما دلیل قرار گرفتن جبهه‌ی ملی ایران و به‌ویژه دکتر مصدق را در این فرآیند متوجه نمی‌شوم. البته این سخن من به معنای نقد نکردن نیست که نقد همیشه سبب‌ساز پیشرفت بوده و من به‌شخصه طرفدار آن هستم، اما خوانندگان نوشتارهای سرور بهتر می‌دانند که این نوشته‌ها «نقد» نیست. علاوه بر آن نقد رویدادی در گذشته - هم‌چون دولت دکتر مصدق - می‌تواند از جایگاهی علمی برخوردار شود که هر انسانی خطاپذیر است و من هم نقدهایی بر شادروان دکتر مصدق دارم - و به‌ویژه به‌یاری دوستان پان‌ایرانیست زوایای دیگری از رویدادها بر من آشکار شد - اما در نوشتاری پژوهشی، مستقل و بدون حبّ و بغض. از سوی دیگر جبهه‌ی ملی ایران اکنون در این فضای تیره برای ایران و ایرانی چه حرکتی بر ضد منافع ملی انجام می‌دهد که این چنین بر آن بتازیم؟ غیر از این است که آنها هم به‌نوبه‌ی خود تاوان اندیشه‌های ایران‌گرایانه‌شان را می‌دهند

اجتماعی شدن وسایل تولید و توزیع عادلانه ثروت پایه عدالت اقتصادی است.



شط العرب مرگا مرگ ماباد

نوشتاری از: بیژن جانفشان

چنان چون بود مرد دیهم جوی

به تازی تو اروند را دجله خوان

می دهد. اروند رود از طریق دهانه فاو وارد شاخاب پارس می شود. اروند رود یکی از پهن ترین رودهای قابل کشتیرانی دنیا است که هر چه به سمت جنوب می رود پهن تر و گودتر می شود. به طور مثال در فاصله بین بصره و دهانه ورودی عرض آن به پهنای ۱۲۰۰ متر و در اوقات آبخاست (مد) به ۱۳۰۰ متر می رسد در صورتیکه پهنای آن در شما بصره و نزدیکی قرنه بیش از ۴۵ متر نیست، ضمناً عمق این رود به هنگام آبخاست و آبکاست کم و زیاد می گردد، به این معنا که از ۱۵ الی ۳۵ واحیانا تا ۴۵ متر تفاوت ژرفا پیدا می کند، به همین مناسبت می تواند قابلیت کامل برای کشتیرانی داشته باشد.

چون اروند رود در مرز ایران و عراق واقع شده و یک رود بین المللی شناخته می شود لازم بود که به موجب مقررات بین المللی و لزوم صلح پایدار در مرز، خط فرضی تالوگ که عرب به آن خط القعر می گوید قابل قبول طرفین باشد و دو کشور ایران و عراق به طور مشترک بهره برداری از حق کشتیرانی و تمامی فرآورده های دیگر اروند رود به طور مساوی ذیحق باشند.

بیش از ۸۰ سال است که بین دولت ایران و عراق، که در گذشته جزئی از خاک ما بوده، در رابطه با اروند رود اختلاف وجود داشته؛ به این معنی که عراق خود را حاکم پهنای اروند رود می داند و معتقد است که اروند رود تماماً متعلق به آن دولت است، اما ایران با اتکاء به اصول کلی حقوق بین المللی و منشور ملل متحد و سایر مقررات حاکم بر روابط بین کشورها، خصوصاً رژیم های حاکم بر رودخانه های بین المللی، مدعی است که چون اروند رود یک رودخانه بین المللی و قابل کشتیرانی می باشد خط مرزی بین دو کشور، خط تالوگ خواهد بود. متعاقب توافق الجزایر، وزیران خارجه دو کشور با حضور وزیر خارجه الجزایر در ۲۴ اسفند ۱۳۵۳ برابر با ۱۴ مارس ۱۹۷۵ در تهران گرد آمدند که بالاخره منجر به عهدنامه مصوب ۲۳

به اروند رود اندر آورد روی

اگر پهلوانی ندانی زبان

در اوستا نخستین و قدیمی ترین کتاب آسمانی با تاکید، در بهمن یشت، از اروند رود نام برده می شود؛ یکی از علائم ظهور مزدیسنا، سوشیانت پیروزگر در پایان دوران، جنگی است سهمگین که در کناره های اروند رود بین ایران و تازیان رخ می دهد.

نویسندگان ناسگالیده، این قلم به مزدان نافر هیخته، در روزنامه ها و مجلات خود رود همیشه اروند را شط العرب می نویسند. گاهی نیز چون هنوز زمان را برای عملی کردن منویات خود و اوامر رئیسهای خود مناسب نمی بینند یا سمپات های آن روزنامه ها و مجلات را افرادی میهن پرست می دانند، پس از نوشتن نام معمول شط العرب در پرائتر اروند رود می نویسند. همینطور شاعرانی وجود دارند که برای ایجاد وزن در شعر دانسته یا ندانسته، از واژه شط استفاده می کنند. گواه مکتوب این گفتار کتب درسی ادبیات در طول تحصیل است.

بنیان های ما برای اروند رود: اگر کمی انصاف تاریخی و پژوهشی باشد، بی غرض زر و بی مرض زور، آنقدر نام شکوهمند اروند رود که به معنای قوی، محکم و متحد، در هم شکننده و خروشان رود است در صفحه به صفحه، در خط به خط نوشته های تاریخی سوسیوپولیتیک و ژئوپولیتیک آمده است و آنقدر سند و مدرک با قدمت هزاران سال وجود دارد که حقیقت چونان خورشید و تابش تردید ناپذیر آفتاب پرتو می افکند، حال بهتر است بدانیم که اختلافات تاریخ ایران و عراق و قضیه خط تالوگ، بهانه های بعضی و شروع جنگ و جانفشانی جوان ایرانی برای پاسداشت اروند رود را:

اروند رود از مجاورت چند رودخانه نزدیک ((قرنه)) در مجاورت شاخاب پارس (خلیج فارس) تشکیل می گردد.

طول اروند رود ۱۷۵ کیلومتر و بین ۴۵۰ تا ۱۲۰۰ متر پهنا دارد. در دوران پرکامبرین زمین رسوب رودخانه های کرخه، کارون و چند رود در فراسوی مرزها ساحل دریا را عقب برده، اروند رود را تشکیل

توافق نرسند، طرفی که داوری را درخواست نموده، از رئیس دیوان بین المللی دادگستری حق استمداد دارد تا وی طبق مقررات دیوان داوری داورها یا سر داور را تعیین نماید. لیکن الحاقیهایی که پس از امضا عهدنامه در ۱۳ ژوئن ۱۹۷۵ به امضاء رسید در این مورد اصلاحاتی را انجام می دهد؛ بدین طریق جمله "طبق مقررات دائمی داوری" را حذف و به جای آن جملات دیگری را جانشین می نمایند. اصلاحات و اضافات پیرامون آن است که اگر رئیس دیوان بین المللی دادگستری معذور و یا از اتباع یکی از طرفین بود، انتخاب داورها توسط مسن ترین عضو دیوان که از اتباع هیچ یک از طرفین نباشد صورت می گیرد.

الحاقیه همچنین می افزاید که طرفین، توافقنامه ای که موضوع اختلاف و نحوه رسیدگی را تعیین می کند تنظیم خواهند نمود. در صورت عدم تنظیم توافقنامه فوق، مقررات کنوانسیون لاهه (۱۹۰۷) برای حل و فصل مسالمت آمیز اختلافات بین المللی، به موقع اجرا گذارده خواهد شد. در نهایت برابر بند ۶ ماده ۶، تصمیم دادگاه داوری برای طرفین لازم الجرا خواهد بود.

نخستین پروتکل منضم عهدنامه سرحدی ۱۹۷۵ راجع به علامت گذاری مجدد مرز زمینی ۲۰ است. این پروتکل که یک مقدمه، شش ماده، پنجاه و هشت نقشه و یک صورت جلسه حاوی شرح مرزی را داراست، در ۱۳ ژوئن به امضاء رسیده است. ماده یک از پروتکل، اساس تعیین حدود مرزی پروتکل را بر مبنای تعیین حدود مرز زمینی پروتکل قسطنطنیه (۱۹۱۳) و صورت جلسات تعیین حدود ۱۹۱۴، پروتکل ۱۷ مارس ۱۹۷۵ تهران و صورت جلسه وزیران خارجه (آوریل ۱۹۷۵) در عراق و مارس همان سال در تهران، قرار می دهد. مهمترین ماده این پروتکل، یعنی ماده ۵ آن لزوم تشکیل یک کمیسیون مختلط به منظور بازرسی علائم مرزی و اطمینان از وضع آنها را ضروری می شمارد.

دومین پروتکل مربوط به امنیت در مرز ایران و عراق است؛ پروتکل شامل یک مقدمه، نه ماده و یک شرح ضمیمه است که به طور کلی در خصوص جلوگیری از نفوذ افراد از مرز دو کشور است.

ماده یک لزوم همکاری را در مبادله اطلاعات مربوط به تردد و افراد و عناصر اخلاکگر مورد تایید قرار داده و ماده ۳ مناطق جغرافیایی را تعیین می کند. ماده ۷ از پروتکل، لزوم تشکیل یک کمیته مختلط دائمی از روسای ادارات مرزی و نمایندگان وزارت های امر و خارجه دو

خرداد (ژوئن ۱۹۷۵) مربوط به مرز دولتی، حسن همجواری و سه پروتکل ضمیمه شده این عهدنامه مشتمل بر یک مقدمه هشت ماده ای، یک الحاقیه و سه پروتکل است.

ماده یک عهدنامه، مرز زمینی دولت بین ایران و عراق را بر اساس علامت گذاری مجدد و مقررات مندرج در پروتکل راجع به علامت گذاری مجدد مرز زمینی برای ایران و عراق تایید می کند.

ماده دو عهدنامه، مرز دو کشور در اروند رود را نیز بر اساس پروتکل مربوط به تجدید مرز رودخانه ای و ضمایم پروتکل بیان می داد.

ماده سوم، طرفین عهدنامه را به کنترل دقیق و رایزنی به منظور پایان دادن هر نوع رخنه و اخلاص صرف نظر از منشا آن بر طبق پروتکل مربوط به امنیت ملزم می سازد.

ماده چهارم، اعلام می دارد که مقررات سه پروتکل و ضمایم آن، جز جدانشدنی عهدنامه بوده و مقررات آن قطعی و دائمی و غیر قابل نقض اند و عناصر غیر قابل تجزیه یک راه حل کلی را تشکیل می دهند.

ماده پنجم، در قالب غیر قابل تغییر بودن مرزها و احترام کامل به تمامیت ارضی دو دولت، تایید می کند که خط مرز زمینی و رودخانه ای دو دولت غیر قابل تغییر و قطعی است.

ماده ششم، مراحل مختلف را برای نیل به حل و فصل و توافق چنین مشخص می کند.

در مرحله اول، اختلاف طی مهلت دو ماه از تاریخ درخواست یکی از طرفین، از طریق مذاکرات مستقیم دو جانبه حل و فصل خواهد شد و در مرحله دوم یعنی زمانی که توافق حاصل نگردید، طرفین طرف مدت سه ماه به مساعی جمیله یک دولت ثالث دوست توسل خواهند جست.

مرحله سوم را مرحله داوری تعیین می کند، آن زمانی است که طرفین از مساعی جمیله خودداری و یا موفقیتی از آن کسب نکرده اند. در بند ۵ ماده ۶ آمده است:

در صورت عدم توافق، هر یک از طرفین نسبت به آیین نامه داوری مراجعه نمایند.

نحوه تشکیل دادگاه داوری نیز طبق بند مذکور بدین طریق است که هر یک از دولت های یکی از اتباع خود را به عنوان داور معرفی می نمایند و دو داور معین می کنند. اگر طرفین ظرف مدت یکماه داوری مشخص نمایند یا داوران در طی این مدت در انتخاب سرداور به

کشور، به منظور برقراری همکاری متقابل مفید به نفع طرفین، را تذکر می دهد.

پروتکل سوم نیز پروتکل راجع به تعیین مرز رودخانه ای بین ایران و عراق است.

توافق دو کشور بر این بود که باید خط تالوگ اصل باشد، نه عمل خط منصف (وسط المیاه) و یا ساحل یکی از دو کشور که به موجب عهدنامه های سرحدی دوران استعمار انگلیس بر ایران تحمیل شده بود.

دور تازه اختلافات در زمان عبدالکریم قاسم بین ایران و عراق بر سر آبراه اروند به وجود آمد. از سوی مصر و جمال عبدالناصر تواما به این اختلافات دامن زده می شد، اساسا واژه شط العرب را در زمان معاصر، عبدالناصر در دهان کشورهای عربی همسایه ایران گذاشت؛ این اختلافات تا آنجا ادامه پیدا کرد که در زمان عبدالسلام عارف و عبدالرحمن عارف عربها به سوی ماهیگیران و صیادان ایرانی آتش گشوده و عملا ایرانیان را از حق خود محروم کردند. محمدرضا شاه پهلوی برای تحت فشار قرار دادن عراق اتخاذ سیاست حمایت از اکراد شمال عراق را در پیش گرفت، این امر موجب زمین گیر شدن نیروهای بعثی در نواحی موصل شد و چون بعثیان خود را عاجز از کنترل عراق می دیدند از طریق دیپلماتیک به شاه ایران تمایل خود را برای از سرگیری مذاکرات در مورد اروند رود ابلاغ کردند. رفت و آمدهای هیات های دیپلماتیک ایران و عراق موجب شد که شاه و حسن البکر و صدام در مورد اروند رود به توافق برسند که این توافق در نشستی در الجزایر موجب انعقاد قرارداد الجزایر در سال ۱۹۷۵ میلادی شد و به همان تاریخ قرار داد معروف گشت. مفاد آن بهره برداری متساوی الحقوق دو کشور ایران و عراق از آبراه اروند رود، موافقت بر سر خط تالوگ، استفاده مشترک ماهیگیران از صید ماهی و اجازه حمل و نسب پرچم کشور متبوع خود بر کشتی در بر می گیرد. لازم به ذکر است در معاهدات، نام اروند رود نام اصلی آبراه مشترک ذکر گردید. این معاهده که به شدت باعث تحقیر اعراب شده بود موجب شد که صدام حسین پس از قبضه کامل جمهوری در مقام رئیس جمهوری قرارداد را یکطرفه باطل اعلام کرده و به صورت ددمنشانه به خاک میهنمان تجاوز کند. اما عملیات باز پس گیری خرمشهر و استیلای مجدد بر اروند رود طی عملیاتی با نام بیت المقدس در سال ۱۳۶۱ آغاز شد که در آن سربازان سلحشور ایرانی

توانستند ارتش متجاوز عرب به فرماندهی سرلشکر صلاح الدین قاضی که فرماندهی سپاه ۳ عراق را که عمدتا شامل لشکرها ۳ و ۶ و ۹ زرهی ۵ مکانیزه و ۱۱ و ۱۵ پیاده و تعدادی تیپ زرهی، مکانیزه و پیاده مستقل یا مامور لشکرها ۱ دیگر و همچنین یگان های ارتش خلق (جیش الشعبی) بود را شکست دهند. استعداد نظامی بعث فقط در کرانه اروند رود شامل: تیپ زرهی ۴۳، تیپ زرهی لشکر ۹، تیپ ۷۷ نیروی مخصوص، تیپ ۱۱۳ گارد مرزی، لشکر ۱۱ پیاده گردان شناسایی ((حنین)) گردان ۶۴ توپخانه ساحلی، گردان های ۴۴ و ۶۲ پدافند هوایی بود.

سرباز ایرانی توانست طرف ۲۶ روز از شروع عملیات، خصم را از خاک پاک میهن بیرون بیاورد. لازم به ذکر است که مناطق تحت اشغال نیروهای فوق شامل مناطق زیر می شد: الف) کرانه جنوبی اروند رود از فاو تا جنوب بصره. ب) از جانب رودخانه نیسان، غرب سوسنگرد و جفیر. ج) جنوب رودخانه کرخه، کور، جنوب غربی اهواز از سوسنگرد تا مناطق جنوب پایگاه حمید. د) باختر کارون، منطقه عمومی خرمشهر، شلمچه و باختر جاده اهواز به خرمشهر از مناطق جنوبی جفیر تا شمال شلمچه.

عملیاتهای سالهای پایانی جنگ که به زبان نیروهای خودی و بعد از ۲۸۸۸ روز جنگ، بحث قرارداد ۵۹۸ پیشنهادی سازمان ملل پیش آمد که پس از بحث و مذاکرات زیاد مابین کشورهای ایران و عراق مورد توافق طرفین جنگ قرار گرفت. پس از انعقاد معاهده آتش بس صدام حسین در نامه ای به تاریخ هشتم مرداد ۱۳۶۹ توافقات را بر مبنای سه در نظر گرفت که عبارتند از:

۱) حاکمیت کامل بر رودخانه متعلق به عراق باشد، زیرا که حق تاریخی و مشروع آن است.

۲) اعمال حاکمیت در شط العرب از سوی عراق توام با اجرای شیوه خط تالوگ در زمینه کشتیرانی.

۳) ارجاع مسئله شط العرب به حکمیت، در چارچوب فرمولی که مورد توافق قرار گیرد.

آیا آزموده را آزمودن خطا نیست؟ آیا تعبیر این نا نویسندگان ما منشاء ریالی ندارد؟ آیا چنین به نظر نمی آید که اینان هنوز کشور ایران را نمی شناسند؟ آیا اینان انسانهای از خود متنفر نیستند؟ تا به کی ما در مطبوعات مورد علاقه یا بی علاقه باید بخوانیم مطالب ضد ایرانی را؟ باید مشق میهن فروشان را بخوانیم و بدانیم که چگونه پول، قلم را می

راند و که شرف را می خرد بی آنکه کسی حتی فقط یک اعتراض ، تا به کی خود فروشان، وطن می فروشید؟؟؟
یک جوابیه یا یک پرسش ساده بکند؟

اخبار حزبی

مجدد ایشان، بهبود روز افزون این پیشکسوت گرانقدر پان ایرانیست را از خداوند بزرگ ایران زمین، مسئلت دارند.

*تعدادی محدود از کتاب شیر و خورشید، نوشته سرور دکتر عبدالرضا طیب ، در پایگاه سیاوش موجود می باشد. در این جزوه که به بررسی مختصر و دقیق تاریخچه پرچم شیر و خورشید و فلسفه این نشان ملی پرداخته شده، پیام رهبر حزب پان ایرانیست در ۱۳۵۸/۸/۲۲ در پاسداری و صیانت از این پرچم مقدس نیز آورده شده است. علاقه مندان جهت دریافت این کتاب به پایگاه سیاوش مراجعه کرده و یا با نشریه حاکمیت ملت مکاتبه نمایند.

*وبلاگ رسمی حزب پان ایرانیست راه اندازی گردید. علاقمندان جهت بازدید می توانند به آدرس اینترنتی:

WWW.Pan-iranist.Blogfa.Com

مراجعه نمایند.

*سرور ویدا دهقانیان، از فعالین فرهنگی و اجتماعی و از اعضای خانواده بزرگ پان ایرانیست ها، پس از ۳۲ روز بازداشت موقت با قرار وثیقه یک میلیارد ریالی (۱۹) از زندان اوین آزاد گردید. ایشان در ۲۴ خرداد، در حوالی میدان ونک بازداشت و در بند ۲۰۹ اوین به سر می برد.

*باخبر شدیم سرور علی خرم، یکی از پان ایرانیست های دیرگام خرمشهری، دنیای خاکی را بدرود گفته اند. حاکمیت ملت این ضایعه بزرگ را به همه اندامان حزبی، به ویژه دودمان ایرانپرست ایشان و پان ایرانیست های خوزستان، تسلیت گفته و شادی روان این مرد بزرگ را از درگاه خداوند خواهان است.

*سرور دکتر ابراهیم میرانی که به علت کسالت مدتی بستری بودند، در یکی از نشست های حزبی تیرماه در دفتر حزب پان ایرانیست (پایگاه سیاوش) حضور یافته و به بیان سخنرانی پرداختند. همه ی اندامان حزب پان ایرانیست ضمن خرسندی و شادی از سلامت

گرامی میهنم ای خاک ایران نمای هستی و مهد دلیران
هزاران یادگار از روزگاران بیادت مانده از آموزگاران
هنوز آن گام سربازان جانباز خروش راد مردان سرافراز
بگوش آید زابر و باد و باران زتندر های قلب کوهساران
تو دریائی ز فر و دانش و داد بر آید خور از این دریای آزاد
بیماید ره گردون بصد ناز زمهر او درد جان دو صد راز
بیفتد پر توش گرم و دلفروز بر این دریای ژرف و هستی آموز
منم در ساحل و ماتم گرفته وجودم را سراسر غم گرفته
تو ایرانی و دریائی پر از جوش منم آن مرغ بوتیمار خاموش
بچشمم نآید از مهرت دمی خواب که می ترسم ز دریا کم شود آب

دل آرامی

سرور علی خرم، یک پان ایرانیست مبارز و کوشا درگذشت و در آغوش مام میهن که بیش از ۵۷ سال برای عظمت و بزرگی سرافرازی آن نبردی دلیرانه داشت، آرامید.

۵ تن از اندامان شورای عالی رهبری حزب پان ایرانیست در مراسم خاکسپاری و یادبود ایشان حضور یافته و در اندوه خاندان های گرامی خرم و کازرونیان و ... شرکت یافتند.

سرور علی خرم از قدیمی ترین پان ایرانیست های خوزستان و خرمشهر و شاگرد شادروان دکتر حسین طبیب بودند. از سال ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ و روز حادثه شهردار پر تلاش و پر توان خرمشهر بود. او پس از ۱۳۵۷ مدیر عامل شرکت تولیدی کیمیا بن بود. ایشان نایب رئیس کنگره هفتم حزب پان ایرانیست در بهمن ۱۳۷۶ (کنگره آژیر) بودند.

ما این اندوه بزرگ را به سروران بتول خرم، خواهر آزاده ایشان و سرکار خانم خرم همسر گرانقدر و فرزندان این رزمنده میهن پرست مهندس خشایار و اتوسا خرم و سرور مهدی خرم برادر، ایرانپرست آن شادروان تسلیت و از درگاه خدای ایران برای همه وابستگان و خرمشهری های عزیز آرزوی بردباری و زندگی دراز داریم.

حزب پان ایرانیست

دل آرامی

سرور گرانقدر، مهندس رضا کرمانی

درگذشت خواهر گرامیتان، بانو فاطمه کرمانی را به جنابعالی و دودمان های ایرانپرست کرمانی و حسین نژاد تسلیت گفته و شادی روان ایشان را از درگاه خداوند ایران زمین خواهانیم.

پاینده ایران

سازمان جوانان حزب پان ایرانیست

سرور مهندس کرمانی در اندوه از دست دادن

خواهر به سوگ نشست

با اندوه بسیار آگاه شدیم که سروران مهندس رضا کرمانی و فرامرز حسین نژاد، خواهر و مادر خود را از دست داده اند. درگذشت بانو فاطمه کرمانی را به دودمان های کرمانی و حسین نژاد دل آرامی داده و برای این دودمان ها و سایر بستگان آرزوی تندرستی و پایداری در مبارزه با دشمنان ایران را داریم.

حزب پان ایرانیست

دل آرامی

درگذشت سرور سامان هلیسای فرزند ۲۷ ساله سرور هلیسای را به دودمان ایرانپرست هلیسای و سروران ماهشهر و رامهرمز و نیز یاران خوزستانی تسلیت گفته و برای دودمان های داغ دیده، آرزوی تندرستی و صبر و بردباری داریم.

حزب پان ایرانیست

آرمی، آرمی جان خود را دستگیر کرد
پیش
آرمی



پیشاپیش، کرامی باد ۱۵ شهریور، روز بنیاد مکتب پان ایرانیسم